





موقعیت خوشنویسی از دیدگاه اسلام  
( عطار آئینه‌دار هنر قدسی )

علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی

## شناسنامه

نام کتاب:	موقعیت خوشنویسی از دیدگاه اسلام (عطار آئینه‌دار هنر قدسی)
نویسنده:	علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی
نوبت چاپ:	یکم
طرح جلد:	علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی
ناشر:	خیریه المهدی (عج)
تاریخ انتشار:	حمل ۱۳۹۲
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
قیمت مصرف کننده:	صلواتی
چاپ:	مهر حیب، هرات - افغانستان
سایت:	www.Montazar110.com
حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.	



بول نو در این کتاب بلا صحت از طریق خیریه مهر  
مصرف خواهد شد.

## فهرست مطالب

الف	زندگینامه
۱۳	۱۳ پاره
۱۸	اثر و جایگاه خوشنویسی
۲۲	نامی عطر آگین
۲۸	محوری فراکشنده
۳۳	پیام روحانی عطار
۴۰	تجسم فضای مثالی و...
۴۷	اشراقی آخر
۵۰	شگردهایی دلربا
۶۰	آئینه‌های عروج
۶۲	رازهایی بالنده
۶۲	یکم - اشباع تنوع طلبی
۶۳	دویم - ایجاد ترغیب و ترهیب
۶۳	سیم - شالوده شکنی زمانی - مکانی
۶۵	چهارم - پالایشگری
۶۵	پنجم - شکوفائی امید
۶۶	ششم - تحرک ابداعی
۶۷	هفتم - القاء خویشتن پذیری
۶۸	هشتم - خود انگیزی
۶۹	نهم - تبلور فردیت ابداعی
۶۹	دهم - احساس سرشاری
۷۰	یازدهم - تحکیم آرمانها و اندیشه‌ها
۷۰	دوازدهم - درگیری با پیامهای متنوع
۷۱	سیزدهم - تقویت انس زیباشناختی

۷۲	چهاردهم - منطق تراکم
۷۴	پانزدهم - همگوشی
۷۴	شانزدهم - تحکیم اعتماد و باور
۷۵	هفدهم - طراحی هندسه‌ای جدید
۷۶	هجدهم - دیداری‌سازی و نمودن پابندگی
۷۷	نوزدهم - تصور حافظه و تاریخ هنر
۷۸	بیستم - یادآوری نیازها
۷۹	یست و یکم - پیکار با ابتدال و تقلید
۸۰	یست و دوم - فراروی، حصارشکنی و فراکشانی
۸۰	یست و سوم - فراغت‌زدائی
۸۱	یست و چهارم - وحدت‌نمائی
۸۲	یست و پنجم - لایه‌نمایی
۸۴	یست و ششم - بیدارگری استعلائی
۸۵	یست و هفتم - پیوند یکتاسازانه
۸۶	یست و هشتم - اندازی شکرین
۸۸	در بهشت
۹۱	گوشه‌ای از نظام عقیدتی
۹۵	گوشه‌ای از پیام‌ها
۹۵	پیام‌های فراگیر و همه‌جانبه
۹۷	پیامهای اجتماعی
۱۰۵	گوشه‌ای از آرمانها
۱۰۷	در سوگ استاد
۱۱۲	برگی از باغ
۱۳۶	اساور

در گذر زمان و جهان هستی گاهی از سوی خداوند نوری تجلی می‌کند، تا آیتی از آیات حق و حجتی بر خلاق باشد، آنچنانکه حق ایشان را محض ستایش خویش برگزیده و صناعت فرمود. دل و جانشان را از هر آنچه جز او ست پاکیزه ساخت، تا همه‌ی غوغا و هیاهوی ایشان را شور عشق خود گرداند، خلعت بندگی بر تامتشان پوشید و تاج ولی را افسر شان ساخت. دست حق از این آستین بیرون فتاد تا دست گیرد افتادگان را و چراغ راه باشد گم گشتگان را.

پس درود خدا بر ایشان که پاک آفریده شدند، پاک زیستند و به پاکی جان شیرین را به جان آفرین تسلیم داشتند. در او فانی گشتند تا برای همیشه بر تارک هستی باقی بمانند. و علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هر وی عبد صالح خدا، سوخته‌ی در عشق و معرفت حق و پیام آور عبودیت که خدای منان او را به امت محمدی هدیه داشت یکی از این برگزیدگان بود.

بلند همت بود و بر بیکرانه‌ها چشم داشت. با همه‌ی هستی اش کوشید تا پا در جای پای اسوه خلقت نهاده، دست بر اوج افلاک رساند و از عالم بالا گوهرهای عشق و معرفت را خوشه‌چینی کرده و چون سحاب رحمت سینه‌های تشنه را آبیاری کند. خلقیاتش چنان متأثر از فرامین الهی و والائی‌های علوی بود که فرموده‌ی: (تخلقوا باخلاق الله) را مصداق عینی بود و معبود خواست که به مقام (ولی الهی) کشاندش فرمود: «عبدی اطعني حتي اجعلك مثلي».

مولایش جام سقای عشق و معرفت را به تمامی در ساغرش ریخته و جذبات عشق الهی عنان از کفش برده و ریشه‌ی انانیت را در وجودش خشکانده بود. از خواص و مقربان ساحت دلدار بود، اذن دیدار داشت و جز به امر ولایت عامل نبود. هنگامی که پیمان‌اش لبریز می‌گشت با محرمانش از اسرار مکاشفات و مشاهدات و ملاقات‌های با موالیانش و خدمتگراری ملائیک تحت امرش راز می‌گفت.

احاطه‌ای باطنی بر علم داشت، چنانچه بدون مقدمات درس می‌دانست و در مسایل مشکل جایی که دیگران پای در گل می‌ماندند، کلید حل مبهمات بود. خلاقیت بی‌همتایش در نظریه‌پردازی از ژرف اندیشی اش جوش می‌گرفت و می‌فرمود: «انسان می‌بایست تا پنجاه سال بعدش آینده‌نگری داشته باشد» و خود نیز برنامه‌هایش را بر همین محور بی‌ریخته بود و شناخت شخصیتش را تا پنجاه سال دیگر ناممکن می‌دید و آثارش را متحول کننده‌ی جهان و این همه را از عنایات و کرامات معصومین علیهم السلام می‌دانست. هر چه گفت کرد و هر چه کرد، شد. عمل مجسم بود. آزاد شده از اعتبارات سپنجی و بر جایگاهی وحدت بخش تکیه داشت و

می فرمود: «عمر خود را به گونه‌ای گذرانده‌ام که هرگز برای آن پشیمان نیستم و حسرت بهتر گذراندن آن را ندارم و همیشه بهترین‌ها را انجام داده‌ام»، از قفس رسته و بر شاخسار درخت الا هو بنشسته بود تا خلیفه‌اللهی را تاجداری کند و می فرمود: «لا اله الا الله گفتن دیگر باشد و لا اله الا الله شدن دیگر».

تمنای خواستن‌ها در دلش مرده و ساده زیستی و قناعت، بی‌نیازش ساخته بود. هستی داده و هستی ستانده بود. از عالم قلب تا انتهای عالم روح پرکشیده و به ولایت تامه‌ی محمدی (ص) نایل گشته، روحی مجرد بود و آنگاه که جذبۀ الهی وجودش را در می‌نوردید، ساعتی چون جسدی بی‌جان از عالم ملک سر برکشیده تا لاهوت می‌خرامید، سیرش محبوی بود که هر سالکی را نشاید. خوش گوارایش و گوارای هر رهروی.

در مسایل دینی بسیار غیرتمند و در شؤونات زندگی دین محور بود. دوستی، دشمنی، شادی، غم، خنده و گریه‌هایش برای دین بود و تمام نگرانی و دلهره‌هایش از جنس دین بود. به رعایت حقوق دینی با دقتی ویژه اهتمام داشت و با همان دقتی که به رعایت حقوق خداوند (عز و جل)، قرآن و عترت توجه داشت به حقوق اجتماع و مردم اهتمام می‌ورزید و با وجود انبوه گرفتاری‌ها حتی از حقوق حیوانات نیز غفلت نمی‌ورزید.

نفس پروری در نزدش عفن و پلید بود و همگان میهمان سفره‌ی تواضع و فروتنی‌اش بوده، هر که درب خانه‌اش را دق الباب می‌کرد پیش از آن که بدانند کیست، به رویش گشوده می‌گردید. بیشتر زمان خود را به حل مشکلات مردم اختصاص می‌داد و می‌فرمود: «در تمام عمر کار مردم را هر چند هم اگر کم اهمیت می‌نمود بر کار شخصی خودم هر چند هم اگر پراهمیت می‌نمود، مقدم داشتم». آری و به حق چنین بود.

اثنا عشری دیده به جهان گشود. مادر ایشان از اهالی خراسان و پدرش، محمدمهدی احمدیان از اهالی هرات مردی روشن ضمیر و از خانواده‌ای مبارز بود؛ پدر بزرگ ایشان، «احمد» به دلیل مبارزه علیه استعمار، دهه‌ی آخر عمر شریف خویش را در زندان مخوف «ده مزنگ» کابل سپری نمود.

---

فرزانه‌ی فرهیخته، استاد سعادتملوک تابش، به سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر هرات افغانستان در محله‌ی خواجه عبدالله مصری، در خانواده‌ای مسلمان و مفتخر به مذهب حق‌ی شیعه‌ی



در سنین نوجوانی در راستای تربیت صحیح دینی با ارشاد پدر به محضر معلمی شایسته و وارسته به نام شیخ براتعلی کابلی که از چشمه سار حکمت و عرفان چشیده بود، هدایت گردید. هم زمان با انس و بهره گیری از محضر اساتید عرفان و اهل شهود، دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به صورت جهشی و در مدت ۹ سال در دبیرستان جامی و سلطان غیاث الدین غوری هرات به پایان رسانید. در سال ۱۳۵۳ تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده ادبیات کابل با کسب رتبه‌ی برتر و ارایه‌ی پایان نامه‌ای بسیار محققانه که خود یکی از آثار ایشان را به نام «قرآن و دیدگاه‌های زیبایی‌شناسی» احتوا می‌کند، با اخذ مدرک لیسانس به پایان رسانید و در دهه پنجاه به عنوان شاعر برتر سال انتخاب و معرفی گردیدند.

دوران جهاد استاد متأثر از تحولات سیاسی افغانستان و تجاوز دولت استعمارگر شوروی بود. ایشان مبارزه علیه مظاهر بی‌دینی و استعمار را بر خود فرض واجب دانسته به جهاد علیه خنوس شیطانی به پا خاست و به عنوان یکی از عناصر فعال و محوری جهاد و مقاومت دستگیر و راهی زندان گردید. ایشان در شرح حوادث بازداشت خود چنین فرمودند: «از آنجا که طبق روال معمول مجاهدین سرشناس بازداشت شده را بدون محاکمه و در اسرع وقت اعدام می‌نمودند با خدای خود نذری نمودم که اگر توفیق شهادت حاصلم گردید که به مطلوب خود رسیده‌ام و اگر از زندان رهایی یافتم این آزادی را تولد و عمری دوباره تلقی نموده و خود را وقف مولایم حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواحنا فداه نمایم. سحرگاه که مأموران مرا احضار نمودند، دوستان زندانی به فرض اعدام و آخرین وداع شیون و زاری نمودند، لکن مأموران در کمال شگفتی مرا به بیرون از زندان راهنمایی و آزاد نمودند. پس از آزادی به جهت ادای نذر متوسل به آستان دوست گردیدم و حین دومین اربعین از توسلاتم در عالم رؤیا به زیارت امام زمان (عج) نایل گردیدم، پس از دست بوسی از حضرت شان استمداد طلبیدم. ایشان مرا به خواندن کتابی امر نموده و فرمودند این کتاب را بخوان، تو خود خواهی فهمید چه باید بنویسی. پس از مطالعه‌ی آن کتاب به تکلیف خود به نوشتن آثار عالم و خیر گشتم».

به این ترتیب استاد تحقیق و نگارش در زمینه‌هایی چون سیاست، فلسفه، عرفان، ادبیات، روان‌شناسی، اخلاق، هنر، جامعه‌شناسی و دیگر علوم را آغاز نمود و در صنعت شعر طرحی نو در انداخت و می‌فرمود: «جهت نگارش کتاب‌ها با دقت و تدبر صدها بار ختم قرآن نمودم؛ که

حاصل آن بیش از چهل و پنج عنوان کتاب با ویژگی منحصر به فرد محوریت توحید(فلسفه توحیدی، سیاست توحیدی، روانشناسی توحیدی و ...) گردید. افزون بر نگارش کتاب‌ها در قالب جلسات مذهبی با تشریح معارفی چون شرح صحیفه سجادیه، شرح دعای کمیل، ترسهای نبی مکرم(ص)، آرمان‌های نبی مکرم اسلام(ص) و حضرت صدیقه طاهره(س) و امام علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، شرح صد میدان و منازل السائرین خواجه عبدا... انصاری و مولوی شناسی و بیدل شناسی از آثار نوشتاری و گفتاری خود دریایی کرانه ناپیدا و مملو از گوهرهای ناب تقدیم تشنگان طریق حق نمودند که این آثار نیز به صورت صوت و تصویر در دسترس و باقی است.

هم چنین ایشان کتابخانه‌ی شخصی خود را که چند هزار جلد کتاب را در بر می‌گیرد و یکی از نفیس‌ترین کتابخانه‌های اسلامی به شمار می‌رود با جاری نمودن صیغه‌ی شرعی وقف امام زمان(عج) نمودند که در قالب کتابخانه‌ای عمومی در شهر هرات در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

اما پس از آزادی از زندان، اشغالگران و نوکران کمونیست آن‌ها، حضور استاد را که بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر فعالیت‌های جهادی خود را استمرار می‌بخشید، تاب نیاورده و سرانجام در سال ۱۳۵۷ به دنبال تعقیب و گریزهای طولانی و با توجه به پیروزی انقلاب اسلامی ایران از راه نیمروز با قصد مهاجرت وارد ایران گردیدند و در شرح حوادث آغاز مهاجرت خود چنین فرمودند: «شب‌ی در عالم رؤیا دیدم که دو سپاه رو در روی هم آماده نبردند و هر دو سپاه پرچم اسلام برافراشته و مدعی حق‌اند. در حال تحریر بودم که کدام سپاه اسلام و برحق است و کدام باطل که در همان حال به زیارت امام زمان (روحی و ارواحنا فداه) نائل گردیدم و پس از عرض ادب و احترام از وجود مبارکشان تقاضای ارشاد نمودم. ایشان (روحی و ارواحنا فداه) فرمودند: بین خمینی در کدام سپاه است، همان سپاهی که فرمانده آن خمینی است سپاه اسلام و برحق است. چند روز پیش نگذشت که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز گشت. و بدین ترتیب ایشان که از معتقدان و مدافعان ولایت مطلقه فقیه بودند به قصد انجام تکلیف به تهران عزیمت نموده علاوه بر پیگیری امور جهادی افغانستان در تشکیل و تقویت و آموزش نیروهای مقاومت ایران فعالیت و همکاری می نمودند.

در سال ۱۳۶۰ با درخواست و دعوت حزب اسلامی رعد افغانستان برای رهبری کادر فرهنگی این حزب به مشهد آمدند و تا سال ۱۳۶۷ همواره به سازماندهی و تربیت مجاهدین مسلمان در جبهه‌ی جهاد اصغر عاشقانه تلاش ورزیده و بعد از آن تمام فعالیت‌های ایشان تا سال ۱۳۸۲ در جبهه‌ی مقدس و پهناور جهاد اکبر منحصر گردید، چنانکه می‌فرمودند: «در طول بیست و پنج سال هجرت، بیست و پنج روز به خود و برای خود نبودم».

در سال‌های پر درد و رنج هجرت در شرایطی که خانواده‌ی ایشان پس از مهاجرت به ایران هویت ایرانی را پذیرفته و شنا سنامه‌ی ایرانی دریافت کرده بودند، با وجود پیشنهادهای و اصرارهای بسیار برای پذیرش شنا سنامه‌ی ایرانی، برای این گونه اعتبارات و همی به اندازه‌ی بال مگسی ارزش قایل نبوده و همواره به افغانی بودن خود افتخار می‌ورزیدند و فروش هویت خود را به بهای فرار از رنج جهاد و مهاجرت و رسیدن به رفاه زندگانی فانی زشت‌ترین ننگ‌ها می‌دانستند.

در سال ۱۳۸۲ پس از اشغال افغانستان از سوی غارتگران غربی، حادثه‌ای که استاد در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی با نگارش کتاب افغانستان و تهدید غرب، وقوع آن را پیش‌بینی کرده بود، با قصد جهاد برای بازگشت به وطن اراده نمود تا برای احیای فرهنگ اصیل اسلام، انسان‌های این مرز و بوم را ناجی و چاره‌ساز باشد. از همین روی در اولین روز ورود به زادگاهش همراه جمعی از همرازانش به زیارت شهدای والا مقام افغانستان در قرارگاه مهدی (عج) شرفیاب شدند و خطاب به شهدایان فرمودند: «ای شهیدان، شما در روز واپسین نزد دوست گواهی دهید که من طبق عهدی که با خون شما بسته بودم به عهدم وفا کردم».

بی‌درنگ پس از ورود به افغانستان شرکت در مجالس و محافل دینی و علمی را آغاز نموده، در اقامتگاهش که یک خانه‌ی اجاره‌ای بود، پیوسته و به دور از تعصبات جاهلی پذیرای گرفتاران حوزه‌ی فرهنگ و شیفتگان علم و ادب گردید تا جایی که دلدادگان کویش از شیعه و سنی همچون برادر در جلسات در سش حاضر می‌شدند و به دل‌های خسته و سینه‌های سوخته، زلال معرفت و معجون عزت هبه می‌کردند. سوالی نبود مگر جواب می‌گرفتند و نه درخواست و نیازی مگر اجابت می‌گشتند.

در آخرین اربعینات و توسلاتش پس از زیارت مرقد مطهر حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) به یارانش چنین مژده فرمود که: «در این زیارت در عالم مکاشفات پس از توفیق شرفیابی به حضور

حضرت ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا (ع) و زیارت جمال وجه‌اللهی ایشان برات آخرین مرحله از سیر و سلوک خود را از دست مبارک یداللهی ایشان دریافت نمودم و اکنون قبل از هجرت از دنیا تنها یک آرزو و خواسته‌ی دیگر دارم و آن نیست مگر زیارت قبر مخفی حضرت صدیقه طاهره (س) و بدین منظور پس از توسل به حضرتش آخرین آثار خود با عناوین (بوئی از کوثر) و (فرمود عقیله تبار عشاق) را هدیه به محضر دوست نمود.

درخواستش اجابت گردید، لکن وجودش را به دردستان و غمکده‌ای بدل ساخت. گویی ساز زندگی‌اش یکباره درهم شکست و به کوهی از آتشفشان درد مبدل گشت. پس از آن تعلقش به حیات بمرد و از آن پس دیگر کسی استاد را در صحت نیافت.

با شدت یافتن بیماری قلبی در بیمارستان البیرونی هرات بستری گردید ولی پزشکان به دلیل کمبود امکانات دستور اعزام به کشوری دیگر را صادر نمودند. برای سفر به هند تصمیم گرفته شد، سفری که از چند سال قبل مکرراً خبر آن را می‌داد و می‌فرمود: «در آینده‌ای نه چندان دور باید به هند سفر کنم». در آخرین مجلس سفارش کرد که اگر معلم نباشد راه کمال بسته نخواهد ماند و به این آیه استناد فرمود: «ان تقوا الله يعلمکم الله». طی تماس‌های تلفنی دوستان خود را در مشهد از ساعت و روز سفر آگاه ساخت، طلب حلیت و وداع فرمود، از حاضرین کوشش نیز طلب حلیت فرموده و نزدیکان را خبر از آمدن مهمان می‌داد. منزل را برای پذیرایی از مهمانان آماده کرد و با زمزمه‌ی این دوییتی عزم سفر نمود:

از وادی فقر و درد و حرمان رفتم      از گوشه تار و تنگ زندان رفتم  
با سر به جهان آمده، دل نسپرده      با پای خلوص و ذکر ایمان رفتم

مورخ ۱۳۸۹/۷/۵ مطابق با ۲۷ سپتمبر ۲۰۱۰ توسط هواپیمای پامیر، کابل را به قصد دهلی ترک نموده و بلافاصله در شفاخانه امکال انستیتوت قلب مترو، بستری گردیدند و در سحرگاه روز سوم، حدوداً ساعت هفت به وقت افغانستان (۱۳۸۹/۷/۷) جام بقا نوشیده روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست و عالمی را در ماتم خویش نشانید.

پیکر مطهرش پنج شنبه به تاریخ ۱۳۸۹/۷/۸ به افغانستان انتقال داده شد و روز بعد (عصر جمعه ۱۳۸۹/۷/۹) چون نگینی بر دوش خیل عزادارانش تشییع و در میان حزن و ماتم سوگواران در آرامگاه آبا و اجدادی‌اش هم جوار با سلطان میرعبدالواحد شهید<sup>(رح)</sup> آرمید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

## ۱۳ پاره

واقع امر مؤید آنست که در تاریخ اسلام و چشم‌انداز مسلمانان، هنر خوشنویسی در میان سایر هنرها، هم از طبیعت ویژه‌ئی برخوردار می‌باشد و هم از موقعیت ویژه‌ئی. از اینرو، تا آنگاه که با دقتی شایسته و بصیرتی روشنگر متوجه طبیعت و گوهر طبیعی این هنر نشده و آنرا در آئینه‌جان خود احساس نمائیم، به شناسائی درست و واقعی گوهر و حقیقت آن دست نخواهیم یافت. و این مهم، ممکن و میسر نخواهد شد مگر آنزمان که طبیعت و گوهر راستین خوشنویسی را به صورت پدیده‌یی که برخوردار از وحدتی پخته و کمال یافته می‌باشد دریافته و از همان موضع با وی برخورد نمائیم. چرا که خوشنویسی تنها کش و قوسهای چشم‌نواز نیست؛ همانگونه که تنها بافت دلنشین حروف و کلمات نمی‌باشد. تنها بیان اندیشه‌ای بیدار کننده و پویائی آفرین در نمائی نوازشگر و پر جاذبه نیست؛ همانسانکه تنها هشدار حکمی و اخلاقی نتواند بود. و بالاخره، تنها پردازش، اجرا و نمایش ذوق ابداعی و احساس زیباپسندانه هنرمند هم نیست؛ هر چند که هر کدام از این موارد، مقوله‌ها و جلوه‌ها، بعدی از ابعاد این هنر را تشکیل داده ولی هرگز کل منسجم وحدت یافته نمودار شده آن نمی‌باشد.

خوشنویسی از دیدگاه ویژه و ژرفانگر، نمایش شور و حرکت ابداعی، پویائی بخش و آفرینشگر، از عمق جان ملهم و ملتهب هنرمند است برای طراحی و سامان بخشیدن به نگرشی نو، بصیرتی شفاف، دریافتی تازه و افسونگر نسبت به هستی و جلوه‌های هوشربا و روابط ظریف و معنی‌دارش؛ و از همین روست که در این حوزه از هنر، بهمان میزانی که متوجه روابط متنوع نموده‌های برونی اثر با حوزه معنایی آن و متوجه بروز و ظهور طرح و شکل برونی با اسرار و رموز

معنایی آن می‌باشیم، به همان میزان خود را با نگرش هنرمند و بینش زلال و عطش‌زدای او و بالاخره با دریافت او نسبت به آنچه ارائه‌ی ویرا و جهه‌ همت خود ساخته است، نزدیک می‌نمائیم.

روشن است که این جهاد ابداعی و آفرینشگر، همانسانکه خود روحانی بوده، از روح هنرمند تغذیه کرده و در حوزه‌ احساس زیباپسندانه‌ او به معنای عام و تام کلمه بالیده و شکوفا شده است، از ایمانی کاملاً ویژه نسبت به هستی و اعتقادی کاملاً ممتاز نسبت به پیوندهای میان انسان با عوالم برتر، انسان با انسان و انسان با خودش و کمال و سعادت و عزت و آرامش و غیره‌اش مایه گرفته و شکل و رنگ می‌پذیرد. و لذا، آنگاه که با دقتی لازم متوجه اثر مبتکرانه‌ خوشنویسی می‌شویم، در می‌یابیم که مخاطب مفتونش، در اولین برخورد با کش و قوسهای هوشربا و نوازشگر، در جستجوی رسیدن به معنای پنهان شده در پیکر زیبا و دلارای حروف و کلمات بوده، ترنمی دلنواز، لبه‌ایش را به حرکتی مرموز و ناروشن و امیدارد. و بر پایه‌ همین قانونمندی است که وقتی مخاطب از گردش زیباجویانه و معناخواهانه در سیاه مشقی صرف و رها از قید ارائه‌ی پیام یا خبری باز می‌گردد، نه بدانسان راضی، مسرور و دست پر مینماید که وقتی از گلگشتِ معناجویانه‌ زیباپسندانه در «سیاه مشق‌نمائی» که خود را با همه‌ رازوری ملترم به ارائه‌ی معنا و یا پیامی کرده است! چرا که در دومی، مخاطب بیدار دل، علاوه بر مجهز شدن به فتح دروازه‌های معنائی و راهیابی به گلزار باورها و بینش‌های عزتبار، از نشاط و انبساط خاطری برخوردار می‌باشد که متوجه فطرت ربانی او بوده و حاکی از سیراب شدن لایه‌های عمیق‌تر وجود او می‌باشد و نه صرف اشباع دیداری او.

به هر حال، درین حوزه‌ از تلاشها، آنچه احساس‌های ناب و زیباپسندانه‌ فرهیختگان و تربیت یافتگان تأییدش میدارند اینست که: هر چه این گریز و رهیدن از حوزه‌ رنگ و نقش‌های زاید ملال آور آگاهانه‌تر، عمیق‌تر، پرشورتر و بینش‌ورانه‌تر باشد، آن پیوند و هماوایی به جهان معنایی و به حوزه‌ باورها و اعتقادهای ناب محکم‌تر، پرجاذبه‌تر، آرامش دهنده‌تر و روشن‌تر خواهد بود. مبرهن است که چنین برخوردی با اثر هنری، حرکت و جهشی هنرمندانه را در اعماق جان تبار مخاطب نمودار ساخته و آثار برکتبار حیاتی خلاق و ابداعی را در نگرشها و گرایشهای وی پویا و شکوفا خواهد کرد؛ و همین ویژگی، یکی از مایه‌های امتیاز هنر مقدس، از گونه‌های جوهرباخته‌ بی‌ریشه‌ غیر ربانی آنست. زیرا، همانگونه که بررسیهای متعدد تاریخی در میان ملل مختلف و دورانهای متعدد مبرهن ساخته‌اند، هنر نفسانی (= هنر نامقدس تعهدگریز) نه تنها ریشه در

گندابِ وهم و تخیلاتِ شیطانی - ولاجرمِ هویت‌ستیز و هویت‌برانداز - داشته و به جلوه‌های دروغین، غفلت‌بار و تخدیرکننده عوالم وهم و تخیلاتِ شیطانی فرامی‌خواند، که اساساً بنابر طبیعت ویژه خود، نمی‌تواند مخاطب خود را در جریان پویائی و شکوفائی حقیقت حیات و تبلور و تبارزِ رشد و کمال و سعادت و پاکی و آرامشِ معنیدار الهی قرار دهد.

اگر از بحث‌های نظری گذشته و همه هم خویش را متوجه جریان امور واقعی نمایم، همه واقیعت‌های ملموس مؤید این دقیقه‌انکار نابردارند که: خوشنویسی نه تنها حاصلِ ذوقِ ابداعی هنرمند است و نه هم تنها در پی اشباع حسّ زیباپسندانه مخاطب؛ چرا که در این هنر، سهم بینش و معنویت و دریافتهای متنوع انسان تعالیجوی (= هنرمند و هنرشناسِ ملترم) به همان اندازه نقش بازی می‌کند که ذوق و احساس زیباپسندانه و زیانمایانه او؛ و همین نکته است که ضرورت کاوش و پیجویی پیام و معنایی را ایجاب می‌کند که جان تعالیجو و زیباپسند او را به خود خوانده، روحش را طراوت و ظرافت بخشیده و به اندیشه‌اش نظم و جاذبه و زیبایی عنایت کرده و بالاخره، دست‌های توانمند و شگفتی‌انگیز او را به خلق و ارائه‌ی آثاری آنهمه دلنواز و پرجاذبه یاری داده است.

دریافت روشنِ همین امر بوده و هنوز هم هست که هنرمند خوشنویسِ مسلمان را وامیدارد تا بدون تطهیر ظاهر و وضوی کامل دست به قلم - که برای او نمادی از قلمِ اعلای آفرینشگر واقعیِ عوالم وجود و تداعی کننده ابداع پرشور مبدع متعال است - نبرده و بدون ترکیه و تطهیر باطن از همه درشتی‌ها، پژمردگی‌ها و دم‌سردی‌ها دست بکار نسپارد! چرا که به خوبی دریافته است: زیبایی، جلال و معنویت، جز از قلبی سلیم، روحی لطیف، جانی مشتاق و پر طراوت، عاطفه‌ئی موج و شکوهار از سرمایه‌های هنرمندانه و... هرگز بالا نخزیده و متجلی و مترنم نتواند شد.

به عبارتی دیگر، هنر خوشنویسی مؤید شور و شوق و جذبه و تلاشی است که هنرمند از یکسو برای فرو رفتن تا ژرفای دریافتهای معنوی و سرشار شدن از مکاشفه و شهودی وصف‌ناپذیر بخرج میدهد و از دیگر سو، برای القاء کردن، نمودار کردن و ایجاد شور و شوقی تلاش‌زای، برای رسیدن به سرچشمه‌های آن دریافتها و مکاشفه‌ها و آشنائی با جانمایه آنها.

این تبه روزگار را معتقد آنست که: وقتی هنرمند خوشنویس مخلصانه، با جانمایه کار خود یگانه شده و با همه باور و بینش و توان، از جوهر ابداعی، زیبایی، جلال و پیام اثر خویش سر بر می‌کند، تابلوی خوشنویسی او، غزلواره‌ای را القاء میدارد که هیچ چیزی از موجودی زنده و

زندگی بخش - منتها به دیگر معنا - را کم ندارد.

غزلواره‌ای که هم زیبایی، ظرافت و طراوت چشم‌نواز نقاشی را دارا می‌باشد؛ هم ترنم نوازشگر موسیقی بی‌قدسی را؛ هم رنگ را طراوت و معنا می‌بخشد، هم هندسه را تقدس و زیبایی؛ هم ریتمی ناب را به کشف می‌رساند، هم جنبشی رنگین، نمکین و پرجاذبه را.

واقع امر اینست که خوشنویسی معنا محور اسلامی، به دلیل همسرشتی و همداتی با فطرت الهی انسان، و نیز به واسطه اینکه جهت‌گیری و جهت‌بخشی آن دقیقاً به سوی کانون واقعی حیات و جان هستی بوده و ملایم با سیر تکاملی فطرت انسانی می‌باشد، نه تنها باطن فرد را از طریق تزکیه و تحلیله آماده پذیرش و بازتابانیدن انوار قدسی و نگرشهای ربانی میدارد که، باز هم بنا به خصلت ذاتی خود - که نمودار ساختن و شکوفا کردن بالفعل تلاشهای برونی است - حرکت و جهشی ابداعی و بشکوه را در کلیه گرایشهای او غالب و مستولی میدارد.

با خاطر جمعی می‌توان مدعی شد که: وقتی اثر هنر ناب و کمال یافته اسلامی خود را در آئینه جان مخاطب تثبیت کرده و سرپرده باطن او را به تسخیر خود در می‌آورد، محال است که بتوان از بروز آثار وی در تلاشهای متنوع و گرایشهای مختلف - اعم از فردی و اجتماعی - جلوگیری کرد. منتها آنچه در روند و فرایند این مسئله به شدت قابل توجه و تأمل می‌باشد اینست که تلاشهای مایه گرفته از چنین اثر و آثاری در آن واحد دو سویه عمل کرده، از سوئی به درهم ریختن اصول و پایه‌های نظام‌های فکری و ارزشی غیر ربانی - ولاجرم ضد انسانی - پرداخته، نه تنها مقبولیت و مشروعیت آنها را به مسخره می‌گیرد که تحمل وجودشان را نوعی هتک حرمت به خویش و شوریدن به اصالتها و ارزشهای هستی‌مند خویش قلمداد می‌کند! و از دیگر سوی عملاً و با زبان هستی خویش به تبیین اصول و پایه‌های نظام فکری و ارزشی نوینی می‌پردازد که حقیقت حیات و نور زندگانی را در منشوری مقدس و حیرت‌جوش، آنهم در طیفهائی جادویی و رنگهائی ملایم و نوازشگر به نمایش می‌گذارد.

یقیناً آنانی که در برابر آثار معناجوش و کمالبار هنر اسلامی قرار گرفته و با جانمایه قدسی آنها پیوند و هماهنگی حاصل کرده‌اند، به خوبی متوجه شده‌اند که چگونه پس از دریافت گوهر، معنی و کنه آن اثر، ارکان باورهای ناپخته قدیمی و پایه‌های ارزش‌های کم ژرفای قلبی‌شان به لرزه درآمده، رنگ و رونق گذشته خود را از دست داده و در برابر دریافت این تجربه و بصیرت تازه



قدسی بزانو در آمده‌اند! و چسان ارکانِ باور و بینشی تازه و ارزشهایی او جمند و ژرفا پیدا، در عمق جان تبارشان ظهور و تجلی پیدا کرده است! و این، بدان علت بوده و هست که انسان از طریق هنر - و بویژه هنرِ قدسی - با اصل و گوهر حقیقی خود و حوزهٔ عاطفیِ خود صمیمی تر، بی‌پرده تر و بی‌ریا تر برخورد داشته، آنچه را در حالاتی جز این - و به دلیلی از دلایل - نپذیرفته، کنار نهاده و بدان همدلی و هماهنگی نشان نمی‌دهد، در این شرایط و احوال هم پذیرا می‌شود، هم به کنار خویش می‌کشد و هم با آنها نوعی اتحاد و جودی دست پیدا می‌کند! حال، قدرت نفوذ و تأثیر گذاری این اثر چه مقدار؟ و حوزهٔ تأثیر و نفوذش کدام؟ و تا کجا و... می‌باشد، بهمان مقدار و میزان ویرانگری و آبادانی گفته شده، نمودار و برقرار خواهد ماند.

رسیدن به مراحل کمال و مدارج رشد و شکوفائیِ هنر اسلامی به ویژه در حوزهٔ خوشنویسی در گرو آنست تا اولاً، هنرمند جان عطشناک خویشتن را در چشمه سار ایمان و اخلاص و... تطهیر نموده و آئینهٔ باطن را آمادهٔ تجلی و بازتابانیدن انوار مقدس و جلوه‌های متبرک علوی سازد؛ و ثانیاً، میان ظاهر، پیکر و نمای برونی اثر با جانمایه و پیام علوی او هماهنگی ایجاد کرده و با قدرتِ تجربهٔ ابداعی و عرقیزی مداوم روحی زیبانیانه، آنرا اجرا و نمودار سازد. زیرا تا باطن تزکیه، تطهیر و مصفا نگردیده و با انواع دریافت‌ها و تجربه‌های مبتکرانه و مشاهدهٔ جلوه‌های ملکوتی و برین مجهز نگردیده باشد، امکان بازتابیدن آنها، آنهم با حفظِ قدرت و تأثیر انگیزاننده - در دو جهت نفی و طرد ناخالصی‌ها، نارسائیه‌ها و زاید‌ها و اثبات و ارائه و تبلور و الایه‌های زیبا و زیننده و ارزشبار - میسر نخواهد شد. چرا که هنر اسلامی - بویژه آنگاه که در پرتو کلام الهی خود را متبلور می‌سازد - تنها مسئولیتِ ابلاغ اندیشه و تفهیم پیامی را به عهده نگرفته، بلکه خود را ملتمز ساخته است تا مخاطب خود را به حوزهٔ معرفت و بصیرتی کامل کشانیده و زمینهٔ بیداری، پویائی، باروری، شکوفائی و کمال شایستهٔ او را فراهم و متبلور سازد؛ و همین ویژگی است که تازگی، تُردی، بالندگی، شکوفائی و نشاطی پایدار و بی‌وقفه را به هنر قدسی - برای همیشه و همه جا - هبه کرده و برایش جلوه و جلوه گاهی نو بخشیده و در طرحی نو به تماشایش نهاده است؛ امری که هنر غیر اسلامی و غیر قدسی هرگز با آن آشنائی و الفتی ندارد! و این، دقیقاً بدان واسطه است که هنر معنیدار در هر جلوه و نمودش، چشم التجائی به عرش دارد و انگشت اشارتی به آستان معشوق که عرش دل‌های مخلصان را با نور جمال خویش مزین کرده است.

آنچه طبیعی و بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که وقتی جانِ قدسی هنرمند با جلوه‌های عالم بالا همسوئی، هم‌رنگی و هماهنگی پیدا کند، آنچه از این جانِ بجانان پیوسته تراوش پیدا می‌کند جز حسن و جمال و بهاء و زیبایی و تردی و تازگی و ابتکار و هنر و... نبوده و جز عطر و نور و رنگ و شکل همان عالم را منعکس و نمودار نخواهد کرد. در واقع، رسیدن به همین حد از بینش، برداشت، اجراء و ارائه می‌باشد که هنری را به جایگاه هنرِ اسلامی ارتقاء می‌بخشد. چرا که مراد از تعابیری چون «هنر، هنرِ اسلامی و هنرِ قدسی و...» در جهان‌بینی انسان موحد، همان بازتاب انبعاث ناب استعلائیِ درونی و تلاطم هوش‌ریا و در عین حال نوازشگر جان‌تعالیجوی اوست که در پرتو شهود و دریافت جلوه‌ای از جلوه‌های ناب حیات ربانی و پرتوی از زیباییهای قابل مشاهده و نمودار شونده آن نمودار شده است. و همین انبعاث و تلاطم ارجمند و معنی‌دار است که هم انسان را از قید و بند عالم ماده و احکام و آثارِ رنگ بازنده‌اش رهایی می‌بخشد؛ هم از قید و بند احکام و مناسبات توهمی و تخیلی؛ و هم طرحی زیبا، بشکوه و پر جذبه و پر معنا از زندگانی و نظام فکری - ارزشی را هدیه میدارد که مخاطب را با همه شور و شوق و قوت و سرعت به آن ویرانگری مقدس و آبادانی تقدس‌بار می‌کشاند؛ حرکت شورانگیز و پر تلاطمی که هم باطن را پویا و شکوفا می‌سازد، هم ظاهر را بشکوه و جلال‌تبار.

### اثر و جایگاه خوشنویسی

هنر خوشنویسی در میان مسلمانان - حتی در میان متعصب‌ترین افراد، متشرعین خشک و مقدس مآب و حتی آنانی که گاهی خواندن شعر را لغو و لهو و گناه می‌پنداشته‌اند - از منزلتی ویژه، ارزشی کاملاً عالی و تقدسی حرمت‌بار برخوردار بوده و هنوز هم می‌باشد؛ محققین صاحب نظر را باور بر اینست که: خوشنویسی این قدر و منزلت را از آنرو به چنگ آورده است که خود را با همه امکانات و ظرفیتهای ابداعی و زیانمایانه در خدمت کتابت قرآن مجید قرار داده و زیبایی خود را با قدسیّت بیدیل قرآن آراسته است. پی آمد اشباع‌کننده چنین امری همانا برخوردار شدن از معنویتی ستایش‌انگیز و تقدسی احترام‌آمیز بوده و چون این ویژگی را در جوهر زیبایی، ظرافت، طراوت و لطافت خود رسوخ داده و با آن یگانه ساخته است، حضورش نمایشگر زیبایی و جاذبه‌ئی مقدس گردیده است! و شاید به همین دلیل باشد که عده‌ئی از صاحب‌نظران، خوشنویسی را - در میان

هنرهای تجسمی - مادر و شیرازه بندِ هنرهای اسلامی قلمداد کرده‌اند! چرا که از یکطرف، از سابقه و حسن سابقه‌ای قابل تأمل برخوردار است! و از دیگر طرف، به واسطهٔ اتحاد و جودی با کلام خدای سبحان، هم به نوعی تقدس دست یافته است؛ هم حسن پذیرش عام پیدا نموده است و هم برخی از صنایع دیگر را امکان بروز و ظهور هنرمندانه بخشیده است. «تیتوس بوکهارت» میگوید:

«شریفترین هنر بصری در جهان اسلام خطاطی است، مخصوصاً نوشتن متن قرآن کریم که نفس هنر دینی بشمار می‌رود»<sup>(۱)</sup>

هنر خطاطی، حضور غالبانه و قاهرانه و نیز طبیعت بشکوه، ارزشبار و استعلائی خود را در زمینهٔ برخورداریه‌ها مانند سفالگری، حکاکی، چوب بری و منبت کاری، معماری، جلدسازی، کاشیکاری و حتی مواردی از مینیاتوری تحمیل می‌کند؛ مثلاً بررسی‌های دقیق‌تر در رابطه با معماری اسلامی - اعم از مسجد، مقبره، مدرسه، سقاخانه و ... - بیانگر این واقعیت می‌باشد که معماری، قسمت عمده و قابل توجه جلال و شکوه و زیبایی و معنویت خود را مرهون هنر خوشنویسی بوده و کمتر بنائی از ایندست را میتوان سراغ داد که در سایه‌سار این هنر نبالیده و از پرتو معنویتش برخوردار نشده باشد.

سهم خوشنویسی‌های قرآنی، در برخی از بناها - اعم از آغوش کنبه‌ها، بازوان ایوانها، پیشانی درها، سیئه پایه‌های ستبر و ... - تا بحدی میرسد که اگر بخواهیم آنها را منهای ابداعات و زیبایی‌های خوشنویسی آنها ارزیابی کنیم، هم به زیبایی و شکوه ظاهریش زیان وارد کرده‌ایم؛ هم به معنویت و کیفیت باطنیش.

نقش خوشنویسی در رابطه با معماری آنست که: اولاً، بنا (مسجد، مدرسه، مقبره و...) را از حالت سکوت و گنگی او بیرون کشیده و زبان می‌بخشد تا با دیدار کنندهٔ خود به طریقی ارتباط معنوی پیدا کرده و خود را با وی در نوعی از تفاهم و مکالمه بیاید؛ ثانیاً، از طریق جوهر معنایی خط، که معمولاً پیامی قدسی و در سیمای آیه و یا حدیثی خودنمائی می‌کند، جان بینندهٔ خداجوی را با پروردگارش مرتبط می‌سازد؛ ثالثاً، بنا را به تجلیگاه زیبایی و حکمت، حیات و معنویت، جنبش معنوی و طهارت و ... بدل می‌سازد؛ رابعاً، حضور فراکشنده و فراخوانندهٔ نوشته‌های قدسی گنبدها، پایه‌ها، محرابها، دیوارها و ستون‌هایی بالیده از خاک و چسبیده بر زمین را ذوق عروج و بال پرواز به

آسمان و عوالم دیگر می‌بخشد؛ و در نهایت چون خط از باطنِ سطحِ نمای بناها روئیده، بالاخریده و حضور شوکبار خود را متبارز میدارد، تسیح هوشربای خاک و سنگ و چوب و فلز و... را به بهترین وجهی القاء و یادآوری کرده و برای اهل دل محسوس می‌سازد.

باید این نکته را هم به صراحت اعلام داشت که خوشنویسی هم، بطور غیر مستقیم از معماری کسب فیض کرده است. زیرا توجه مردمی که به این اماکن رفت و آمد داشته و بانگرشی نقادانه و ستایشگرانه به جلوه‌های متنوع خوشنویسی نگاه می‌کرده‌اند، هنرمند را بر آن میداشته است تا تعهد هنری و ربانی خود را در قبال کارها و آفرینشهای خویش در نظر گرفته و متناسب با عظمت و قداستِ زمینه تلاش و هنرنمایی نماید. در واقع، رسیدن به همین امر است که به تقویت و رشد ابداعی و زیباشناختی خوشنویسی در طول قرن‌ها کمک نموده است.

هنر خطاطی، مواردی را از آنچه که در رابطه با معماری بیان کردیم، در رابطه با سایر زمینه‌ها (سفالگری، منبت کاری، مینیاتوری و...) اعمال می‌کند، منتها در هر زمینه‌ای به فراخور ظرفیت و استعدادهای همان زمینه. به هر حال از آنجا که کاربرد خوشنویسی در بناهای مذهبی - تاریخی از دیرباز رایج بوده و هر چه وضع اقتصادی و اجتماعی مسلمین بهتر می‌شود، توجه به این مسئله نیز بیشتر شده است؛ آنهم تا آنجا که در مواردی از جانب فرهیختگان و هنرمندان و زیباپسندان ذوق‌پرور، توجه و پرداختنِ جدی به امر مهم خوشنویسی در بناهای مهم تأیید و گوشزد می‌شده و هنوز هم می‌گردد.

این توجه، نمای برونی و درونی بنا را به نمایشگاهی از زیبایی و اگر مسجد و محرابی بوده باشد، به جولانگاه انوار وحی و معرفت و حکمت بدل ساخته، روح استعلائی مسلمانان را با دنیائی از معانی و معارف پیوند بخشیده و به تکلم و امیدارد.

خوشنویسان هنر آفرین با دقت، ظرافت و حوصله‌ای بی‌دلیل کتیبه‌ها، سردرها، اطراف محرابها و... را چنان حیات و جنبشی می‌بخشند که هر بیننده‌ئی - خواه با سواد و خواه بی‌سواد - خود را از جاذبه ملکوتی، افسون قدسی و جلال ربانی آنها بی‌نیاز شمرده نمی‌تواند! چرا که طبیعت و ذاتِ خوشنویسی در قالب‌های متنوعش و بخصوص آنگاه که سر از حوزه پر درخشش و آرامش دهنده کلام الهی برون می‌آورد، تداعی کننده ارزشهای پویانده و پویائی بخشی است که از چشمه‌سار باطن هنرمند زیباپسند بالاخریده و جان بیننده را از تأثیری لطیف و نوازشگر آکنده

می‌سازد؛ ارزشهایی که با همه‌کناره‌گیری و بی‌تفاوتی نسبت به دستورهای آمرانه بی‌روح، جانمایه‌حیاتی پر جاذبه و روح آمریتی ارزش‌آفرین را بیدار و فعال ساخته، لطیف‌ترین و زیباترین نحوه‌زیستن را تبیین و توجیه میدارند. چرا که جمال‌صوری (= حسن‌خط) را با جلال باطنی و معنوی (حسن‌نگرش و گرایش) بهم آمیخته و در طرحی که جنبش درونی و بروینش را عاطفه و ذوق زیباپسند لمس و دریافت می‌نماید، ارائه کرده است.

طبیعی است که نفس پردازش به ارزشهایی از ایندست و تلاش برای ارائه‌ی زیباپسندانه و القاء ابداعی آنها از طرق مختلف و بویژه از طریق خوشنویسی، نوعی تحرک، زنده‌دلی، جهشی آرامش بخش و پویشی راضی‌سازنده را به روح و روان هنرمند هدیه کرده و بدان شادابی و عطر و رنگ ویژه‌ی می‌بخشد؛ و این، نه تنها او را از بی‌حالی، دلزدگی و احساس پوچی و بی‌ریشگی بدر برده و از تحرک و نشاطی ربانی پر می‌سازد، که وقتی در پرتو چنین روح پربار، پرنشاط و پرتلاطمی، اثری آفریده و پیشکش جان‌تعالیجوی هنرشناسان رازشناس نماید، روح و روان آنان را نیز پس از تزکیه‌ی هنرمندانه، از طراوت و شکوفائی برخوردار ساخته، متوجه عوالمی می‌سازد که رسیدن به آنها، نگاه را زیبا و بهشت‌گونه، دل را زنده و حق‌نمای، جان را شکوفا و معطر و هستی‌شان را به لبخندی هوشربا و مقدس، نیایشی رنگین و متلاطم و جوششی بشکوه و پایانه‌ناپیدا بدل میدارد. آنها از آندست که تخیل‌شان رنگ و بوی حکمت می‌گیرد، تعلق‌شان زیبایی و شعر را تداعی میدارد و باورهای ارزشی آنان تجلی‌بی‌واسطه‌ی جمال و جلال عوالم برتر را به نمایش می‌گذارند.

آنچه این ارزشها را حیاتی بشکوه و رنگ و بویی قدسی می‌بخشد آنست که: انسان آشنا با گوهر ربانی و الفت حاصل نموده با زیبایی ملکوتی آنها، در هر برخورد و نگاهی، خود را در پیوند با کانون هوشربا و پر جاذبه آنها (= حضرت معشوق)؛ درگیر جاذبه و کشش زیبایی نشاطبار آنها و مشتاق آفرینش ابداعی و مبتکرانه آنها در حوزه گرایش‌های ارزشی و تلاشهای عبادی می‌یابد! گوئی رسالت این نگرشها و دریافتهای ارزشی - ابداعی، از یکسو پایان بخشیدن به سستی و تبلی، بیروچی و بی‌رمقی، بیرنگی و بی‌جاذبگی، اضطراب، یأس، پوچی، بی‌تقدسی، جهل و غفلت و بیریشگی و... بوده است! و از دیگر سو: اهداء زنده دلی، طراوت، امید، پویائی، جهش، شکوفائی ذوق، صفای باطن و نیروی بالمش و آفرینش می‌باشد.

## نامی عطر آگین

آنجا که سخن از هنر به مفهوم عام و فراگیر کلمه به میان می‌آید، شاید کسی به فکر فردی معین نیفتاده و در نمایشگاهی به پهنه تاریخ ابتکارات و تجربه‌های هنری به گلگشتی هوشربا و رازناک مشغول باشد؛ اما برای من آواره افغانی، همینکه سخن از هنر قدسی به میان آید، بدون وقفه گلستان خاطر م - که جز در مواردی از ایندست غیر از خارستانی هراسبار و مایه شرمساری نتواند بود - با شکوفه‌های معطر و رقص نامهایی آذین می‌شود که حافظه هنری جامعه و ملت را زیباتر، جلال، ابهت و رونقی بیدیل بخشیده‌اند. نامهایی که برکت و عزت و زیبایی بوده و یاد کردن آنها دهان را خوشبوی، دل را منبسط و جان را آرامش می‌بخشد؛ و در این میان و به دلایلی مختلف و از جمله «حضور و حاکمیت وجود ابداعی و بانزاهت» عطار (=آخوند محمد علی عطار (ره) هروی) قدس سره، جایگاهی ویژه داشته و عطر یادش پهنه حافظه، خیال، بینش و باورم را طراوت، نشاط، شور، هیجان، نزاهت، لطافت و عطر و بوی دیگری می‌بخشد. چرا که او با قلم سحارش، با دل شیدایش، با جان بیتابش و با همه هستیش که چونان قلمی در میان انگشتان زیانگار و زیبایی آفرین حضرت معشوق جلوه‌گری می‌نمود، به هنر قدسی چنان جلا، درخشش، جهت، صلابت، نظام، زیبایی، توازن، ریتم، معنی، لطف، قدرت و هویتی بخشید که زبان تحسین از نهادن اجرش قاصر می‌باشد.

او که استعداد بی‌پایان حروف و کلمات مقدس در زمینه ابداعی (زیبا نمائی) را دریافته و بدان باور پیدا کرده بود، با همه وجود متیقن بود که این هنر (خوشنویسی) در زمینه تجلی بطون کلام الهی و نورانیت باطنی معارف اسلامی آمادگی تام و تمام دارد، همه احساس، ذوق و تجربه خود را

در خدمت نمایش جلوه‌های متنوع ظروف زیبا و هوشربای کلام الهی و معانی بیدارکننده و تعالی بخش آن قرار داده، گاهی سر از مسجدی بدر آورد؛ گاهی از آرامگاه امام و یا امامزاده‌یی؛ سحری دل به آیتی روح نواز سپرده و جامهٔ زیبایی را بر اندام حروف چشم‌نوازش پوشانید و نیمروزی ذوق و خیال به بارگاه پیر طریقتی فرستاده تاره آورد زیبایش را در تابلویی منعکس داشته و تقدیم شایستگی دارد که چشم سر و سرشان مشتاق زیارتِ زیبایی‌هایی از ایندست، گوش جانشان منتظر شنیدن ترنمی از این مقام و قلب بی‌قرارشان نیازمند نوازش نوازشگرِ لطف‌بنیانی از اینگونه می‌باشد.

به هر حال، در بیروح‌ترین دورانی که هنر و هنرمند در خلوتِ غمبار و یأس‌آلود خویش با کارها و خاطرهٔ حزن‌آلود کارهای پیشین، بر زخمهای روح خستهٔ خود مرهم‌گذاری کرده و عطش جان دردمند خود را فرو می‌نشانند؛

در بی‌رمق‌ترین دورانی که از ابداع‌گران پرآوازه و صاحب‌سبک در رشته‌های گوناگون هنر - و به ویژه خوشنویسی - جز در اقلیمِ خاطراتِ تنی چند از هنرشناسان خبر و اثری نبوده و آرزوی ظهور آوازگری شالوده‌شکن و بدعت‌گذار - حتی برای جوانان - خیالی خام بیش نبود؛

در بیرنگ و روت‌ترین دورانی که تشخیص ظرافتهای هنری و زیباپسندانه و تبلور بخشیدن به صور زیبای مبدعانه و استعلائی به رازی غریب و نامفهوم و ارج ناپیدا و نگرش و گرایشی عبث و ضایع‌کنندهٔ عمر و عزتِ فرزند آدمی پنداشته می‌شد؛ مردی قد برافراشت با سرانگشتانی جادویی و حیرتجوش! و سرِ آن داشت تا از طریق طراحیِ هنرمندانهٔ حروف و کلمات، دریافتها و مشاهدات ملکوتی و ابداعی را دیداری ساخته و مرزهای رازناک دنیای حسی، عقلی و شهودی را چنان درهم آمیزد که دیدار و شهود سر از یک مظهر و مجلا بدر آورند!

مردی که بیرنگ‌ترین مکاشفات باطنی و صورت‌گریزترین دریافتهای عقلانی و بینشی را از اعماق روح متلاطم انسان و پشتِ پرده‌های غیب بیرون کشیده و حضوری چنان شفاف و دریافتهای بخشید که جز تحسین، تعظیم و تکریم بیننده را به همراه نمی‌تواند داشت!

مردی که از بطن تاریخ مردهٔ ابداع و ابتکار سر بر آورده و بدان زیستن، نیکو زیستن، زیبا زیستن، شکوفا زیستن و پاینده زیستن را آموزش داد!

مردی که بر مرزهای ناباوری یورش برده و بر ویرانهٔ نگرشهای پژمرده و بی‌تفاوتی‌های منجمد

عاطفی، شالوده‌زیباشناسی و زیانکاری بی روحانی و مقدس را پی افکند؛ و با همه تنهائی، تاریخ خوشنویسی را با فصلی تازه و مقطعی نو - کاملاً نو - آشتی داد!

مردی که سنت هزارساله خوشنویسی را در اعماق رازناک جان مبتکر خویش رسوخ داده، با عاطفه جوشان خویشتن عجین ساخته و هر بار جلوه بدیعی از آنرا در تابلوئی و بر صفحه و یا صحیفه‌ئی ارمغان نگاه زیباپسندان هنردوست و روح شیدای اهل هنر نمود!

مردی که اقتدار انکارناپذیر عاطفه هنری و احساس ناب زیباپسندی را بر کتیبه‌ها، پشانی محراب‌ها و بازوان بشکوه و دلربای ایوانهای مقدس به فریاد مجدد واداشت!

مردی که با همه تنهائی و تهیدستی، خود فرهنگی هوشربا و تاریخی مجسم برای هنر مقدس خوشنویسی دیار ما شد؛ و این، براستی حق مسلم او بود! اگر چه بعضی را پندار بر این بود که: «... به زکاتش دادند!». و همین امر باعث شد تا وی مرزهای وهم ساخته قدرت پرستان را درهم نوردیده و در بلندای تاریخ هنر و حافظه مقدس خوشنویسی اسلامی جایگاهی درخور پیدا نماید.

عطار با شایستگی بیدیل، ورزیدگی بی نظیر، همت و تلاش مستمر طاق‌شکن حیرتبارش، براستی مرحله‌ای تازه را در تاریخ پر تحول خوشنویسی عالم اسلام بنیاد نهاد؛ و این، به ویژه در جلوه‌هائی از خلاقیت تحسین برانگیزش که من آنها را «آئینه عروج»<sup>(۱)</sup> عنوان کرده‌ام، بگونه‌ئی نمودار و متجلی است که هیچ واقع بین منصفی را جای انکار و اما و چون و چرا باقی نمی گذارد! هر چند که به دلایلی روشن و ناروشن، این واقعیت ملموس هنوز در پرده ابهام باقی مانده و جز تنی چند از نزدیکان و ارادتمندان حضرت عطار از آن بی خبر نگه‌داشته شده‌اند! اگر چه تاریخ و حافظه تاریخی هنر خوشنویسی را هرگز سر انکار چنین عظمتی نتواند بود؛ بگذریم.

برای وارد شدن به دنیای بشکوه، نوازشگر - و در مواردی ویژه نفوذ ناپذیر و درک ناشدنی - عطار باید از طهارت و بینشی ربانی برخوردار بود. چرا که عطار در تمام طول حیات هنری خویش، جز با طهارت قلم به دست نگرفت و جز با یاد و نام نوازشگر و بینشبار حضرت معشوق، گردش به حرف و کلمات نداده و با همه حواس برای دیدار زیباییها و زیارت جلوه‌های ابداعی، و با همه حافظه و خرد برای دریافت قوانین بنیادین هنر هزار ساله خوشنویسی قرآنی روی آورد، و از هر گنجینه‌ای گوهری گرانبها، زیباپسندانه مبتکر را هدیه‌ئی آورد؛ و در این تلاش، با چنان قوت و

۱- ویژگیهای ایندسته از کارهای عطار، در یکی از بخشهای بعدی خواهد آمد.



درخششی به هماهنگ‌سازی خود با تجربه‌های رازناک تاریخ هنر اسلاف خویش موفق شد که گوئی سر از جشن هنر هزار سالهٔ پیشین برآورده و بر فراز تاریخ خویشتن به حکمروائی پرداخته است. و این یعنی: پیوستن به ابدیت و حافظهٔ ابدی هنر قرآنی.

وقتی به انبوهی حیرت‌انگیز کارهای عطار نگریسته و ابعاد بشکوه ابداعی و زیباییانۀ او را در اشکال و صور متنوع اینهمه آثار مورد ارزیابی قرار میدهیم، این باور اجلالی محاصره‌مان میدارد که: عطار خوش‌نویسی بالفطره است! چرا که عظمت کارهایش هرگونه توازن میان محاسبه‌های آموزش‌گرا و ارائه‌کننده را درهم ریخته و پذیرش «الفطره خوشنویس بودن» را بر اذهان تحمیل می‌نماید.

وی که آماده‌سازی کلیهٔ مواد و تمامت تلاشهای مربوط به ارائه‌ی کارها و تابلوهای خود را به تنهائی ملتمس شده است، چنان با عناصر هنر خویش پیوند و الفت پیدا کرده است که نمی‌توان وی را «به کارگیرنده، نمایاننده و حاکم» بر آنها پنداشت؛ زیرا، در واقع این موارد کاری اویند که مشتاقانه خود را تسلیم اراده و انگشتان طهارت‌جوش او ساخته و تا آخر عمر وفادار به این عهد باقی ماندند.

رویه‌رفته می‌توان گفت که: عطار، نگاهی تیز داشت، چرا که بیشتر متوجه زیبایی‌های معنوی و ملکوت‌اشیاء و امور بود؛

دیدنی لطیف و زیبا داشت، چرا که متوجه معنویت و روحانیت زیبایی‌های بالیده از هنر خوشنویسی بود؛ و اگر می‌خواهی بگو: متوجه صور معلقهٔ پایداری بود که صورتهای محسوسِ عالم طبیعت، مراتب نازلهٔ فناپذیر آنها می‌باشند.

نظری موی شکاف داشت، زیرا که عظمت و جلال را در درشتی‌های عالم ماده و طبع نیافته، بلکه عالیترین جلوه‌های زیبایی - و حتی زیبایی صوری - را در ظرافتهای بسیار ویژه‌ئی می‌یافت که جز با لطافتِ بیدیل طبع و موشکافی مبتکرانه، کسی را یارای وارد شدن به حوزهٔ جلوه‌گریهای آنها نمی‌باشد.

عطار، اندیشه‌ای عمیق و توانمند داشت، چرا که خود را با همهٔ شایستگی‌هایش پیدا کرده و به تزکیه و تحلیه نهاده بود.

او، عقیده‌ای استوار داشت، زیرا که عاشقانه خود را در دریای زلال و هستی‌بخش وحی و

ایمان به حضرت غیب سپرده بود.

عطار، با همه استقامت در تلاشهای هنری و متانت رفتاری، دلی به نازکی ناز معشوق داشت؛ چرا که غیر او را از این معبد معنوی بیرون رانده بود.

وی از روحی شفاف و ملامال آرامش برخوردار بود، زیرا که آرزوی جز تشرف به حضرت معشوق برایش باقی نمانده بود.

و بالاخره عطار، عمری پر برکت داشت، زیرا که او را وقف مشاهده، ثبت و ارائه‌ی جلوه‌های برین کلام حضرت دوست قرار داده بود. و شاید همین موارد و یا عوامل شبيه به آنها بوده است که مشخصه‌ای کاملاً بیبدیل را بر عطار علیه الرحمة تحمیل کردند؛ و آن اینکه: او به طور دائم و همیشه، هم از نظر هنری و ابداعی از جامعه و زمان خود جلو بود؛ هم از نظر اندیشه، باور، بینش و عمل مخلصانه به آنها؛ و این وظیفه و خصلت جدائی ناپذیر هر هنرمند واقعی و بالفطره است! و همین هم باعث شده بود که وی **اولاً**، اجتماع خود و موقعیت‌های ویژه عاطفی، علمی، اخلاقی و... اجتماع خود را دریابد؛ **ثانیاً**، نیازهای فوری (=اورژانسی)، کمال‌بخش، عزت‌آفرین، آزاد کننده و آرامش دهنده انسان امروزی را درک نماید؛ **ثالثاً**، آنچه را شایسته و لازمه القاء می‌یابد، شکلی ابداعی، مؤثر، هدایتگر و پرجاذبه بخشیده و ارائه نماید. و از آنجا که جامعه عطار، در یک دوره نسبتاً طولانی، جامعه‌ئی معمولاً طبیعی و دست نخورده بود و آفت هویت‌برانداز و عاطفه‌ستیز سودجویی به جان هنر و هنرمند ما نیفتاده بود، آثارش بطور دربست، گوهر و ارزش هنری خود را حفظ نموده، در کنار اینکه تبلور دهنده هنر ناب و پیشرو زمانه خود می‌باشند، چون از مایه‌های برین قرآنی و عرفانی برخوردارند، هم خود را پالایش، رشد و شفافیت می‌بخشند، هم بینش هنری -عاطفی را گسترش و ژرفا می‌دهند و هم عاطفه انسانی را شادابی، پویائی و...!

در واقع همین واقعیت‌ها بود که نه تنها به گستاخی مان اجازه ورود به حوزه اندیشه‌های قرآن‌محور عطار را صادر نمود؛ که تحمل شرمساری بالاخریده از تکریم و تمجید حضرت او را، از زبان سیه روزگاری چون من، آسان گردانید. به هر حال، آنچه باعث شد تا بدین شرمساری دامن زده و قلد و وزن و ارزش او را با سنگ و ترازوی اندیشه و فهم ناموزون خود بسنجم، از این قراراند:

الف - گزاردن حق کسی که بر طیفی وسیع از شئون معنوی ما خدمت‌ها کرده و از این طریق ما، جامعه هنری ما و حوزه تلاشهای هنری را رهین ذوق ابداعی خود و بجای آوردن تعهد ایمانی

خویش ساخته است.

باء - یادآوری تجربه‌های ابداعی کسی که به تنهائی مجمع و حافظهٔ روحناز سنن و تجربه‌های هنر خوشنویسی فرهنگ هزار سالهٔ ماست.

جیم - عطف توجه معاصرین و به ویژه هنرجویان و هنرمندان جوان به جلوه‌های زیباشناختی سده‌ها و دوره‌های گذشته در حوزهٔ خوشنویسی.

دال - ایجاد فضا و زمینهٔ مقایسه و مقارنهٔ زیباشناختی - بینی آثار پیش کسوتان و بزرگان این هنر با نوآوری‌های دوران معاصر.

هاء - پرداختن به وجهی از سرمایه و افتخارات اسلامی و معرفی بشکوه سیمائی از افتخارات حوزهٔ هنر قدسی کشور ما.

واو - پرده برداری از تندیس فراموش شده‌ئی که در تمام دورانهای شکوفائیش (هنر خوشنویسی) جز به عالیترین مضامین، دلنوازترین مفاهیم، شورانگیزترین برداشتها، عزت‌بخش‌ترین پیام‌ها، بالنده‌ترین ارزشها، ناب‌ترین باورها، لطیف‌ترین و پاک‌ترین اندیشه‌ها و تخیلاتِ قدس‌بنیان نپرداخته و جز از طریق همین‌ها، خود و زیبایی‌های نوازشگر خود را متجلی نساخته است.

زاء - منعکس ساختن گوشه‌ئی از رمز و رازهایی که چشم را نوازش، نگاه را روشنی و طراوت، نگرش را معنا، قلب را طهارت، عاطفه را جهش و اعتلا، جان را نشاط و رنگینی و اشتیاق پیوستن به خزاین روحانی و قدسی زیبایی عنایت نموده، و بلاخره بینش را قوت پرواز و عروج می‌بخشد.

حاء - یادآوری مبانی وحدت‌امتی که در نهانخانهٔ فرهنگی - ابداعی خود، به نحوی شیرازه‌بندی شده‌اند که هیچ قدرتی نتوانسته است رخنه در بنیاد اتحاد آنها بنماید؛ و نیز، نمودار ساختن زیبایی‌های جهاننده‌ئی که می‌توانند تداعی کنندهٔ زیبایی‌های بهم رسیدن و یکی شدن «امت واحده» ای باشد که حافظهٔ عقیدتی و ابداعیشان یگانه است.

طاء - یادآوری ایجاد زمینه‌های لازم، فضائی درخور و موقعیتی شایسته برای بروز و شکوفائی تحرکی ابداعی، جوششی مبتکرانه، بالشی احساسی - عرفانی و انعکاس همهٔ اینها در بستر فرهنگ و جامعه و در بستر بالندگی معنادار هنر و مردم ما.

یاء - پرداختن به جوهر معنابخش هویت ربانی خودمان و هنر قدسی و منعکس ساختن مظاهر،

عناصر و مجالی ابداعی آنها؛ و...!

## محوری فراکننده

تا آنجا که من بینوا متوجه شده است، بیش از نود درصد کارهای مرحوم عطار در زمینه‌های مربوط به قرآن و حدیث بوده و مابقی نیز نمودار سازنده معارف حکمی، مکاشفات عرفانی و اندیشه‌های ناب عاطفی و ذوقی می‌باشند که مستقیماً با چشمه‌سار وحی در پیوندند.

این مایه از باور مؤید این واقعیت خدشه‌نابردار است که در آثار مرحوم عطار تلاقی ذوق هنری و ابتکارهای رازمند زیباشناختی با وحی، حکمت، عرفان، اشعار حکمی و زمینه‌های ناب انسانی بیشتر از همگان وی قابل مشاهده بود و زمینه تحکیم باورهای عقیدتی و بروز تعهد هنری بارزتر و مهیاتر بوده است. لذا، آن گرایش مخلصانه و این سرمایه بیدیل قدسی باعث شده است تا زمانی وجود ابداعی حضرت عطار را مثلاً در کتیبه‌های مسجد جامع گوهرشاد - در مشهد رضوی علیه السلام - در برابر بایسنقر میرزا - قرار داده و با ابدیتش پیوند بخشد؛ زمانی سر از کتیبه‌های بشکوه و حیرت‌انگیز مسجد جامع هرات بدر آورد؛ گاهی قرآن محلّایش پرتوافکن و طراوت بخشنده دل‌های مؤمنان و زینت‌افزای چشم هنرشناسان دقیقه‌یاب باشد؛ گاهی مرقع‌های «اساور، هنر آینه‌نگاری، الشهود و الشهاده» و دهها اثر دیگرش. و که نمی‌فهمد که هر کدام از این آثار به تنهایی گواه انجام تعهد مخلصانه عطار بوده و در تحکیم و گسترش باورهای عقیدتی او نقشی مؤثر ایفا کرده و می‌کنند.

از سوئی این نحوه نگرش، پرداخت و اجرا، به دلیل معنویت و تقدس ذاتی و محوریش، طهارت و نشاط روحی، تزکیه و تصفیه باطنی، تشحید و تعمق عقلی، توازن و جاذبه رفتاری و تقویت ذوق ابداعی را هم برای شخص آخوند (ره) هبه کرده است و هم به کسانی که با کارهای

وی انس و الفتی به هم رسانیده‌اند.

شیفتگی مرحوم عطار (ره) به زیبایی‌های مربوط به هنر خوشنویسی، بویژه زیبایی‌های ریتمیک آیات قرآنی تابدان حد است که انسان گمان می‌کند: عطار، یا هر زیبایی و جمال دیگری را درین حوزه ویژه منکر می‌باشد! و یا، در جنب زیبایی‌های دیداری حروف و کلمات قرآن مجید قابل توجه نمی‌یابد! چرا که بهترین و زیباترین آثار عطار را همان تابلوها، مرقات و کتیبه‌های «قرآن محور» او می‌یابیم و لا غیر.

من بنده را گمان بر اینست که یکی از علل اساسی کم توجهی عطار به نستعلیق - با همه پختگی و ورزیدگی در آن - در کنار ثلث و ریحان و محقق و انواع خطوط کوفی آن می‌باشد که: نستعلیق را - در جنب آن خطها - برای شکل بخشیدن مبتکرانه و ابداعی حروف و کلمات قرآنی - چنانکه خود از زیبایی، معنویت زیبایی و زیبایی معنوی برداشت کرده بود - آماده نمی‌پنداشته است! هر چند که آرزو می‌کنم: این یک برداشت غلط و ناصوابی باشد که دامن برداشتهای مرا آلوده کرده است.

به هر حال، در این رابطه ویژه متیقنم که هر منصف واقع‌نگری با من هم‌باور خواهد بود که در کارهای مرحوم عطار قدس سره، **توحید** به معنای دقیق، ژرف و فراگیر قضیه، امری محوری، اصلی بنیادی و گرایشی روشن و انکارناپردار بوده، و هر اصل دیگری را که بر آن باشد تا این نگرش و گرایش را کم‌رنگ و یا خلدشه‌دار سازد، می‌تاراند. اگر چه ممکن است این اصل برای ناآشنایان به اندیشه و ذوق آخوند امری فرعی نموده و در خدمت تلاش ابداعی و زیانمایانه وی - خدای نخواستہ - تلقی شود!

این نگرش هوشیارانه هدفمندانه و این گرایش مصرانه قدرت‌نمایانه، در کارهای مرحوم عطار (ره) شاید از آن جهت سیطره بلامنازع پیدا کرده باشد که **اولاً** نمی‌خواهد در حوزه ابداع خویش امری را اجازه حضور و تشخیص دهد که مستقیم و یا غیر مستقیم می‌تواند «**توحید**» را از منظر دریافت‌بیننده و مخاطب او در حجاب قرار داده و از یاد ببرد؛ و **ثانیاً** امری زیاتر، ضروری‌تر و فراگیرتر از آن سراغ ندارد تا با مواجه ساختن مخاطب خود با آن، بتواند همه آنچه را از مواجه ساختنش با توحید به وی القا و اهدا میدارد، به وی منتقل نماید! چرا که عطار را باور بر اینست که: توحید به واسطه خصلت یگانه‌سازی، پیوندبخشی و انفکاک‌زدائی خود، هم به زیبایی معنا بخشیده

و «معنویتِ زیبایی» را برای انسان قابل کشف می‌سازد؛ هم فرد را از دام قشر و پوستِ ظاهری و دیوار غفلت و حجاب ظاهر رهانیده، راه نفوذ به باطن و ملکوتِ مظاهر و پدیده‌ها را هموار می‌سازد؛ هم اشتیاق رهیدن از شرک و کثرات و رسیدن به توحید و جمع را تشدید می‌نماید؛ هم لذت آزادی از زنجیر باورهای وهمی - اعتباری را ارمغان وی میدارد؛ هم او را با حلاوتِ وصف‌ناپذیر کشفهای شفاف و مشاهده‌های زلال آشنا می‌سازد؛ و هم او را از آرامشی سرشار و برخوردار میدارد که جز در سایهٔ توحید و سایه‌سار تلاشهای توحیدی ممکن و میسر نتواند بود. و اینهمه را پی‌آمد جز کمال، عزت، نشاطِ ابداعی و مبتکرانه و در نهایت رسیدن به مقام رضا و قرب حضرتِ معشوق نخواهد بود.

من تبه‌روزگار را گمان بر اینست که این ویژگی ممتاز سازندهٔ کارهای حضرتِ عطار، از همگان او بوده و آنها را فردایتی بیدیل بخشیده و در میان سایر آثار خوشنویسان متعهد مسلمان، از موقعیتِ ممتاز و ممتاز سازنده‌ئی برخوردار می‌سازد.

به هر حال، به دلیل حاکمیت دیرین یک سنت ارزشمند فرهنگی - هنری، عطار از نخستین روزهای رویکردن به خوشنویسی با حروف و کلمات خوشنویسی شدهٔ قرآن - اعم از خطی و چاپی - مواجه بوده و همین مواجههٔ مقدس ژرفترین، شفاف‌ترین و شورانگیزترین الهامات عاطفی - اشراقی را در وی بروز داده و در هنر وی به نحوی کاملاً پخته و شکوفا تبلور بخشیده است.

انس درازدامن و ریشه‌دار با عروس حضرت قرآن از یک طرف و تلاش پیگیر مخلصانه برای رسیدن به چشمه سار حقایق و معارفِ جا کرده در لباس کلمات و عبارات این کتاب مقدس باعث شد تا عطار هم با عالیترین، بشکوه‌ترین، ابداعی‌ترین، نوازشگرترین و دلنشین‌ترین نغمه‌های شنیداری عالم تکوین (= آنچه به ریتم، وزن و موسیقی ملفوظ قرآن مربوط می‌باشد) آشنائی و انس پیدا کرده و آنرا نماد و جلوهٔ نازلهٔ نعماتِ عوالم بالاتر بشمار آورد؛ هم با لطیف‌ترین، دقیقترین، محکم‌ترین، پاکترین، زیباترین، ارزشمندترین و والاترین دریافتهای ربانی مجهز شود.

پی‌آمد انکارناپذیر چنان برخورد و موقعیتی، از یکسو، بهم رسیدن و شکوفا شدن دنیائی عاطفی و نظامی ابداعی است که طهارت، درخشش، زیبایی، جاذبه، شکوه و دلنوازش در مسیر تاریخ خوشنویسی، سبکی ویژه، و به عبارتی «فرهنگی نوین» را بنیاد نهاده و به اوج شکوفائی رسانید؛ و از دیگر سو، تکوین و تکامل نظام فکری و نظام ارزشی است که اصول و پایه‌های قدس بنیانش را

آفریدگار هستی، بر مبنای هندسه خلل ناپذیر عالم تکوین طراحی و ارائه کرده بود. رسیدن، مجهز شدن و برخوردار شدن از چنین چشمه‌سار حیات‌بخشی بود که به عطار و آثار قرآن‌محورش حیات ابدی و روح جاودانگی بخشیده، او را از فرش تلوین به عرش تمکین و از کوره فنا - به دو معنی - به باره نفوذ ناپذیر و رازناک بقا فراکشانید!

واقع امر اینست که انسان برای رشد و شکوفائی هویت الهی خود، جز به همین دنیاها، حوزه‌ها و نظام‌ها (نظام فکری، ارزشی و عاطفی) متکی و نیازمند نبوده و عزت و سعادت و آرامش واقعی و معیندار وی جز در پرتو چنان آبشخور زلال، لایزال، پر برکت و مقدسی قابل تحقق نمی‌باشد. همدلی و هماهنگی با روح اشراقی و هنری قرآن، از یکطرف، زمینه‌ساز پیوند و ارتباط هر چه بیشتر عاطفی، ارزشی و عقیدتی مرحوم عطار با مخاطبهای مسلمان، هنردوست و ارزش‌گزار آثار زیبا، مبتکرانه و عاطفه‌پرور او گردید؛ و از دیگر طرف، سرانگشتان سحر و نوازشگر عطار را با جبین محرابها، بازوان کشیده و خوشتراش ایوانها، سینه صاف طاقهای پهن و پیشانی بلند کبینه‌ها پیوند بخشیده، هر کدام را به نحوی از قلم قرآن‌مدارش - که جلوه نازله‌ای از قلم اعلای کاتب حقیقی توانش پنداشت - راضی ساخت.

به گمان من خرد از یاد برده، یکی از علل کشش و جاذبه مضاعف خوشنویسی‌های قرآن‌محور برای اهلش آنست که خود ظرف بیانی و قالب کلام الهی، هنری می‌باشد. در واقع همین شکل هنری و قالب ابداعی منحصر به فرد قرآن است که به عنوان معجزه‌ای قدسی، نه تنها هنرمندان زبان‌آور آنروز عرب را به تسلیم و کرنش وادار کرد که هنوز هم، اعلام مسابقه این معجزه قدسی در گوش همه هنرمندان و زبان‌آوران عالم طنین افکن است که: **فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ...**

این مسئله مبین یک واقعیت ملموس تواند بود و آن اینکه: میان دین - که مبین حق و حقیقت جوئی و حق‌گرایی است - و هنر - که انگیزاننده روح حق‌طلبی و احساس و عاطفه فراروی و مطلق جوئی است - وحدتی انفکاک‌ناپذیر وجود داشته و آیندو، چنان بهم تنیده و جوش خورده‌اند که نمی‌توان میان آنها شکافی پدیدار ساخت!

مگر میتوان میان جنبه و وجهه هنری قرآن با وجهه و جنبه ارشادی و هدائی آن رخنه‌ئی ایجاد

کرد؟!

مگر میتوان میان ظرف هنری و پر جاذبه کلام الهی و محتوای فکری آن فاصله و جدائی قایل

شد؟! واقع مطلب اینست که اگر روشی دیگر و بهتر - غیر از این شکل ابداعی و هنرمندانه بیان - برای افاده بهتر کلام خداوند وجود میداشت حتماً خداوند آنرا بر می گزید. و اگر این هنر، دون شأن کلام الهی می بود، خداوند را واجب بود تا از وی کناره گرفته و تبرا جوید!

به هر حال، آثار قرآن محور، و نیز سمبولیسم پر جاذبه و معنیدار مرحوم آخوند (ره) به دلیل ماهیت «فرانمایانه»ی خود، این فرصت مغتنم را به بیننده اهدا می کند تا از جانبی پرده های صوری الفاظ و حجاب دیداری کلمات را کنار زده، جان معنویت مدار خود را به حقایق نورانی و باطنی آنها نزدیک کرده و از این طریق، هم تمرین رهیدن از حصار پدیده های ملموس ظاهری را به نمایش گذارد؛ هم زمینه های پیوند و الفت با حقایق باطنی را شناسائی و استحکام بخشد؛ و هم طعم حیات راستین، آزادی واقعی و آرامش معنیدار ربانی را به قدر استعداد و همت خود بچشد! و از جانبی دیگر: متوجه عوالم برتر هستی و مخازن و منابع ملکوتی جلوه ها و نمودهای ملموس دیداری شده، بکوشد تا راه رسیدن بدان محافل روحانی را شناسائی کرده، زبان ویژه هر کدام و هر مرتبه از هستی را یاد گرفته، چشم قلب و روح را با زیبایی های واقعاً ماندگار آنها تزئین نموده و هستی خود را در پرتو زیبایی، نظم، لطافت، درخشش، طراوت، طهارت و آهنگ هوشربا و توصیف نابردار آن عوالم رنگ و شکل شایسته مقام «خليفة اللهی» خود بخشد.

قاضی میر احمد قمی، که تعلیم و ترغیب زیانگاران خط کوفی را به حضرت امیر (ع) مستند میدارد، در رابطه با این امر تأمل جوش دارد که:

غرض مرتضی علی از خط      نه همین لفظ بود و حرف و نقط  
بل اصول صفا و خوبی بود      زان، اشارت به حسن خط فرمود<sup>(۱)</sup>

و در همین نوشته آورده است که:

«... افلاطون میگوید: **الْحَطُّ هِنْدَسَةٌ رُوحَانِيَّةٌ ظَهَرَتْ بِاللِّحْسَمَانِيَّةِ**»<sup>(۲)</sup>

۱- فصل نامه هنر، شماره ۳۱ ص ۱۱۷

۲- فصل نامه هنر، شماره ۳۱ ص ۱۱۷



## پیام روحانی عطار

کاوشهای ریشه‌یابانه در زمینه پیوند ابداع و اندیشه، ذوق و خردورزی، عاطفه زیباپسند و تعقل واقعیت‌جویانه، گرایشهای بیغرضانه و متکی به خود ذوق جمال‌گرایی و تلاش‌های ارزش‌محورانه مؤید آنند که جهان‌بینی و باورهای هستی‌شناسانه انسان هنرمند، به نحوی شگفتی‌زای با احساس ابداعی وی در پیوند بوده و اگر آن باورها - به هر دلیلی - اهمیت، درستی و ارزش خود را برای وی اثبات کرده باشند، تا اعماق جان و پنهانی‌ترین زاویه‌های دید و احساس و ذوق او رخنه کرده، ریشه دوانیده، حاکمیت یافته و عملاً در تلاشهای ابداعی وی - آگاهانه و یا ناآگاهانه - ظهور و بروز پیدا میکنند! و در مواردی همین باورها ایند که ظرفیت، زیبایی و ارزش حیات و یا امری حیاتی را شکل و رنگی ویژه بخشیده و تأثیراتش را متناسب با همان دید، متجلی و متباز می‌سازند!

هنرمند، آنگاه که به زندگانی از منظری عالی و تعالی بخش می‌نگرد، آنرا غنی، لطیف، عزیز، باطراوت، رشد‌یابنده، شفاف، عمیق و با همه تحولاتش پاینده و فناپذیر یافته، اگر اثری پدید می‌آورد، به نحوی از این نگرش مثبت‌زنده و شاداب برخوردار بوده و به همین باورها اشاره می‌کند؛ و نیز، آنگاه که حیات و ارزشهای نورانی و بشکوه حیات را در پیوند و رابطه با معشوق دلارائی می‌یابد که جز حسن و خوبی، دلبری و دلارائی، نور و نشاط، شکوه و غنا و پابندگی و... در وی سراغ نداشته و حقیقت زندگانی را جز «با او بودن»، «به او تگریستن»، «از او گفتن» و در راه او و طلب او بودن نمی‌شمارد، به قول «شیخ اکبر» (رض) از هر چه بگویند، از هر کجا که یاد آورد و هر نامی را که به زبان آورد، به نحوی از انحاء با همین معرفت در پیوند بوده و به هم اشاره دارد. چنانکه عکس این قضیه نیز درست تواند بود!

پایبندی به این اصل رهنما، آنگاه که بخواهیم پیرامون باورها، و پیامهای بالا خزیده از عمق جان حضرت عطار (ره) و یا هر هنرمند دیگری کاوش کنیم، ما را به خوبی و شایستگی یاری خواهد کرد تا بهتر و آسانتر بتوانیم خود را به سرچشمه‌های زلال، واقعی، پویائی بخش، نشاطبار و غوغاانگیز وی نزدیک سازیم.

از سوئی، در هنر خوشنویسی اسلامی که هنرمند خوشنویس مسلمان میتواند از دریاهاى احصاء ناپذیر افکار و اندیشه‌ها، و گلبرگهای عدد ناپیدای باورهای بشکوه، احساسهای لطیف و دریافتهای زیبا و... آنچه را دل شیدا و احساس زیباپسندانه او می خواهد اختیار کند، وقتی متوجه می شویم که به انتخابی ویژه، در حوزه‌ی ویژه، در پیوند با امری ویژه و با حفظ مبانی، قواعد و اصولی ویژه دست می یازد، این واقعیت برای ما منکشف و تثبیت می گردد که وی را باوری ویژه، هدفی ویژه، جتهی ویژه و پیامی ویژه خود او بوده، و همه انرژی و تلاش خودش و آثارش در همان حوزه ویژه، پویا و فعال می باشند. چرا که او مسلمان است و خود را - در هر نگرش و گرایش - در پیوند با کسی می یابد که نبض هستی و حیات، در جمیع عوالم وجودی در دست او بوده و با محبتی در خور شأن خویش به جلوه‌های گذرا و جوشنده و جلوه‌های زیبا و طراوت بخش هستی و حیات رنگ و رو بخشیده و همه را به سوی کمال لازم و شایسته خودشان فرا خوانده و می کشاند.

این باور جهنده و جهاننده که روح را صفا، جلا و طراوت می بخشد، به عطار آن بینش و همتی را ارزانی داشته است که در برابر انرژی و جهش استعلائی آنها - هرگز و به هیچروی - نمی تواند تن به جلوه‌های حیات غریزی داده و در حوزه تلاشهای معنابخش طبیعی، روزمره و معمول - اگر چه لذت بخش، زیبا و سرگرم کننده - باقی مانده و رضایت دهد. زیرا که «اصل حیات و حیات اصلی» را بازشناخته و آنرا در حوزه نگرشها و گرایشهای دیگر متجلی می یابد. حوزه‌ی که در آن آدمی از خود و گرایشهای طبیعی خود رسته، دل و جانش از چشمه‌سار محبتی سیراب می شود که رنگینی، تازگی و طراوت معنیدار هستی را بعهده گرفته است. حوزه‌ی که چشم دلش را با جلوه‌هایی از جمال و زیبایی آشنا می سازد که نه تنها خزان و تکرار و بی جاذبگی و رنگ رفتگی را بدانها راهی نیست، که هر لحظه بر طراوت و صفا و جاذبه آنها افزوده می شود؛ حوزه‌ی که با حقیقت زیبایی یگانه بوده، به همه جلوه‌ها - اعم از دانش، ارزش، زیبایی و حتی عدد - جمالی بشکوه

و روحانی را ارزانی کرده، به هر چه می‌نگری، اول زیبایی در برابر دیده‌دلت به جلوه در می‌آید. نکته‌ای را که شایسته است در همین مقطع و مرحله از عرایضمان یادآوری نمائیم اینست که اولاً، در کارهای مرحوم آخوند (ره)، با آنکه زمینه مورد توجه و عمل، زیانمائی صوری نموده و چنین گمان می‌رود که عطار، به عنوان یک هنرمند جامع الاطراف بر آن بوده است تا هنرنمائی کرده و از طریق ارائه‌ی زیبایی‌های صوری و دیداری و جلب توجه مخاطب خویش، تأیید و تصدیق‌ی زیبایی و والاّی کار خویش را به ثبت رساند! ولی واقع امر اینست که: تلاش او با همه‌ی توان و نورانیت از مرز این مهم پافراتر نهاده و بر آنست تا مخاطب را با جلوه‌های بشکوه و زیبایی‌های هوشربای جهانی دیگر و شدیداً انسانی‌تر، پرجاذبه‌تر و معنی‌دارتر - از دنیای غریزی، وهمی و... - آشنا سازد! و ثانیاً، از آنجا که مرحوم عطار (ره) وارسته‌ای دقت‌گریز بوده است، توجه وی به هنر و خلق آثاری بیبدیل - کاملاً بیبدیل - هرگز نمی‌توانسته است علت مادی داشته باشد.

معنای ضمنی این کلام آنست که: علاقه اصلی و محوری مرحوم آخوند (ره) شدیداً متوجه جنبه معنوی و فراپیدائی آن بوده است. هر چند که جنبه زیباپسندانه و زیبانمایانه آنرا به عنوان عامل کشش، انگیزش و... در نظر داشته و تا آنجا بدان پرداخته است که می‌توانسته به علاقه اصلی و محوری او (نمایش جهانی زیباتر، انسانی‌تر، معنی‌دارتر و...) یاری رساند.

به هر حال، آنچه در رابطه با این فرزانه هنرمند تردید را بر نمی‌تابد اینست که: آثارش آئینه باورها و بینش‌های وی بوده و به نحوی بسیار جدی و قابل تأمل، سرپوش از اسرار درونی او بر میدارند. چرا که عطار علیه الرحمة، طهارت ظاهری را با نزاهت باطنی، درخشش عقلی را با شفافیت عقیدتی، سلامت خلقی را با لطافت عواطفی و بالاخره زیبایی و هنر را با تفکر و بینش آمیخته و هویت راستین خود را در آن منعکس نموده است.

از جانبی اگر بپذیریم که اثر هنری عکس و تراوشی از جمال و جلال ناپیدای روح هنرمند بوده و به حقیقت وجودی او - به عنوان موجودی مؤلف از نظام فکری، عقیدتی، ارزشی و عاطفی - مربوط می‌باشد، به جرأت می‌توانیم ادعا نمائیم که آثار مرحوم آخوند (ره) نیز، نماینده و معرف اندیشه‌ها، باورها، آرمانها و مبلغ رسمی، صمیمی و امین پیام‌های او است.

اندیشه‌هایی که ریشه در فطرت الهی او داشته و از چشمه‌سار زلال وحی سیراب شده و شادابی

پیدا کرده‌اند!

آرمانهای بشکوهی که تحقق و شکوفائی آنها سعادت، کمال، پاکی، عزت، آزادی و آرامش معنیدار و پاینده انسان را به ضمانت ایستاده‌اند!

و بالاخره پیامهایی که از کوثر سر به مهر ولایت جامها زده، ساغرها ربوده، سرمستی‌ها دیده، بی خودیها چشیده و گنجینه‌های رنگین و حیرتبار عالم را در رکاب سفر و هجرتی عرشی یدک می‌کشند.

عطار با رویکردن به کش و قوسهای پرجاذبه خوشنویسی، نگارستانی از باورها، بینشها و الهامها را تجسم می‌بخشد؛ باور به عشق محبت‌بالنده خدای ودود و مهربان؛ باور به کارسازی و کارگشائی‌های خدای رحمان در سخت‌ترین شرایط حیاتی و موقعیت زندگانی؛ باور به حضور مهربانانه و نوازشگر حضرت دوست در همه صحنه‌های ظاهرأ هراسبار تنهایی؛ باور به عظمت، والائی، شرافت، کرامت و عزت بیبدیل انسان و هویت استعلائی او؛ باور به آزادی و آزادگی، به ایثار و شهامت، به پاکی و عفاف فراگیر ظاهری و باطنی و...!

بطور قطع و یقین میتوان ادعا کرد که در سراسر تلاش هنری عطار (ره) مواردی رانمی‌توان ارائه کرد که به القاء یأس، بیهودگی، سستی، دلمردگی، پذیرش ضعف و بدبینی نسبت به انسان باشد. آنچه آمد مؤید آنست که برای آخوند ما، تنها تجلی زیبایی حروف و کلمات گردشهای زیانمانا و فرمالیستی و ترکیب و تلفیق کلمات و حروف، مورد توجه و مایه آرامش نبوده، بلکه او با همه دقت و احساس معناجوی خود بر آنست تا جلوه پرجاذبه، فرح بخش، نوازشگر و نشاطبار جمال را با هیبت، شکوه، رعب و دلهره بالاخریده از جلال همراه ساخته، به اثر و مخلوق هنری خویش حیاتی ویژه و ابعادی شایسته بخشاید.

بر این اساس، راز یکرنگی، یکدستی و یکجهتی کارهای مرحوم عطار (ره) را باید در نگرشها و باورهای ژرفاناپیدای او جستجو کرد. او نه تنها عالم را به عنوان حقیقتی یگانه و یکپارچه بسوی اصل و حقیقت علویش در حرکت تکاملی میدید، که شرار محبت و حرارت عشق هر نمود و مجلّائی را با کشف عیانی مشاهده می‌کرد! و در واقع، همین بینش رنگین پر جنبش بود که به قسمت عمده‌یی از کارهای آن مرحوم حرکت و جنبشی درونی، ریتمی غنائی و جاذبه‌ای نوازشگر بخشیده است.

آثار مرحوم عطار (ره) - به عنوان نمودهایی واقعی و قابل استقراء - حقاً نماینده تمام‌عیار هنر

قدسی می‌باشند. این آثار بشکوه و دلفریب، آنگاه که خود را ملترم به بازتابانیدن کلام حق مینمایند، عیناً و عملاً نمایش دهنده مرتبه نازله کلام خداوند سبحان در ظروف دیداری می‌باشند. این آثار که در قالب دیداری خود جز جامه‌هایی فاخر و زیبا، چشم‌نواز و نشاط‌انگیز، پر جاذبه و لطیف برای کلام الهی نتواند بود، بواسطه خصلت ربانی خود، به نوعی از حیات و طراوت دست یافته‌اند که نه تنها آئینه‌وار ابدیت را برای اهلس می‌تابانند، که به نحوی کاملاً ویژه تجسم‌بخش عاطفه‌ئی ابداعی و روح اشراقی عالم اسلام می‌باشند؛ به طور مثال، هر یک از تابلوهائی که من آنها را «آئینه‌های عروج» نامیده‌ام، به تنهایی و در کلیت خود انعکاسی رنگین، پر درخشش و پرجاذبه از مراتب عالیتر وجود است و نمادی از حیات ابدی و آثار و احکام روحنواز او برای انسانهایی که اسیر احکام غرایز و زنجیرهای محدودکننده و زمین‌گیر سازنده زمان و مکان - حداقل در حوزه طبعی و بهیمی - آن نمی‌باشند.

هر کدام از اینها، پیام بلیغ و روشنگری ست که نه تنها حقیقت زندگانی انسانی و آثار آزادکننده، عزت‌دهنده و آرامش‌بخش آنرا تبیین نموده و راه رسیدن به آنرا نمایان می‌سازند که از دیدگاهی خود فورم و قالب دیداری این حیات در سطحی ظاهراً محدود می‌باشند. اصولاً به کدام یک از آثار مرحوم عطار (ره) چشم بدوزیم که نوازش پیام روحانی او را بر شانه روح خود احساس نمائیم؟! کدام نوشته او را ورد آسا به ترنم نشینیم که شور و هیجان پیام روحانیش خانه نگاه ما را به نیایشکده‌ئی مقدس، نورانی و بهشت‌گونه بدل نسازد؟ از کنار کدام تابلوی او سرزیر رد شویم که عطر پیام استعلائی وی چشم ما را به زیارت قالبهای زیبا کلام حضرت معشوق فرانخواند؟ با چه زبانی به ملاقاتشان برویم که منفعل و شرمنده از محضر شورانگیز، غزل‌آلود و بلاغتبار آنان برنگردیم؟!

گوئی این پیام‌ها که پژواک روحنواز بلاغ و پیام حضرت معشوق بوده و به تاسی از اصل بسیط و بشکوه خویش، همه عرصه‌های وجودی را فرا گرفته و زینت بخشیده‌اند، از چنان نیروئی برخوردارند که هم عهده‌دار نوازشگری روح تبار عاشق مهجور میباشند؛ هم آذین‌کننده سرپرده تطهیر شده نگاه سر و سیر او؛ هم عطرافشان گلستان زیبای مظاهر و قالب دیداری کلام حضرت دوستند و هم، نغمه‌زار فصاحت جوشی که اصل‌گری را در عالم هنر و پیام روحانی هنر به انکار ایستاده‌اند.

من بنده را برداشت آنست که هنر قرآن محور مرحوم آخوند (ره)، نه تنها نمایشگر جلوه‌های بی‌پایان زیباییِ صوریِ این حوزه هنری و در برگیرنده کلام نورین الهی می‌باشد که: با همه توان و طراوت، نمایشگر پیام روحانیت و گوهر روحانی اسلام در طرحها و نقش‌هائی است که حوزه حس دیداری را پشت سر نهاده و با روح تعالیجوی انسان مؤمن تماس و الفت برقرار می‌کنند. این خصلت ویژه، به واسطه نفوذ استقبال شونده‌اش از جانب مخاطب، مجهز به قدرت مؤثره‌یی است که هیچ روش و ابزار خطایی را سرِ برابری با آن نتواند بود. چرا که هویت نوازشگر، ریتمیک، زیبا، پر مهابت و ذاتاً مقدس این آثار، نه تنها راه نفوذ و گسترش گوهر روحانی اسلام را در جان و دل انسان‌های مسلمان سهل‌تر و هموارتر می‌سازد که هر گونه موضع‌گیری خودمحرانه، مقابله شک‌ورزانه و... را به استقبال و استسلامی آرامش‌دهنده بدل می‌دارد.

به هر حال، اگر خواسته باشیم جهت، محور و اهداف پیام روحانی مرحوم آخوند (ره) را بصورت فهرستوار ارائه نماییم، آنچه را میتوان - به عنوان موارد و زمینه‌های کلی - در صدر قرار داد، از این‌قرار خواهند بود:

قرار دادن توحید و نگرش توحیدی در متن.

انگیزش گرایشها و تلاشهای عبادی.

تبیین هنرمندانه منطق توحید و تعبد.

تشدید احساس ضرورت ترسیم هندسه علوی - ملکوتی، جبروتی - الوهی.

تلاش برای ایجاد روح مؤانست با حق و ارزشهای حقانی.

تلاش برای تصفیه و تحلیه باطن.

باز، هموار، زیبا، بشکوه و پرجاذبه نمودن راه وصال حضرت معشوق.

تأکید محوری بر نگرشها و گرایشهای عزت‌مدار، سعادت‌بار و آرامش‌دهنده.

آزادی و سرافرازی واقعی را در گرو گرایش به حق و ارزشهای حقانی تلقی نمودن.

جلوه‌ها و حوزه‌های متنوع ارزشها و ابزار ارزشبار را دیداری و تأکید کردن.

تشدید آگاهی و اعتماد ایمانی.

زمینه‌ها، معیارها و عوامل رشد، تعالی، آزادی، آرامش و... را ترسیم نمودن.

پاینده، مثمر، زیبا و تابناک نمودن نگرشها و تلاشهای عبادی - ارزشی.

پرداختن به هندسهٔ عجز و ناتوانیِ ذاتیِ انسان در برابر فقط خدا.  
تأکید بر ضرورتِ تسلیمِ محضِ مطلق.  
هدفدار و جهتدار معرفی کردنِ حیات و هنر.  
پرورش ذوقِ تعالیِ همه جانبه در انسان تا رسیدن به مقام خلیفة اللہی؛ و...!

## تجسم فضای مثالی و...

میدانیم که در فرهنگ و حکمت اسلامی باور بر این است که هستی محصور در همین نشئه‌ی ملکی و مادی نبوده و زمان و مکان نیز محدود به زمان و مکان همین عالم نمی‌باشد. اگر از تفاوت ساده‌انگارانه‌ی زمان و مکانهای طبیعی در اجرام و سیارات عالم ماده بگذریم، همه‌ی مسلمان‌ها از زمان و مکان و فضای لطیف عالم ارواح و برزخ و موجودات نورانی آن، چیزهایی شنیده‌اند که مؤید وجود زمان و مکان و فضای ویژه‌ی همان مرتبه‌ی از وجود و همان نشئه‌ی از هستی است. همچنانیکه شنیده‌اید: عالم دارای مراتب و موجودات ویژه‌ی هر مرتبه است. در عالم شهادت که ما بسر می‌بریم، سه بعد حاکمیت دارد؛ در عالم ملکوت دو بعد و در عالم عقول و ارواح (عالم جبروت) از بعد خبری نیست و...!

روشن است که اولاً، هر کدام از این مراتب - که واقعاً هستی و عملاً حضور داشته و به توسط قوای ادراکی هم‌سنخ همان عالم قابل دریافت می‌باشند - دارای فضای خودشان خواهند بود؛ و ثانیاً، تا فرد خود را از قید احکام و مناسبات عالم ملکوت و شهادت نرهانیده و با مرتبه بالاتر و احکام و آثارش آشنا و هم‌سنخ نساخته است، نه می‌تواند در کی کشفی و یا شهودی از آن مراتب داشته باشد؛ و نه میتواند گزارشی مطابق با واقع از آنها بدهد.

گفتنی است که انسان به واسطه‌ی جامعیت وجودیش - که گاهی از وی به عنوان عالم صغیر، و از دید گاهی برتر، عالم کبیر و بل، اصل و منشأ عالم یاد شده است - نه تنها نمونه‌های همه‌ی مراتب عالم را در خود دارد که اگر به خود بیاید و حرمت گزارد و ارزش قایل شود و همت گمارد و دل بسوزاند و تلاش کند و تحت نظر رهبری راه دیده و منتهی قرار گیرد به یاری حضرت دوست



می تواند سر از مراتب برتر وجودی خویش - اعم از مرتبه عقل، قلب، روح و ... - درآورده و با همان آلات و قوا، هم عوالم برتر را به درستی معاینه دارد و هم با درستی گزارش نماید!

اینهمه فضولی برای آن بود تا اعلام داریم که برخی از هنرمندان عالم اسلامی - که با این مسایل<sup>(۱)</sup> آشنائی دارند - گاهی بر آن می شوند تا آنچه را در عوالم برتر کشف و یا مشاهده می دارند گزارش نموده و در مواردی به سمبل ها و نمادهائی توجه دهند که یادآور همان دریافت ها اند!

مرحوم عطار (ره) در کلیه آثار خویش - تا آنجا که ظرف سی سال اخیر من مشاهده کرده ام - بر آن بوده است تا با پرداختن به فضایی کاملاً دو بعدی - حتی در درشت ترین خطها، و نیز حتی در خط کوفی بنایی - به نوعی، انفصال از عالم مادی را تذکر داده و فضایی کاملاً مثالی را نمایان سازد. حضور، غلبه و حاکمیت فضای مثالی و یا ملکوتی در پرکارترین و تنوع بارترین تابلوهای حضرت آخوند، بیشتر، ساده تر و روشتر قابل دریافت می باشد. در این تابلوها، با آنکه در اشکال و قوالب متنوع - و بسیار متنوع - خوشنویسی جلوه گری می کنند، اما هنر و هنرمند، هرگز تن به تنزل وجودی و تقلید از مادون (= طبیعت سه بعدی) نداده و همواره در فضائی مثالی می خرامند!

روشن و مبرهن است که احتمال دادن درستی این خیال - این واقعاً خیال! - که مرحوم عطار (ره) با سه بعدی ساختن خط - از طریق سایه دادن و ... - آشنا نبوده است، جز اعلان حماقتی و هن آلود و سرشار از دنائت نتواند بود!

به هر حال، این برخورد آخوند (ره) با هنر و آثار هنری در حوزه خوشنویسی که از دیدگاهی نوعی شالوده شکنی احکام و مناسبات زمان طبیعی و انفصال عملی از آن بشمار آمده و از دیدگاهی رهانیدن بیننده از زنجیره مناسبات و احکام جهان مادی و دریافتهای اعتیادمحور و ارتقا بخشیدن دریافتهای بیننده به مراتب برتر وجود و آثار و فضای نورانی آنها می باشد، می تواند اشتیاق آشنایی و رسیدن به جهانی آزاد از همه کمی ها و کمبودها، بدها و بدیها، و سنگینیها و زمختیها، یعنی رسیدن به جهانی سراسر نور و مهر و پوییش و نوازش و ... را تشدید کرده، با تعدیل و تقلیل و

---

۱ - هر چند که این مسایل تا همین دیروز همچون جوهری اثر ناپیدا در گنجینه سینه های اهل راز به طور محرمانه و عزتمندی پاسداری شده و در برون از مدرسه های رسمی و قبل و قال مباحث لفظی مورد توجه قرار گرفته و در صورت ممکن و لازم از سینه لایقی به سینه لایق دیگری منتقل می شدند؛ ولی امروز...!

فانی ساختن جنبهٔ خشن، سه بعدی و مادونِ هویت ربانی انسان، حیات و دریافت‌های حیات الهی را در او آغاز نماید.

مرحوم عطار (ره)، گاهی که در پرتو مکاشفات جلالی و یا جمالی، مرزهای وجود محدود خویش را وداع گفته و متناسب تجلیات وارده به نحوی - و یا مرتبه‌ای - از فنا دست یافته و متوجه جلوهای هوشربای عوالم برتر می‌شود، عملاً از مرز توجه و پرداختن به خوشنویسی محض پافراتر نهاده، هنر خویش را گاهی وسیلهٔ معرفی تناظرهای مثالی می‌سازد؛ و زمانی به نمادِ عوالم برترش بدل می‌نماید. او که به تنهائی حاملِ دانش و سنن پر نشیب و فراز خوشنویسی اسلامی - و لاجرم سمبولیسم پر رمز و راز آن - می‌باشد، گاهی با رویکرد به شکلها و قالبهای ویژه‌ئی از این نمادگرایی و نمادپردازی، دریافتها و مکاشفه‌های ویژه‌ئی را زبان می‌بخشد و یا دیداری می‌سازد.

در برخی از موارد، با بخشیدن حرکت، میلان و یا شکلی ویژه برای حروف، صفحه را به سر وستانی هوشربا که در ریتم نسیمی قدسی به اهتزاز در آمده‌اند، بدل می‌کند؛ و گاهی، به ریحان‌زاری لطیف و پرجاذبه که عطر مقدس و توصیف نابداری را به مشام روح می‌رسانند!

گاهی ثبات باطنی، دائمی و متافیزیکی پدیده‌ها و جلوه‌های وجودی را - در خط کوفی مدور - به تماشا می‌گذارد؛ و زمانی حرکت و سیلان ریتمیک برونی مخلوقات را!

گوئی نی، برای مرحوم عطار (ره) همان مقام و منزلت را داشته و به تبارز همان هنر و وظیفه‌ئی موظف می‌باشد که برای همشهری بلند آوازه‌اش مولانا! زیرا متوجه می‌شویم که اگر نی، برای مولانا اسرار جدائی، درد فراق و اشتیاق لذتجوش و کرامتبار وصال را در جهانی کاملاً شنیداری و نوازشگر - چه برای گوشِ سر و چه برای گوشِ سِرِّ - تلقین و تداعی می‌کند، برای مرحوم عطار (ره) همهٔ این جلوه‌های نوازشگر را در لباسی بسیار بشکوه دیداری ساخته و نگاه بیتاب او و مخاطبِ جان آگاه او را تا اعماق تبلور «معنویت زیبایی» فرا می‌خواند؛

اگر نی برای مولانا، نالهٔ حزین رهاننده از عالم انانیت، و کشاننده به عالم الهیت محض را «شکل» می‌کند؛ برای عطار مظهر ظهور و مجلای جلوهٔ نقطه‌ها، خط‌ها، و پیچ و تابهای زیبا و هوشربائی است که با جلوه‌های پایان‌ناپذیر و ریتم‌های سکوت‌بار خود، هندسهٔ مادی و دیداریِ صرف را جنبه‌ای قدسی و طرحی ربانی عنایت می‌کند؛

اگر نی برای مولانا، بازتابندهٔ صورت شنیداریِ تسبیح ساکنانِ سراپردهٔ ملکوت و کلام بیرنگ

و صوتِ حضرتِ معشوق می‌باشد؛ برای عطار، بازپرورنده و تجسم‌بخش همه آن چیزهایی است که می‌توانند در جهان مادی جنبه دیداری پیدا کنند!

اگر نی برای مولانا، از دیدگاهی ویژه و در رابطه با قوس صعود، پیام وصل و آوای دلنواز «... لِرُجْعِي» را تداعی و یادآوری می‌کند؛ برای عطار، هم پیام جلوه‌گری، دلربائی و آتش‌افروزی بر خرمن رخوت و بی‌رمقی را تداعی می‌کند؛ هم فرمان شالوده‌شکنی‌های متنوع را صادر می‌نماید و هم، آفرینش زیبا و ابداعی مبدع مطلق را القاء می‌دارد! درست به همانگونه که در مواردی پیام شنیداری «لِرُجْعِي» را با جوششی رهاننده و لذت‌بار دیداری می‌سازد.

واقع مطلب آنست که حضرت آخوند قدس سره، با آن مایه از اعتقاد و اخلاص و معرفت و ینش و... هرگز قرآن را با آن مرتبت قدسی و علوی وسیله نمایش مرتبه نازله و محسوس زیبایی قرار نمی‌داده بلکه بر آن بوده است تا ظرف دیداری آن امر احسن را تا آنجا که هنری دیداری می‌تواند و ممکن می‌سازد در لباسی حسین به نمایش گذارد! حتی آنگاه که مرقعی را «هنر آیه نگاری» نام می‌نهد؛ اگر با دقت و معرفتی شایسته همین مرقع بدان توجه شود، این واقعیت منکشف می‌گردد که مرحوم عطار (ره) پیامی بشکوه، استعلائی، معیندار، فرا زمان و فرا مکان، ارزش‌بار و شدیداً انسانی را با «خطهایی زیبا» به زیباپسندان زیباجوی اهدا کرده است! پیامی که مراتب عالیّه زیبایی، در حوزه‌های اندیشه، اخلاق، عاطفه، عرفان و... را دیداری ساخته و یا حداقل تداعی میکنند!

من بنده را معتقد آنست که اصلاً مرحوم آخوند (ره)، نمایش زیبایی دیداری این امر احسن قدسی (قرآن) را هدف و امری فرعی می‌شمرده و آنرا در خدمت تداعی مراتب عالی‌تر زیبایی قرار داده بوده است. بر مبنای همین باور است که مثلاً وقتی «هنر آیه نگاری» را می‌گشائیم، خود را با پرنده‌ای مقابل می‌یابیم که ماده وجودیش صورت قراردادی حروف و کلمات «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌باشد؛ متنها با مقدار قابل تأملی هنجارگریزی و شالوده‌شکنی!

حال اگر بپذیریم که در فرهنگ ربانی و زبان اسلامی ما «... پرندگان نماد فرشتگانند که در مراتب برتر وجود جای دارند»<sup>(۱)</sup>؛ این باور برای ما پیدا تواند شد که مرحوم عطار (ره) حتی ظرف و قالب دیداری قرآن را فراتر از مرتبت مادی می‌شمرده و آنرا امری ملکوتی و همسنگ همان عالم می‌پنداشته است! و لذاست که آنرا از طریق طرحی نمادی به نمایش نهاده است که متناسب با

همین برداشت از مرتبت وجودِ قراردادی و زیباییِ محسوس آن می‌باشد.

شاید عده‌یی از هنرنشاسان بوزینه‌صفتِ مقلد هنر‌نماهای ویرانگر دنیای به لجن کشیده شده غرب - به معنای وسیع کلمه - و یا ظاهرپرستانِ بهانه‌گیر متعصبِ خشک مغز و... بر این باور خرده گرفته و مثلاً بفرمایند که چون قرآن برای بشر خاکی نازل شده، لذا با زبان، نمودها و ظرفیت‌های ربانیِ همین بشر خاکی هم سنخیت و تناسب دارد، لذا هرگز نمی‌تواند برداشتها، باورها و پندارهائی از آندست را برتابد! و... با آنکه ما از ظاهرینانِ ظاهر‌گرای، این ظاهر را برای پائین‌ترین و نازل‌ترین مرتبه وجودی انسان و قرآن (ظاهر هر دو) می‌پذیریم، اما معتقدیم که حقیقت نوری قرآن - به عنوان عدیل کتابِ تکوین - در تمام مراتب و عوالم وجود سریان و حضور داشته و آنچه را ما صورت و ظرفِ دیداری آن می‌شماریم، عطار (ره) نماد و رمز همین مرتبت از وجود او می‌شمارد؛ چرا که معتقد است: ظروف مادی محض گنجایش حضور و ظهورِ حتی جلوه دیداری قرآن را به نحو اتم ندارند!

«شهید مطهری» را در رابطه با نمادپردازی و ارائه‌ی درونمایه‌های این امر سخنانی روشنگر می‌باشد که نقل آنها در همین مورد بر لطف و قوت کار ما خواهد افزود؛ ایشان دارد که:

«معنای شعر سمبلیک این نیست که مثلاً وقتی می‌گوید شراب، از شراب معنی دیگری اراده کند؛ مثلاً اینکه می‌گوئیم رایت اسداً و از اسد، رجل شجاع اراده شده - نه، از شراب، شراب اراده می‌شود ولی شراب را وقتی که توصیف می‌کند، هدفش از توصیف شراب، چیز دیگر است.

مجازهائی که ادبا بکار می‌برند بگونه‌ئی است که یک لفظ را بجای لفظ دیگر بکار می‌برند که اگر لفظ اصلی را بگذارای معنای تغییر نمی‌کند، ولی در بیان سمبلیک یک چیز دیگر است و آن این است که دربارهٔ یک معنی بحث می‌کند. این ظاهری دارد که ظاهرش هم درست است؛ یعنی ظاهرش هم یک معنایی دارد ولی در روحش یک باطن دیگری در کار است. این عین اقتباس از کار قرآن است؛ ظاهر و باطن؛ ظاهر و باطن معنایش این نیست که لفظ قرآن وضع شده برای معنای باطنی و معنای ظاهری مجاز است. یعنی در آن واحد بطون متعدده دارد؛ یک ظاهر دارد و یک باطن. اهل ظاهر، ظاهرش را می‌فهمند و اهل باطن، باطنش را می‌فهمند.»<sup>(۱)</sup>

به هر حال، اگر بپذیریم که یکی از آثار بسم الله... آماده کردن ذهن و دل مؤمن برای توجه به

حق و ستایش و سپاس و ذکر و... اوست؛ - و این خود مؤثرترین و ظریفترین پشتوانه معنوی وی تواند بود - این باور را پذیرا خواهیم شد که مرحوم آخوند با طرح همین کلام قدسی (بسم الله...) در جلوه‌ها و طرحهای بسیار متنوع و گوناگون، پیامهای گوناگون را ابلاغ و القاء می‌نماید. مثلاً برای عوام القاء می‌نماید که: در هر کاری که اراده‌اش را داری، نخست خدای مهربان را به یاد آورده و با اتکاء به وی و استعانت از نام مبارک و فیاض او آغاز نما؛ و این یعنی، توجه خویش را از امر مورد نظر به حضرت دوست، و از احکام و آثار مسئله مورد توجه به اسماء و صفات برکتبار خدای رحمان معطوف نمودن؛ هم چنانیکه برای خواص القاء میدارد که: بیدار و متفطن باشد که تو به الهام حضرت او و در پناه او و با توفیق و حول و قوت او متوجه این امر شده‌ای و اگر توجه و فیض او نبود، تو از خود چیزی نداشتی و باز؛ نه تنها توان انجام عملی از تو متصور نبود که امکان توجه تو به امر مورد نظر ناممکن بود؛ و اخصّ خواص را بیاد می‌آورد: آنجا که اوست و اسماء و صفات او، دیگر غیری در میانه نتواند بود! و ما تا مائیم، هیچ ولائیم! و تا خود را از یاد نبرده و در پرتو ظهور او نفی نکرده و فقط در سایه‌سار حضور و ظهور او همه‌مجال، مظاهر و نمودها را پیدا و همه آثار و احکام را پا برجا نشماریم، واقعیت بسم الله ... گفتن ما تحقق نیافته است! هر چند که در اینجا و در موقف و موقعیتی از ایندست، همه این گفته‌ها خود ناقص خویشند! و اگر گفته‌یی در میان است، باز هم گفته اوست، از اوست، با اوست و در اوست! و اگر انجام عملی در میانه است، چونانکه خود گفت: «... وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ...» (سوره انفال آیه ۱۷) از اوست؛ و در واقع:

اینهمه آوازه‌ها از شه بود      گر چه از حلقوم عبدالله بود

مرحوم عطار (ره) در تمام دوره خلافت هنری خویش، ارزش گوهر طبیعی و واقعی نوشتگاه‌های خود (آنچه بر آن می‌نوشت، اعم از صفحه کاغذ، سطح دیوار، چوب و...) را در نظر داشته و هرگز با تحمیل کردن و سوار کردن بعد سومی بر وی، نه، بدو پشت کردن و نه، بر وی بی‌حرمتی و خیانت کردن<sup>(۱)</sup> را روا داشت؛ هر چند که آنرا شدیداً با دریافت‌های کشفی و شهودی خود هماهنگ و هم‌تراز می‌ساخت.

وی با معاشقه تحسین برانگیزی که با حروف و کلمات داشت، احساس و عاطفه زیباپسندانه

۱- و این نه بدان معناست که تحمیل کنندگان بی‌غرض و زیباپسند بعد سوم به هنر خویش خیانت کرده‌اند! نه، بل چون با این دید آشنا نبوده‌اند، از آنطریق به سراغ زیبایی رفته‌اند!

خود را به آنها منتقل ساخته، آنها را با خود هما‌وا نموده و به عبارتی: آنها را زبان بینش، برداشت، عاطفه و آرمان خود قرار می‌داد؛ تا آنجا که شاید بتوان گفت: یکی از عوامل اصلی جاذبه آثار او در همین امر نهفته می‌باشد.

وی در کنار توجه به معنویتِ زیبایی، همه تلاشش را به خرج داد تا آثارش را از بار القاء و تداعیِ زمینه‌های مادی، گذرا، سپنجی، بی‌ارزش، بی‌هدف و... برکنار داشته و از بار القاء و تداعیِ زمینه‌های ربوبی و استعلاتی برخوردار سازد. او خط را نمودی عینی نپذیرفته بل آئینه‌ئی فرامادی می‌دانست که در آن حقایق عاطفی، کشفی و شهودی - هر چند جز برای اهلش، به نحوی نامشخص و نارسا - خود را جلوه گر می‌سازند. و به همین دلیل، همیشه از سه بعدی کردن آن گریز داشت.

تلاش وی همیشه متوجه آن بود تا «مستیِ قدهای صور» محض را از بیننده آثار خود دریغ داشته، با تلاش در جهتِ تقلیلِ نگرشِ اعتیادی افراد به زیباییِ طبیعی، و امتزاجِ زیباییِ صوری با معنوی، آنها را به سوی دریافتِ زیبایی‌های برتر و خزاینِ ملکوتیِ اشکالِ متنوعِ زیبایی‌های دنیائی فراکشاند. از اینرو، بجای مشغول ساختن دل و دیده مخاطب آثار خود به زیبایی‌های صوری و معتاد کردن آنها در همین حوزه متحول رنگ بازنده، بر آن بود تا از طریق دیداری ساختن دریافت‌های خود، بیننده را با زیبایی‌های معنوی و باطنی انسان آشنا سازد.

عطار (ره)، در کنار آنکه حاکمیتِ مستمر ذاتِ ملکوتیِ خوشنویسی را پذیرفته و در جهتِ تعمیم و گسترش آن تلاشها نمود، تلاشِ تحسین‌انگیزی بخرج داد تا پویائیِ پرتالو، جلال همیشه بشکوه، رنگینیِ چشم‌نواز و پرجاذبه، تنوع پذیر و تنوع نمائیهای پایان ناپیدای آنرا نیز ابلاغ و القاء نماید.

اگر چه مرحوم عطار (ره) با رویکردن به انواع خوشنویسی پیام خدای سبحان را در لباسی دیداری، فاخر و پرجاذبه می‌پوشانید، اما واقع امر اینست که وی با این ترفند قدسی، نگاهِ دربند عالم رنگ و معتاد به هندسه مادی را آزاد ساخته و تا پشت عالم مثال به گردش و سیاحت فرا خوانده، و هوش و خرد را از دنباله‌رویِ حواسِ رهائی می‌بخشد تا در پرتو کشف و بینشی درخور، آنچه نادیدنی است، آن بینند!

## اشراقی آخر

آنچه برای هر مؤمن خداجوئی از مسلمات و بدیهیات می‌باشد این واقعیت انکارنابردار است که: هم منشأ و مبدأ هنر قدسی - که خوشنویسی قرآن‌محور گویاترین نمود و تجلی آنست - وحی و معنویت اسلامی است<sup>(۱)</sup> هم قواعد و اصولی که این هنر خود را در ورای آنها متجلی میدارد با وحی و معنویت اسلامی در پیوند است؛ هم سرشت و سرنوشت تاریخی او را همین مبدأ و منشأ رقم زده و شکل و رنگ بخشیده است؛ و هم هنرمند مؤمن، رویکرد خود را به این هنر، و پرداختن مبتکرانه و وسواس آلود خود را به جلوه‌های متنوع آن، قولاً و قلباً امری عبادی تلقی کرده و آنرا نوعی نیایش و خدمت در راه گسترش ارزشهای متنوع علمی، عقلی، عقیدتی، اخلاقی، عرفانی و عاطفی آن می‌شمارد.

از آنجا که اصل کشش ابداعی و گوهر هنر امری «غیر علمی» است، این نکته مسجل تواند شد که هنر قدسی به نحو شگفتی‌زائی با باطن و گوهر معنوی اسلام در پیوند بوده و از همان کوثر پایان‌ناپذیر سیراب و شاداب می‌شود. برای یادآوری می‌گوئیم: اگر قبول نمائیم که بنیانگذار اصول خوشنویسی قرآن - و حداقل در خط کوفی - حضرت امیر (ع) بوده و مایه‌های اصلی چنین هنری از ذوق لطیف، قلب شریف و عاطفه بهشت‌آسای آن مبارک جوشیده و سیراب شده است، پذیرش این اصل که: هنر قدسی با باطن و وجه معنوی و باطنی اسلام در پیوند می‌باشد؛ امری سهل خواهد بود.

مسئله اصلی در این رابطه رازناک آنست که وقتی هنر با مایه‌ها و حقایق باطنی اسلام آشنائی و الفتی بهم رسانیده و در پرتو کشف و شهودی رازگشا و رازنمای به اصل وحدت ذاتی و شخصی وجود پی برد، اگر بخواهد به بینش و شهود خود نقشی دیداری و تجسمی عینی بخشد، حتماً همان

---

۱ - باید خاطر نشان نمود که این هنر را نه بدان علت اسلامی می‌نامند که پدیدآورندگان و شکوفاسازندگان وی مسلمان بوده و یا در بلاد اسلامی شکل پذیرفته است؛ بلکه دقیقاً بدان علتش قدسی و اسلامی می‌خوانند که گوهر درونی و قدسی اسلام - به معنای وسیع کلمه - را در حوزه اشکال و قوالب دیداری شکل و رنگ داده، برخی را نماد عینی حقایق علوی و باطنی قرار داده و بدین وسیله مخاطب خود را به جهانی سراسر مقدس و منزه دعوت کرده، و از او می‌خواهد تا هستی برونی خود را، مطابق الگوی درونی و علوی اسلام و قرآن شکل بخشد تا با ایجاد سختی تردید نابردار، با آن به نوعی یگانگی و اتحاد وجودی دست یابد.

کارهائی را می‌کند که حضرت عطار قدس سره القدوسی در تابلوهای شهادتهای ثلاثه نموده است. همین جا و در رابطه با همین شیرینکاری خوبست تا به طور ایجاز به یکی دو نکته توجه داده شود.

اگر بپذیریم که اولاً خداوند نه دیدنی است و نه با عقل و حس دریافتنی؛ و ثانیاً در همه جا هم حاضر می‌باشد، که هیچ مسلمانی را سرانکار ایندو نتواند بود؛ متوجه خواهیم شد که هنرمند برای القاء حضور خداوند هیچگونه سمبل و نمادی دیداری ندارد! و این، هم به وی غرور می‌بخشد و هم در مواردی ویژه به وادی حسرتش پرتاب می‌کند. این دغدغه و حسرت، هنرمندان را واداشته است تا به کمک معارف و حکم الهی، هرچند به نحوی بسیار نارسا و ابتدائی هم که شده است برای بیان آرمان خویش - که همان پیدا کردن نمادی برای القاء حضور بلامنزاع حضرت معشوق می‌باشد - دست و پا زده و تلاش نمایند.

این تلاش که جز در حوزه هستی‌شناسی والا و عرفانی ممکن و میسر نبوده است، در نهایت امر به هنرمند رسانیده است که: وجود از وحدتی شخصی و انضمامی برخوردار بوده و این تساوق وجود با وحدت شخصی، موقعیت ویژه‌ئی برای کثرات وجودی ایجاب می‌کند که مبنی بر آن، به دلیل رابطه اشراقی و پیوند فقری موجودات متکثره با حضرت حق، همه، با همه مراتب، جلوه‌ها، رنگها و رنگینی‌ها و... به حوزه نیستی، لاوجودی - که همان حوزه فقری و هستی اعتباری است - سقوط می‌کنند! و این نه تحقیر و توهین، که عین تجلیل و تعزیز است! اندکی دیده بمال.

این هستی‌بازی، برای عارف هنرمند و هنرمند عارف، لا شیئی، خلاء و نامرئیت را تداعی کرده و نفس خلاء - چه به عنوان امری دیداری و چه انتزاعی - نمادی شده است تا به کمک آن - و نیز با یاری جستن از باورهای اعتقادی نسبت به حقیقت حضرت حق - بتواند حضور غالبانه و غیر زدایانه حضرت معشوق را القاء نماید!

حال، چرا عطار، که از محدودترین مکان تابلوهای خویش - به ویژه در آینه‌های عروج - بهره می‌گیرد، عبارتی را در میدانی وسیع از فضای خالی رها می‌کند؟! رازش را تو خود دریاب.

علت پرتاب کردن نقوش دیداری «تصلیه»، «بسمله» و یا «شهادتین» در فضایی خالی آنست تا به مخاطب القاء کند که: نه تنها صور اعتباری و نمادین وجود اینان (حروف و کلمات)، که اصل و حقیقت وجودی اینان محاط به حضرت معشوق بوده و هموست که از هر طرف احاطه‌شان کرده



و اینان به هر طرف که رو کنند واقعیت... فَشَمَّ وَجْهَ اللَّهِ را در می یابند! اولشان از او و آخرشان به اوست. به هر طرف که بنگرند او را یافته اند و به هر چه عشق بازند مظهر او، در دست او و در قبضه اراده اوست! پس تیری را که به ظاهر اینان انداخته اند، به واقع او انداخته است و عشقی را که اینان باخته اند، نیز بهمان قیاس باید دریافت. در پرتو حضور او عیناً و عملاً می درخشند و در سایه قیام او قائم اند. چون متوجه حقیقت شخصی او شویم - که اجباراً اسقاط اضافات را در پی دارد - از غیر او خبری نخواهد بود؛ و چون به اینان بنگری، او را آینه ای خواهی یافت که قیام و حضور اینان در او و با اوست! و اندرین باب بیش از این چه توانم گفتن!؟

## شگردهایی دلربا

این قسمت را اختصاص می‌دهیم به معرفی و بیان گوشه‌ئی از شگردهای قابل توجه مرحوم عطار(ره) که در برخی از کارهای وی ظهور و بروز چشمگیر و «سبک شناسانه» یافته است؛ روشن است که آنچه خواهد آمد «فقط گوشه‌ئی» از شگردهای این هنرمند وارسته را نمایان ساخته و برای آشنائی بیشتر و یا همه جانبه، از یکطرف باید به کل آثار آن مرحوم نظری متأملانه داشت؛ و از دیگر طرف، همه حرفهای این رساله - و به ویژه، ضمائم این رساله - را مورد توجه قرار داد.

به هر حال، در برخی از تابلوهای عطار، درهم تنیدگی حروف و کلمات به تابلو جنبشی درونی و نرم بخشیده و نگاه تماشاگر را مشتاقانه و شادمانه به گلگشت و سیر در همه زوایا و اطراف تابلو واداشته و حرکتی پژوهشگرانه و زیباجویانه می‌بخشد.

این حرکت گاهی در درون متن و برای کشف جلوه‌های دیرباب و رمزگونه صورت می‌گیرد؛ زمانی از متن به حاشیه، تا شاید زمینه تکمیلی و یا تشریحی و یا کلید ورود به کل اثر را پیدا نماید؛ و گاهی هم از حاشیه به متن می‌رود تا خود را به مرکز بینش، ابداع و پیام هنرمند رسانیده و در متن چشمه‌سار ذوق و دریافت و پیام او غرق سازد.

در برخی از تابلوهای حضرت عطار(ره)، حاشیه با قدرت و جاذبه مؤثرتری به کمک متن آمده، دریافت و بینش مخاطب را اکمال و پر بار می‌سازد؛ این دسته از حواشی که گاه با خط و یا خطهای دیگر ابراز وجود می‌کنند، گاهی راه ورود اندیشه خواننده را به حوزه ویژه مورد نظر عطار هموار می‌کنند؛ گاهی در گسترش و شفافیت بینش ابداعی وی کمک می‌رسانند؛ زمانی معنویت زیبایی متن را جلی تر می‌سازند؛ وقتی حوزه زمانی - مکانی احکام و آثار متن و پیام متن را مشخص تر

می‌سازند و گاهی حاشیه به عنوان پاداشِ پرجذبه و پرحلاوتی تقدیم خواننده می‌شود<sup>(۱)</sup> تا اگر دشواری متن او را فراری ساخت، حاشیه بتواند کمندِ جذبه و دست نوازشی باشد برای رام کردن و نگاهداشتنِ غزالِ نگاه مخاطب.

طبیعتِ مواردی از ایندست، خواننده را به دریافتِ کاملِ متن ترغیب کرده و آن حالتِ فرار را به قرار بدل می‌سازد.

در برخی از آثار مرحوم عطار (ره) گاهی، حاشیه و متن چنان در آغوش هم خزیده و از وحدتی دلریا برخوردار می‌شوند که جز برای اهلش تباین آنها دریافتنی تواند بود! در این میان، گاهی تنوع خطها و اغلب کوفیه‌های لبریز از جلال و رمز، از سرعتِ نگاه بیننده کاهیده و آترا مجبور به خوب دیدن و با دقت و فطانت دیدن می‌نماید؛ زمانی چرخشهای حروف و یا خودِ طرح، چشم را به چرخیدنِ بیتابانه واداشته و زمانی دیگر، از حرکتِ شتابان نگاهش جلوگیری نموده و به تأمل و بازیافتِ زیبایی‌های پنهان شده‌ی ظریف فرامی‌خواند.

\* در برخی از تابلوها - بویژه کوفی قفل و یا معقلی - حرکات درونی و جنبشِ ذاتی اثر که از جادو و افسونی مقدس برخوردار می‌باشد، چنان نگاه بیننده را به درون کشانیده و به خود مشغول می‌دارد که گوئی در طلسمی رهایی ناپذیر، عاشقانه و مشتاقانه گرفتار مانده است!

\* برخی از تابلوهای مرحوم عطار (ره) با عصیانی مقدس ولی فرم آفرین بر قراردادهای متعارف زبانِ نگارشِ حروف و کلمات شوریده، خود را به طرحهای تجریدی منتج از طبیعت نباتی و حیوانی نزدیک ساخته و بدین وسیله، جنبش و حیات درونی خود را نه تنها در سطحی دو بعدی به نمایش می‌گذارد که با چند لایه نمودن و چند وجهی کردنِ خطها، بعدی مثالی را القاء کرده و عیناً به نمایش می‌گذارد.

\* در برخی از کارها، حروف و کلمات از حرکاتی برخوردار می‌گردند که حرکتِ نگاه بیننده را گاهی اوج‌گیری می‌آموزند؛ گاهی جهشی ناگهانی؛ زمانی به سمتِ دیگری - که معمولاً با حضور زاویه‌ای ایجاد شده است - پرتاب می‌کنند؛ و گاهی به آرمیدنِ نوازشگر و آرامش دهنده‌ی بی‌امیدارند! و اینهمه، مربوط به آنست که عطار، چه خطوطی را با چه طرحی به اجرا نهاده باشد؟!

---

۱ - مثلاً وقتی که متن از دشواری و پیچیدگی برخوردار بوده و اجازهٔ ورود کامل و همه‌جانبهٔ خواننده را به حوزهٔ حضوری خود نمی‌دهد.

\* مرحوم عطار در برخی از تابلوهایش از دائرة حرکات دورانی بهره گرفته و از این طریق به نگاه بیننده خود جولانی مداوم و پایان ناپذیر می‌بخشد؛ و از همین روست که مثلاً وقتی سوره جحد را - در مرقع اساور - طراحی می‌کند، از کوفی مدور بهره گرفته و بدین صورت هم حرکت عروجی، تقدیسی و اسرائی و در نتیجه آسمانی پیامبر اکرم (ص) را القاء می‌دارد و هم جاودانگی و تغییر ناپذیری حکم و مفاد حکم آیات را.

در همین اول گزارش شایسته می‌نماید تا یادآوری نمائیم که:

«بوعلی سینا (۳۷۰-۴۲۸ هجری) مربع و دایره را کلید فهم نظریه خود درباره کائنات می‌داند. به نظر او دایره حرکت را بیان می‌کند و نگاه در مسیر آن به سهولت حرکت می‌کند در صورتی که مربع حرکت کنترل شده خط مستقیمی است که در سه نقطه، سه بار ۹۰ درجه تغییر جهت داده است. بوعلی دائرة را آسمانی (هوایی)، گرم و مرطوب و مربع را زمینی (خاکی)، سرد و خشک میداند.

واسیلی کاندینسکی (۱۹۴۴-۱۷۶۶ میلادی) خط مستقیم را تولد می‌نامد (تولد خطی که ممکن است در اثر رشد و حرکت، سطح و حجم را به وجود آورد) و خط زاویه‌دار و مربع را جوانی و خط منحنی و دایره را بلوغ و حد عالی تکامل خط می‌داند.

کاندینسکی مثلث را به علت وجود سه زاویه تیز با دایره که سطحی ملایم و گرد دارد در منتهای تضاد سطح (کتر است) می‌بیند و معتقد است که این تضاد بین دایره و مربع ملایم‌تر شده است»<sup>(۱)</sup>.

\* مرحوم عطار در برخی از تابلوهای خود - که به گلخانه‌ای شکیل، رنگین و با تنوع شباهت بسیاری دارد - دست به قرینه‌سازیهایی مبتکرانه می‌زند. اینکار، گاهی در رابطه با نفس حروف و کلمات صورت می‌گیرد و زمانی با طرح زمینه و مکانیکه خط در آن متجلی می‌شود.

قرینه‌سازیهایی عطار، هم متوجه مراتب و جهات طولی (بالا-پایین) می‌باشند و هم متوجه جهات عرضی (راست و چپ)؛ منتها، در رابطه با کارهای عطار باید متوجه محتوای مورد نظر او باشیم و گرنه در تحلیل خویش بر نمادپردازیهای وی دچار اشتباهاتی فاحش خواهیم شد! چرا که مثلاً، اگر در موردی قرینه طولی، به عنوان نمادی از دو قوس نزول و صعود مورد توجه و القاء قرار

گرفته باشند؛ در موردی دیگر شاید، نمادِ قرینه‌ای زیرین، تجسم دنیائی و عالمی دیگر را مورد القاء قرار داده باشد؛ و یا به عکس!

تشابه و توازن هندسی و ابداعی ایندسته از تابلوها تا بدان پایه از کمال و شکوه می‌رسد که گاهی در درون این نقش‌های درهم خزنده ساکن، گونه ویژه‌ئی از حرکت و جنبشِ دلفریب به مشاهده می‌رسد.

\* مرحوم عطار، گاهی به تبلور حالات روانی و باطنی خود پرداخته، با جنبش و بالش بخشیدن به حروف و کلمات، کش و قوسها و زاویه‌ها، شور و اشتیاق باطنی خود را نمودار می‌سازد؛ و زمانی، با وقار و استحکام و ابهت بخشیدن به آنها، هم آن وقار و طمأنینه درونی خود را می‌نماید و هم نوعی جلال و ابهت را نمودار و متجلی می‌سازد.

وی که معمولاً در اینگونه از تابلوها از چندین گونه خط بهره گرفته و با قدرت کم‌نظیرش میان آنها هم‌آهنگی دیداری و گاهی هم‌آوائی ریتمیک بلاغی - پیامی ایجاد می‌نماید، از طرحها و خط‌های متضاد بهره گرفته؛ و با این وسیله برداشت باطنی و الهامی خود را القاء می‌کند. هر چند که گاهی چنان خط‌ها را بهم نزدیک می‌سازد که جز اهل فن، کسی را توان امتیاز بخشیدن قسمت‌های متنوع نتواند بود.

توجه آخوند (ره) به خط کوفی - به ویژه نمونه‌های تزئینی و زیبای آن - هم از جوهر زیبا پسندانه برخوردار می‌باشد و هم از هدفی استعلائی. به قول «دوپولو»:

«وقتی خطاط، حروف کوفی گوشه دار را می‌ریزد احتمالاً میل دارد حرکت این حروف را بر طبق قواعد مدون و منظم هندسی ترتیب دهد و خطاط دیگری انتهای حروف کوفی را به گل و برگ استیلزیه مبدل می‌کند. این حروف می‌تواند گل و برگ بدهد، آن هم گل و برگی که در طبیعت واقعیت ندارد.»

بالاخره زمانی که خطاط، کوفی پیچیده (معشوق) را به کار می‌برد ممکن است دارای افکار شاعرانه است و خیال می‌کند حروف کوفی می‌توانند مانند «طرهٔ پر پیچ و خم» پیچیده و حلقه شود و یا رشد و حرکتی نظیر عشقه داشته باشد.<sup>(۱)</sup>

به هر حال، در قسمت قابل توجهی از تابلوهای خود، با رویکردن به خط کوفی، در واقع بیننده

و خواننده خود را به تعمق، تأمل و تدبیر دعوت کرده و بدو القاء می کند که: **اولاً**، زیبایی، جلوه و غوغای هوشربای دیداری خط، شکل و ضرورت فهم و تحقق پیام و محتوای آن را از یادت نبرد؛ **ثانیاً**، هر جمالی را جلالی در باطن و هر جلالی را جمالی ظاهری همراه است؛ و تو که اینک با جمال آشکار در پیوندی، بکوش تا پیام آن جلال باطن را نیز دریافته و متناسب با آن عمل نمائی و به ایفای وظیفه و نقش پردازی.

برخی از این کارها که متشکل از خطوط کوفی ظریف، خوش نقش و نرم خوئی بوده و در هیئتی دقیق، هندسی، گوشه دار و با شمایی سخت زیبا و بشکوه جلوه می کنند، نه تنها بنا بر طبیعت ذاتی خود هر گونه تغییر و تبدیلی را پذیرائی می کنند که طبیعت پر جاذبه و در عین حال متوازن آنها که از زاویه های چشم نوازی برخوردار می باشد، هر بیننده یی را بخود فرا می خواند.

اینان گاهی خود را به طرح های مکرر اسلیمی نزدیک ساخته و طبیعت استعلائی خود را به نمایش می گذارند؛ زمانی، انحناهای پر جاذبه ولی دقیقاً هندسی را بکار گرفته و چونان جاندارانی شوخ و شنگ از آنها سر بر می کنند! این حالت افسون کننده انسان را به یاد گفته «مددپور» می اندازد که:

«یکی از زیباترین و در ضمن رازورانه ترین خطوط کوفی عبارت از خطوط تزئینی موشح، که در حقیقت نوعی نقاشی - خط یا مبتنی بر طرح هندسی با حالتی روحانی بود. این خط با ایجاد گره های متنوع و مختلف چنین حالتی را بیشتر القاء می کند؛ خطی مصور و مزین که ظهور و بطون را با هم دارد؛ از جهتی به ظاهر آمده و از جهتی به باطن بر می گردد و خواننده و بیننده را به طریقی از عالم طبیعت بر می کند.»<sup>(۱)</sup>

\* گاهی که عطار (ره) به مایه های عمیق و زلال عرفانی و ملکوتی راه برده و در پی تبارز، تمثیل و القاء مکاشفات عرفانی خویش می باشد، حروف و کلمات ریتم و موسیقی ویژه یی پیدا کرده و اهل مکاشفه و بینش را نوازش موسیقائی ویژه یی می بخشد. به قول ظریفی:

«متانت، ظرافت، اعتدال اندامی حروف، باز و بستگی، کوتاهی و بلندی، زیبایی و نزاکت شکل حروف و... قوس و دایره های چشم نواز، کشیدگیهای معتدل، نظم و ترتیب دلپذیر، قرینه سازی موزون، لطف مجاورت حروف و کلمات در کنار یکدیگر و... آنرا مانند شعری دلکش و قطعه ای

موسیقی به اوج زیبایی رسانده و از حدّ اعلاّی سرزندگی و شادابی برخوردار ساخته است چندانکه گویی حروف و کلمات در حال رقصی لطیف و موزون در حال حرکت و خرامیدن هستند، دست در دست یکدیگر و گاه دست در آغوش هم»<sup>(۱)</sup>

اما در حالاتی دیگر، مثلاً آنگاه که اثرش القاء کننده دریافتی حماسی و ایثار گرانه می باشد، حروف - به ویژه حرفهائی که عمودی نوشته می شوند، مانند: «الف، لام و...» - از چنان ستواری، قوت، استقامت، شادابی و ستبری برخوردار می شوند که بیننده نه تنها روح شهامت را در سیمای آنان مشاهده می کند که شیور معنوی انقلاب را نیز با گوش جان می شنود!

باورم بر اینست که امکان ندارد کسی با ذوقی سالم، خود را به نگارستان روحنواز عطار بیندازد و با آغوشی لبریز از زیبایی های متنوع، از دریافتها و باورهای تازه و بدیع، از کشف ها و الهام های پرورش دهنده و طهارت بخش و از نشاطها و آهنگهای پویائی آفرین باز نگردد!

\* برخی از تابلوهای عطار (ره) - با وجود اعتراف به اینکه هیچ نماد و نشانه ای، قدرت کامل نمائی مراتب بالاتر وجود را ندارد - برآند تا نه تنها وحدت و یگانگی اطلاق حق (ج) را اثبات نمایند که می کوشند تا این وحدت را برای اهلش شهودی سازند!

عطار (قدس سره)، اینکار را بیشتر با توسل به آیات قرآنی و نمودار ساختن آنها در طرحهای که تا حدودی قدرت و استعداد القاء این امر بزرگ را دارند به اجرا می گذارد!

«از دیدگاه یک هنرمند مسلمان یا هنرمندی در جهان اسلام و یا پیشه‌وری که بر آن بود تا سطحی را ترین کند، پیچایی هندسی بی گمان عقلانی ترین راه شمرده می شد؛ زیرا که این نقش اشاره بسیار آشکاری است بر اندیشه اینکه یگانگی الهی یا وحدت الوهیت زمینه و پایه گوناگونی های بی کران جهان است.»<sup>(۲)</sup>

منتها همین عطار، آنگاه که چشم امید از هر گونه طرح و نماد و... برداشته و فقط به نگارش زیبای آیات می پردازد، با زبان بی زبانی اعلام میدارد که: بر آن نیست تا آن امر مطلق فراگیر را در محدوده طرحهای محدود و نارساننده به نمایش گذارد! چرا که هراس دارد تا مبادا از این طریق مخاطب ناوارد را به خطائی افکنده و بدین باور مجهز دارد که: نمادهای هنری - که جز اموری

۱ - فصلنامه هنر، ش ۳۱، ص ۸۶

۲ - تیتوس بوکهارت، هنر اسلامی (زبان و بیان) ترجمه مسعود رجب نیا، صص ۹ و ۱۰

اعتباری نمی‌باشند - می‌توانند نمایشِ مراتب بالاتر وجود را به عهده خود گیرند.

این تلازم آخوند مرحوم، گاهی جنبه سیاسی به خود گرفته و در شرایطی با قدرت ابداعی و فشار بیشتری بروز می‌کند که رژیم ملحد کمونیستی، پای اصول ماتریالیسم دیالکتیک را با پشتوانه قدرت نظامی روسیه تجاوزپیشه به روزنامه‌ها کشانیده و پیروزی پنداری خود را عربده می‌کشد!

\* مرحوم عطار در ارائه‌ی برخی از تابلوهای خود از طرح گنبد و گلدسته بهره می‌گیرد. کسانی که با نمادها و رمزهای اسلامی اندک آشنائی بدست آورده‌اند می‌دانند که به قول «بوکهارت»: «این طرح به نحوی تمثیلی اتحاد و همبستگی آسمان و زمین را مجسم می‌سازد؛ بنای چهار گوش آرامگاه به زمین تعلق دارد و گنبدِ دوار بالای آن نماینده آسمان است.»<sup>(۱)</sup>؛ متنها عطار با رویکرد به این طرح فقط رابطه و پیوند میان زمین و آسمان را القاء نکرده بلکه، گاهی گوهر و ماهیت باطنی این کل بهم پیوسته (گنبد) را به نمایش می‌گذارد<sup>(۲)</sup>؛ گاهی به شهودی ساختن حقیقت و جوهر مبنائی و مقوم آن همت می‌گمارد<sup>(۳)</sup>؛ زمانی آنرا وسیله نمایش جلوه‌های زیبا و پرجاذبه کثرتی محاط به وحدت قرار داده و در مواقعی هم آنرا مایه القاء غلبه عینی، قاهرانه و انکارنابردار وحدت بر کثرت قرار می‌دهد! و این مؤید آنست که عطار هنر را آئینه فرانما فهمیده و به عنوان فریادی استعلائی، لطیف، پرجاذبه و سرشار از معنویت زیبائی مورد توجه قرار می‌دهد. فریادی که انسان را با ژرفا و حقیقت فرارونده هستی او آشنا ساخته و ذوق تبلور مراتب عالیه و شکوفائی مراحل کامله و تامه‌اش را در وی بیدار و فعال می‌سازد!

با این مایه از بینش میتوان مدعی شد که اکثریت مطلق تابلوهای قرآن‌محور و ابداعی عطار خود گواهی است بر حضور معنوی ملموس و جمالی تجریدی و نیز، استدلالی است بر حضور و غلبه جمال و کمال حضرت معشوق!

\* برخی از تابلوهای مرحوم آخوند با پرداختن به کش و قوسهائی ملیح، موزون و مترنم، شاداب و دارای جنبشی درونی، صفحه مقابل را به چشم‌اندازی بدیع و هوشربا بدل می‌دارند که صید نگاه را افسون کرده، به طلسم کشیده و از هر طرف او را احاطه میدارند! چشم‌اندازی که ماده

۱ - فصلنامه هنر، شماره پنجم.

۲ - چنانکه در صفحه اول آیه نگاری بنمایش گذاشته شده است.

۳ - مانند آنجا که شهادتهای ثلاثه را در ورقی سیاه طراحی و ارائه کرده است!



ایجاد و تشخیص دهنده‌اش نه مرکب و خط و نقش و... که جاذبه‌ی مرموز، کششی نوازشگر و آرامش دهنده و نوری مجاب کننده و تحسین انگیز می‌باشد. چشم اندازی که با سکوت سرشارش، به زبان بلیغ دعوتی استعلائی بیشتر شباهت دارد تا به تابلوئی مؤلف از چند تا خط! آنهم زبان و فغانی که خود را برای شنوایان از همه امکانات بهره‌مند ساخته است!

این ویژگی، هنر مرحوم آخوند را از ماهیت و عناصر شخصی، فردی، دنیائی و لاجرم نموداری محض آنچه فقط حسی است منسلخ و برکنار ساخته، آنرا از ماهیت و منطق کیفی، ارزشی و ربانی برخوردار می‌سازد، تا بتواند در کنار ارائه‌ی زیبایی صوری، آن شأن و گوهر و مرتبتی از زیبایی و کمال را القاء دارد که ورای تناسب، نظم، تازگی، دقت و... به جلوه‌گری ایستاده است! زیرا که عطار هرگز در پی پاسخ دادن به فعالیت‌های غریزه‌محور و خلجان‌های وهمی و لاجرم دفاع ناپذیر نبوده، بلکه در پی اشباع و پاسخ گفتن به فطرت توحیدی و آثار و احکام استعلائی او بوده است؛ و لذا، دقیقاً به طرح و القاء و ارائه‌ی نمودهایی می‌پردازد که در حد خویش می‌توانند آینه‌گرایشها و تلاشهای روح خداجوی انسان باشند.

این نگرش عطار به امر خوشنویسی باعث می‌شود تا اولاً ماهیت خط، از گوهر و منزلتی فراحسی و فرادیداری محض برخوردار شود؛ ثانیاً معنویت زیبایی را برای مخاطب خود القاء نماید؛ و ثالثاً بیننده را متوجه عوالم و نشأت برتر ساخته، میان او و مبدع حقیقی پیوندی بسیار ظریف ولی ناگسستی برقرار سازد! زیرا که به قولی:

«هنر خوشنویسی «الف» تنها جنبه‌های زیانویسی را منعکس نمی‌کند. «الف» کشیده، در نهان اسراری دارد که با خداوند سبحان از آنجا که «الف» الله است و نماد وحدانیت در نزد عرفا می‌باشد پیوسته الهام‌بخش بسیاری از شاعران شده است. از این رو خوشنویس آن هنگام که به نگارش «الف» می‌پردازد نمی‌تواند تنها به صورت ظاهری این حرف بسنده کند که از دوران پیش به مثابه قامت یار تلقی می‌گردیده است، بلکه او همواره در خوشنویسی آن، پروردگار یکتا را در نظر دارد؛... و از این روست که حافظ در پهن دشت اندیشه‌هایش آواز سر می‌دهد که:

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار      چکنم حرف دگر یاد نداد اوستادم<sup>(۱)</sup>

\* به ژرف نگری و دقت نظر عطار (ره) در زمینه خوشنویسی های قرآن محور زمانی بهتر پی برده می توانیم که با دقت و وسواسی طاقت سوز متوجه نقشها و شکلهایی که به حروف و کلمات می بخشد بوده باشیم. ایشان، آنگاه که بر آنست تا حقایق ثابت، پاینده و تغییرناپذیر را صورت دیداری بخشد، معمولاً از نقشهای هندسی - که نماد تغییرناپذیری می باشند - بهره گرفته و بدین وسیله حرکت و سیوررت را حتی از نقش و خط دریغ می نماید؛ مانند تحریر سوره مبارکه توحید با کوفی بنائی در مرقع اساور! و آنگاه که بر آن می باشد تا حقایق متلون و دگرگونی پذیر و امور تحول محور را صورت دیداری بخشد، به حروف و کلمات نیز حرکت و پیچ و تابهایی تداعی کننده حرکات موجودات زنده را بخشیده، و بدین وسیله رنگ پذیری و تحول را در آیینة نقشها باز می تاباند.

آخوند مرحوم به هستی از منظر قرآن نگاه کرده، خدای را مرکز و مبداء و همه موجودات را در جمیع عوالم و مراتب هستی مظاهر و مجالی اسماء و صفات، و کلمات پایان ناپذیری می یابد که در آخر کار، همه به وی باز گشته و در وجه باقی او فانی می گردند؛ این باور باعث شده است تا هرگاه در تابلویی مرکزیت را به حق و شئون شوکتبار و عزتمند او اختصاص میدهد، بناچار میان آنچه در کمندهای متنوع و حواشی مختلف جلوه بخشیده است، با متن، رابطه ای استسلامی، ادغامی و فناجویانه برقرار می سازد؛ روش و طریقتی که مستقیم و یا غیر مستقیم برای اهلش میرساند که: میان آنچه در کمنها و حواشی ظهور و تجلی پیدا کرده اند، با متن، به سیاق هستی شناسی عرفانی، جز رابطه اشراقی و فقری وجود ندارد! و این، کاریست کارستان!

### رک: تابلو شماره ۳

گاهی کمنها و حواشی با طیفها و انعکاسهای نوری و ریتمیک ویژه ای که ایجاد می کنند، مرکزیت را چونان نوری مقدس و حقیقتی قدسی احاطه کرده و در برابرش به ورد می ایستند!

\* از بدیهیات است که برخی از آیات کلام الهی و یا اسماء مبارک حضرت او برای مسلمانان رسیده به اخلاص، به عنوان منبع نیروئی سر به مهر و دارای قدرت اعجاز، پذیرفته شده و حتی گاهی هم به شکل تعویذ بر بازو و یا گردن افراد بسته و آویز می شوند.

راز آشنایان این خطه، معمولاً برای دیداری ساختن حروف و کلمات تعویذها، از روشهای ویژه و متنوعی استفاده کرده اند، که یکی از رایج ترین روشها را، پیچیده و ناخوانا نوشتن متن به

اشکال تا طغرائیهای بسیار پیچیده، مشاکلها و مشابه‌های بسیار پیچیده و معقلی‌های بسیار پیچیده تشکیل میدهد؛ آنهم به گونه‌یی که ظاهر متن نیز به طلسمی سر به مهر شباهت بیشتر دارد تا به نوشته‌یی که مبین آیتی از قرآن و یا اسمی از اسماء مبارک حضرت دوست باشد.

مرحوم عطار (ره) که بالیده گلستان رازآلود چنین فرهنگ بارور و ارزشهای اعتقادی اطمینان‌زایی است، گاهی گوشه و یا گوشه‌هائی از تابلوی خود را به طراحی طلسم‌نماها و تعویذ گونه‌هائی اختصاص داده و بدین وسیله تابلو را به تعویذی دارای قدرت اعجاز، بخشاینده نیروئی دلهره زدا و آرامش دهنده و اعتمادانگیز بدل می‌کند.

«آرتور اِبهام پوپ» در مقاله «خوش‌نویسی و کتیبه‌نویسی» برداشت دیگری را در مورد اینگونه از کارهای خوشنویسان عالم اسلام ابراز داشته است که نقل قسمتی از آن درین مورد ویژه قابل تأمل خواهد بود:

«در طغرا، خطوط موجود، منطبق با اشکال محض هنری و یا ریاضی هستند؛ مانند سه خط راست و سه خط منحنی در حرف S. دو منحنی تخم‌مرغی شکل، به منزله نقوش درهم پیچیده پایه می‌باشند. گویی درین جا حروف، به وضوح غم غربت ازلی را بیان می‌نمایند و می‌خواهند از هستی تحمیلی و معرفت خویش که به وسیله علایم و برای اتصال نهایی آنها به استقلال اشکال محض ایجاد شده است، بگریزند. تردیدی نیست که این «امضا» با «فضاهای مستقل» خویش که به وسیله اشکال حلزونی شکل و سطوح گلکاری شده تزئین شده‌اند، معرف یک تابلوی واقعی انتزاعی است، تابلویی که از اصول زیبایی‌شناسی پیروی می‌نماید. هنرمند حتی موفق به تحقق نوعی استقلال اشکال و فضاها می‌شود، اما بدین طریق هستی‌علایم انکار می‌شود و خط دیگر قابل فهم نیست مگر برای کسی که با حقایق آشناست و می‌تواند حرکات شگفت‌انگیز خط را که بین دو عالم معلق است دنبال نماید. در این جا همواره اصول زیباشناسی ابهام‌مورد توجه است! بدین گونه که در درون قلمرو طغراها تحولی ایجاد می‌شود و این تحول خود ماجرای نوینی در قلمرو خوش‌نویسی است.»<sup>(۱)</sup>

## آئینه‌های عروج

«آئینه‌های عروج» نام هر یک از تابلوهائی است ترکیبی که مرحوم عطار (ره) طی سالیانی متمدای به آفرینش و اجرای بسیار پرجاذبه و شکوهار آنها پرداخته و در واقع، کارهائی از خود بروز داده است کارستان! این تابلوها که با انواع متنوع و متعدد - و گاهی بیشتر از ده دوازده گونه - خط همراهی می‌شوند، ترکیبی است بی‌سابقه و بی‌نظیر از گونه‌های خط کوفی، محقق، رقاع، ثلث، ریحان، نسخ، نستعلیق و... که در ضیافتی مقدس بر گستره لذتجوش و حلاوتبار هنر خوشنویسی جمع شده و به دلربائی سرگرم می‌باشند.

بالندگی هیئت‌بار، زیبایی‌های ستایش‌انگیز، رامشگری مقدس و هوشربای درونی، نورانیت پالایش دهنده ذاتی، ابلاغهای روشن و مقاومت‌شکن، پیام‌های نوازشگر روحانی، فضای لطیف و ملکوتی، و در یک کلام: حضور هوشربای آئینه‌وار آنها که اوج نگرشها و تلاشهای زیباپسندانه و عروج عاطفه و احساس حق‌مدار ذوق و اشراق را منعکس میدارند تا بدانجا دلکش و دلربایند که جز «آئینه‌های عروج» عنوان دیگری برای آنها پیدا کرده نتوانستم. روشن است که پرداخته‌ائی از ایندست را اهداف، آثار و پی‌آمدهای ویژه‌یی می‌باشد که در اوراق بعدی، به گوشه‌ای از آنها اشاره‌هائی می‌نمائیم.

آنچه در این رابطه ویژه به شدت قابل تأمل و ستایش می‌نماید «جرات و جسارت بالا خزیده از اعتماد به نفس» حضرت عطار (ره) است در برخورد مبتکرانه با قوانین معمول و سنن معهود مربوط به حوزه خوشنویسی؛ چه از یکطرف با نوعی درگیری ملیح با این اصول، هم خود را از حوزه تسلط آنها بیرون کشید و هم دامنه ابداعات هنری و عاطفی را آزاد نموده و گسترش چشمگیری

بخشید؛ و از دیگر طرف، هم ذوق ابداعی خود را به میدان تجربه کشانیده و هم با ارائه‌ی تجارب جدید و ابداعات نوین، به ایجاد سبکی ویژه برای خود و دمیدن روحی تازه برای هنر پرداخت. سبکی با شاخصه‌های معین، ضابطه‌هایی پرجاذبه، ریتمی نوازشگر و مکانتی بسیار والا و ستایش‌انگیز. روشن است که طراحی و اجرای کارهایی از ایندست برای کسانی که با ویژگی‌ها و خصایل ذاتی و زیباشناختی شاخه‌ها و گونه‌های متنوع خط آشنائی نداشته و رازِ همدلی آنان را در نیافته‌اند، طرح و ارائه‌ی آثاری اینهمه زیبا و سکرآور مشکل می‌باشد؛ اما برای حضرت عطار، آن آشنائی‌های صمیمانه و این رازدانیهای ینش‌ورانه زیباپسندانه زمینه و فرصتی را مهیا نموده است تا قدرتِ خلاقه خود را به منصفه ظهور کشانیده و تلاطم‌های شورانگیز درونی خود را دیداری سازد.

## رازهایی بالنده

### یکم - اشباع تنوع طلبی

از آنجا که انسان ذاتاً تنوع طلب بوده و هیچ جلوه‌ی از جلوه‌های زیبا - ولو هر چه بسیار زیبای - عالم امکان نمی‌تواند برای همیشه سرگرم و راضیش بدارد، در ساحت هنر نیز، معمولاً در پی تنوع طلبی می‌باشد؛ و باز، از آنجا که آثار هنری - که در نقاشی و خوشنویسی به شکل تابلوهائی معین در می‌آیند - با همه تنوع و پرداخت‌های درونی، از وحدتی ذاتی برخوردار بوده و بیننده در وهله نخست با کلیت و یگانگی اثر مواجه می‌باشد، آثار غیر ترکیبی به تنهائی از عهده اشباع و ارضای کامل و همه جانبه حس تنوع طلبی فرد بر آمده نمی‌توانند.

این واقعیت که در مورد خوشنویسی بیشتر ملموس و قابل درک می‌باشد، حضرت عطار (ره) را بر آن داشت تا با رویکرد به ترکیب و آفریدن نمادین گلستانی روچرور، کنار هم چیدن تابلوهای مستقل متعدد در هیئتی زیبا و بشکوه، بخشیدن کشش صوری و جنبش درونی به جلوه‌های متناظر، تجسم وحدتی یکپارچه از خطهائی ناهمگون و ترسیم مهربانی و الفتی هوشربا، ذوق تنوع طلبی بیننده را اشباع ساخته و آنچنان نگاه زیباپسند او را افسون دارد که چونان عاشقی هجران چشیده، طواف خانه معشوق را سعادت و غنیمی لذتبار شمارد! زیرا، در این دسته از تابلوها، معمولاً نگاه زیباجوی بیننده، باید همه طرفهای تابلو را به گردش پردازد تا دریابد، آنچه را عطار (ره) توانسته است در ظرفی دیداری برایش ارمغان نماید! و این، کاریست که هرگز از تابلوهائی جز از همین دست بر نمی‌آید.

### دویم - ایجاد ترغیب و ترهیب

روشن است که سیر گلستانِ قدسی پیام حضرتِ عطار (ره) با آنهمه زیبایی و دلربائی، جان بیننده را منبسط ساخته و اشتیاق همدلی و همدستی با هنرمند را جهت آفرینش و نمایش دنیائی افسونگر از زیبایی‌هایی تطهیر کننده را بیدار می‌سازد. حال، «اگر همتی بدرقه راه این سالک» مشتاق شده و حضرتِ معشوق با اسم مبارک «مبدع» - از جهتِ باطنی - به وی تجلی فرمود، کارش ساخته و روزگار پر برکت ابداعی او پرداخته خواهد شد؛ و گرنه، این تجلی همان خواهد بود که از معجای زیبایی‌های مورد مشاهده‌ی وی قابل دریافت گردیده است! پس، انبساطِ جمالی مفت‌او و پرشدن از احساسی لطیف و وصف‌ناپذیر هدیه‌ی او خواهد بود.

به هر حال، اگر از آثار و پی‌آمدهای جمالی آئینه‌های عروج - به واسطه‌ی روشنی، بساطت و ویژه و غیر متعارف و همه‌گیری آنها چشم پوشیده و بخواهیم مهم‌ترین اثرِ جلالی آنها را مورد تأمل قرار دهیم، در تحلیل نهائی به این واقعیت تن در خواهیم داد که آثارِ جلالی این کارها - به خلافِ آثارِ جلالیِ عالم طبیعت - با نوعی نوازش و ترنم بیداری‌زا، هیجان‌آلود و پویائی‌بخش همراه بوده، در عین تثبیت عظمت و جلال شکوهار خود، بیننده را به همنشینی و همگامی با خود فرامی‌خواند. و این در حالی است که اثرِ جلالیِ عالم ملک خرد کننده، شکننده، انقباض‌آور و گاهی رختبار می‌باشد!

### سیم - شالوده‌شکنی زمانی - مکانی

میدانیم که گونه‌های متنوع خط، در طول حیات و حاکمیتِ اندیشه‌ی اسلامی، هر کدام مربوط به زمانی ویژه بوده، هم از نظر پیدایش و تکامل به زمان ویژه‌ی خویش مربوط می‌باشند و هم از حاکمیت بر «دست و قلم و دل و جان» کاتبان و خوشنویسان.

«... هنگامی که به سیر این هنر در بستر تاریخ و فرهنگ اسلامی نظر کنیم می‌بینیم که شاخه‌های گوناگون آن در سرزمین‌های مختلفی به بار نشسته است و ثمره هر یک از این شاخه‌ها رنگ و بوی دیگر دارد و از پیوند آنها ثمرات زیباتری به بار آمده است. هنر خوشنویسی مانند همه هنرها در هر سرزمینی با توجه به مقتضیات بومی و شئون جاری در فرهنگ آن سرزمین، اطوار و حالات

و خصایص معینی به دست آورده است که اطلاع از آنها برای هنرمندان ضروریست.<sup>(۱)</sup> به هر حال، این واقعیت در طول حیات خوشنویسی به حدی روشن است که ما را از ارائه‌ی هر گونه برهانی بی‌نیاز می‌سازد؛ منتها، آنچه در رابطه با امر خوشنویسی قابل یادآوری می‌نماید اینست که در هر یک از دوره‌های مختلف، جمال و زیبایی‌گونه و روشی ویژه از خط و خطاطی بر احساس هنرمندان و هنرشناسان و نیز، ذوق زیباپسند آنان غالب بوده و معمولاً همان روش غالب را پیروی و ارائه می‌کرده‌اند! و این نتواند بود مگر، قرار گرفتن در سلطه قاهرانه زمان، ایجابات زمانی و روح غالب بر زمان و زمانه هنری.

عطار - که رحمت خدا بر او باد - با رویکردن به گونه ویژه‌ی از نظام زیباشناختی و هندسه بازنمایی جلوه‌های زیبا، با به نمایش نهادن قدرت ابداعی و خلاقه خود - به عنوان مظهر ابداع و خلاقیت مبدع حقیقی - با غوطه‌ور شدن به چشمه‌ساران زلال وحی و حکمت و عرفان و ... به نوعی از شالوده‌شکنی زمانی پرداخته و با قدرت خلاقه کم‌نظیر خود، سرکشهای نازپرور و رعنائی‌های نوازشگر هر کدام از نمونه‌های غالب خط را نرمش و تواضع آموخته؛ حاکمیت متغیر و توقف نشناس زمان را - در زمینه هنر - مورد انکاری ویژه و تحسین برانگیز قرار داده؛ با کنار هم قرار دادن نمونه‌های غالب زمانی، به اعتدال بخشیدن به زمان موفق شده؛ با زدودن حکم استیلائی برخی، زمانها را با هوشمندی، ظرافت و زیبایی با یکدیگر آشتی داده؛ و بالاخره، با ایجاد وحدتی بشکوه به اغلب نحلتهای خوشنویسی هزار ساله، تاریخ را ابدیت آموخته و اثر خویش را نمادی از ابدیت و وحدت قرار داده است!

با در نظر گرفتن این واقعیت که هر گونه و نوعی از انواع خط در مکان و محلی ویژه پیدا شده، رشد و شکوفائی پیدا کرده و بر احساس زیباپسندانه مردمی دلریایانه حکومت نموده است، می‌توانیم به ابراز این باور همت گماریم که: همه آنچه در رابطه با شالوده‌شکنی زمانی مطرح ساختیم، در رابطه با «شالوده‌شکنی مکانی» نیز، به قوت خویش مطرح بوده و می‌باشد. چرا که عطار (ره)، حافظه و سنن ابداعی سرزمین‌های مختلف و متنوع را در تابلوهائی واحد و یگانگی نمای به نمایش نهاده و با حوصله و قدرتی شگفت‌انگیز همه فاصله‌های مکانی را در هم نوردیده است.

آنچه در این تابلوها به شدت قابل تأمل می‌نماید اینست که عطار علیه الرحمة توانسته است به

۱ - خوشنویسی اسلامی، هندسه معنا؛ گفتگو با ابوالقاسم خوشرو، فصلنامه هنر، ش ۳۱، ص ۲۲



نوعی از غرابت زدائی از ذوق مخاطب و قرابت نمائی با عاطفه زیباپسند بیننده دست یابد که هم احساس زیباپسندی را اشباع میدارد و هم ذوق تعالیجویی را؛ آنهم تا بدان پایه که بیننده هنردوست، هرگز خود را در زمان و مکانهای مختلف و دور از هم نیافته، بلکه همه را با خود و خود را با همه همدل و هماهنگ احساس می کند.

#### چهارم - پالایشگری

واقعیت اینست که انسان تا وقتی به پختگی فکری، ورزیدگی اخلاقی، خلوص عبادی و تجربه های توصیف نابردار زیباشناختی دست نیافته است، افکارش بسته و محدود، رفتارش بی قاعده و ناموزون، تلاشهای عبادیش کدر و مغشوش و دید زیباپسندش غبار آلود خواهد بود. آنچه من بنده فهم کرده است این می باشد که: ابزار، روشها و راههای رهیدن از زمینه های یاد شده و از جمله، مورد آخر را اغلب می دانند و میدانیم، هر چند که دل بدانها نمی سپاریم! در زمینه پالایش عاطفه زیباپسندی، علاوه بر استعداد ذاتی و هبه ای، هم مشاهده آثار هنری پخته و زیبا و موزون و پرجاذبه اثری قدرتمند و تردید نابردار دارند، هم تلاشهای ابداعی و زیانگاران!

از آنجا که آئینه های عروج به عنوان نمودی از جمعیت و جامعیت وجود آفریننده اش، مجمعی است دیداری از جلوه وجود جمعی عطار (ره)، اثر پالایشگرانه آنها نیز به همان میزان جامع و نیرومند خواهد بود؛ و این، مؤید آن خواهد بود که این تابلوها هم نگرشهای صوری، ابداعی و زیباپسندانه را پالایش می دهند؛ هم نگرشها و باورهای مذهبی و معنوی را؛ چنین تصفیه ای به واسطه اینکه از گوهر و روحی ابداعی و زیباشناختی برخوردار است، زیبایی و شکوه و جاذبه خود را به سایر ابعاد وجودی تسری داده، هبه نموده و بر شأن و صفای آنها کمأ و کیفأ می افزاید.

#### پنجم - شکوفائی امید

اگر حکمت پناهگاه مطمئن خرد و عقل فرزند آدمی و عرفان پناهگاه قلب هجران چشیده اوست، هنر پناهگاه عاطفه زیباپسند، زیانما و فرارونده او بوده و آنگاه که عقل از فضولات مسمت کننده فکر - چه از ناحیه خود و چه از ناحیه دیگران - به تنگ آمده و قلب، در برابر حجابهای خفقتازای به ستوه آید، فرزند آدمی را چه پناهگاهی امن تر، لطیف تر، نوازشبار تر، پالوده کننده تر و

نیروبخش تر از «هنر» تواند بود؟!

روشن است که اگر این پناهگاه، خود محل تلاقی ایمان و عرفان و حکمت و زیبایی باشد، اثر میمون و مبارکش هم خرد را تشحیذ تواند کرد؛ هم دل را منبسط؛ هم دیده را نوازش و هم جانِ دردمند غربت کشیده را نوازش. و از آنجا که آئینه‌های عروج نمونه‌های کامل عیار و آئینه‌های تمام‌نمائی از چنین هنری می‌باشند، متیقن هستم که اثر روحوازشان نه تنها شکوفه‌های امید را بر شاخسار باطن انسان به جلوه‌گری و امیدارند، که احساسِ ضرورتِ شکوفاندگی را نیز، در گسترهٔ جامعهٔ انسانی تقویت و تشدید می‌نمایند. و این مهم بر نخواهد آمد مگر آنگاه که سرانگشت افسونکار هنر، با نیروئی ربانی و نیرنگی مقدس، نخست اشباهِ زشت، هراس‌انگیز و فلج‌کنندهٔ یأس را از اقلیم اندیشه و سرپردهٔ ذهن تارانیده و همهٔ نمودهایش را ذلیل و زبونِ دریافت‌های نشاطبارِ اعتمادِ به خود و اطمینانِ به کارسازِ حقیقی سازد؛ و این، خود اثری مجزا و بسیار مهم تواند بود.

به هر حال، وقتی بیننده در برابر آنهمه زیبایی و جلوه‌های قدس‌نیمان و هوشربا قرار گرفته؛ نورانیتِ آنهمه باور و بینش را مشاهده کرده؛ ترنمِ ملکوتیِ نقوش و کلمات را با گوش دل دریافته؛ نوازشِ آنهمه پیام روحوازش را دریافت و احساس کرده و در احاطهٔ دلفریبِ آنها قرار گیرد، نه تنها بر گهای یخزدهٔ نومیدی و یأس از شاخه شاخهٔ ذهن و اندیشه‌اش فرو خواهد ریخت؛ و باز نه تنها شکوفه‌های امید بر بلندای ذهنش به خودنمائی در خواهند آمد، که شوقِ روئیدن و بالیدن از وادی امن و مبارک هنر، بالیدن از طور معرفت، شکوفا شدن در بسترِ مقدس وحی و جولان کردن در سینای هوشربای زیبایی و خلاقیتِ جانش را حیاتی دوباره خواهد داد.

حال، پس از بروز جریانی اینهمه بشکوه و بالنده چه پیش خواهد آمد؟! تجربه‌ای باطنی پاسخش را روشن تواند کرد!

### ششم - تحرک ابداعی

تا آنجا که پیش کسوتانِ عالم ابداع به تجربه دریافته‌اند، این نکته مسجل می‌باشد که تربیت و تقویتِ ذوق ابداعی و زیباشناختی، از یکسو با مشاهدهٔ متأملانه و بی‌غرضانهٔ جلوه‌های متنوع زیبایی - چه در طبیعت و چه در هنرها - رابطهٔ مستقیم داشته است؛ و از دیگر سو، با تلاش صادقانه و متعهدانه در زمینه‌های هنری.

در این رابطه آئینه‌های عروج، به واسطه اینکه با نمونه‌های متنوع و پر قدرت زیبایی، با شکوه و جنبشی ذوق‌انگیز، جاذبه‌هایی جهاننده، ریتمی نواز شگر و... ضیافتی روحانی برپا کرده و جانهای مشتاق عالم هنر و معرفت را به دیدار جلوه‌های پایان‌ناپذیر و از هر سو و هر طرف عشوه‌گر آنان فرا خوانده و به وسیله همین «عروسان قدسی گوهر» احاطه، استقبال و پذیرائی می‌کند، بیننده بخواد یا نخواهد قلمش را بر روی کاغذی که به وی نزدیک است - ولو که هر دو، یعنی هم قلم و هم کاغذ برای اینکار نامناسب باشند - به قصد آفرینش زیبایی، و گاه آزمودن و عیار نمودن قدرت ابداعی خود، خواهد لغزاند!

طبیعی است که اگر بیننده از ذوق خوشنویسی برخوردار بوده و از منظر فردی با ذوق و دید زیباشناس به آئینه‌های عروج بنگرد، حتماً بیداری، پویائی و تحرکی در تلاش ابداعی وی پدیدار خواهد شد.

### هفتم - القاءِ خویشن پذیری

قدر مسلم آنست که وقتی بیننده در برابر تابلویی «غیر ترکیبی» و به معنایی ویژه «بسیط» قرار گرفته و غنای ابداعی - بینشی آنرا مورد توجه و ارزیابی قرار داده و آنرا، آئینه، معیار و محک سنجش هویت خویش - چه از نظر هنری، چه فکری و چه... - قرار میدهد، امکان آن وجود دارد تا در برابر نقص ممکن موجود در خویشن، در برابر تابلو، به یادآوری جنبه‌های مثبت خویش پرداخته و در نهایت «خیلی‌ها هم» خود را مغبون و نارسا پندارند! اما وقتی در برابر یکی از آئینه‌های عروج، با منظومه‌ای از تناظرهای اشارتگر به عالم مثال، با کهکشانی مشعشع از باورهای ناب دینی، با گلستانهائی از زیبایی‌های متنوع - و بسیار متنوع - جلوه افزا، با فضائی تقدسبار و آرامش دهنده قرار گیرد، به گونه‌ئی خلع سلاح شده و فضا را تنگ و موقعیت را دشوار می‌یابد که حتی یادش می‌رود از دارائی‌های عاطفی، فکری و... خودش صورتی ذهنی فراهم آورد.

پی آمد طبیعی و ضروری چنین موقعیتی، پذیرش خویشن و به ویژه کمبودها و نارسائیهای ابداعی - اشراقی خویشن خواهد بود؛ که اگر با ذوق ترمیم و تکامل همراه گردد، مایه سعادت و آزادی خواهد شد.

### هشتم - خود انگیزی

به نظر قاصر این همه نادانِ تبه‌روزگار، آنچه پس از مشاهدهٔ تابلوهائی از نوع آئینه‌های عروج در بیننده حضوری تردید ناپردار دارد، احساسِ ضرورتِ خودجوئی، خودشناسی و خودباوری است. زیرا جنبش موزون خطها و زیباییِ موج و از هر گوشه جلوه‌گر آنها، طهارت و صفای روحانی آیات قرآن مجید، فضای معنوی و بالنده‌ئی که کل اثر را فراگرفته است، حضور نامتین ولی قاهرانه و پر نشاطِ هنر و هنرمند به عنوان مظهر و مجلای ابداعِ خدای سبحان و احساسِ پر باری و سرشاری‌یی که هنردوست (= بیننده) را احاطه کرده است، بخواهد یا نخواهد شکوفهٔ این پرسش را بر شاخه‌سار اندیشه‌اش می‌شکوفاند که: من که ام و چه‌ام؟! و در موقعیتی از ایندست چه کاره‌ام؟! و چه وزن، توان، مکانت، ارزش و شور و شوقِ ابداعی و هنری دارم؟!!

روشن است که اگر بخواهد به این پرسش پاسخی درخور، احترام‌آمیز، صادقانه و دلسوزانه بدهد، نه تنها او را به شناختِ دقیقِ خودش، به پذیرش آگاهانهٔ هویتِ واقعی خودش، با همهٔ رسائیه و نارسائیه‌ها مجبور می‌دارد، که به ضرورتِ توجه، یاری و دلسوزی او در جهتِ تکاملِ هر چه معنیدارتر روح تعالیجوی او مجهز میدارد. زیرا نفس قرار گرفتن در موقعیتی که جز جلال و جمال را مجال و عرصهٔ خودنمایی تنگ بوده و جز نظم و وزن و پختگی و بالندگی و جنبشِ موزون درونی را عرصه و مجال استیلا و حاکمیت ممتنع، برای ذهن بینندهٔ دلسوز به خویشتن، آنچه باقی تواند ماند زمینهٔ تطبیق و مقایسهٔ خویش است با شخصیت هنرمند و مایه‌های ارائه نموده‌اش!

در این مرحلهٔ از تأثر، هم بیننده اندیشه و باورهای خود را با اندیشه و باورهای هنرمند مقایسه می‌کند؛ هم آرمانهای خود را با آرمانهای او به تطبیق می‌نشیند؛ هم دردها و دغدغه‌های خود را با دردها و دغدغه‌های او موازنه میدارد؛ هم پیام‌های خود را با پیام‌های او تطبیق می‌کند؛ هم آثار و هنر وجودی خود را با آثار و هنر وجودی او به مقایسه بر می‌خیزد؛ هم گرایشها و تلاشهای خویش را با تلاشها و گرایشهای او موازنه می‌نماید؛ هم جهت، روش و ابزار مورد توجه و عنایتِ خود را با وی!

روشن است که در فضای هنر قدسی و موقعیت تلاشهای عاطفی - اشراقی، چنان سفری را

چنین ره‌آورد هائی در پی خواهد بود.

### نهم - تبلور فردیت ابداعی

در شرایطی که چشمه جوشان فیض قیاض علی الاطلاق به طور مستمر جاری بوده، اوعیه فقیران و مشتاقان در گاهش در مسیر جریان آن قرار داشته، هیچ منعی جز از جانب نفس اماره بر ساحت تطف بار و فیاضش اعمال نشده و راهیان و مدعیان کوی محبتش بیرون از شمار بوده و هر کدام ذوق آن دارند تا مظهر کمال خلاقیت و ابداع او قرار گیرند، حقاً و واقعاً و انصافاً که رسیدن به فردیت نه تنها در اقلیم خلاقیت و ابداع، که در هر بعدی از ابعاد وجودی و هر ساحتی از ساحت حیات واقعاً انسانی کاری مشکل و تحسین انگیز می باشد؛ به ویژه اگر آن ساحت محل تلاقی «عقل و عشق»، «جلال و جمال»، «ظاهر و باطن»، «عمل و اندیشه» و «آرمان و پیام» باشد!

و این (= رسیدن به فردیت، همانگونه که در سوگ روز آن بزرگ نیز عنوان کردم) فیضی بوده است که خداوند فیاض هدیه آخوند ما ساخته و او را مظهر و آئینه خلاقیت خود قرار داده است؛ زیرا که در این ساحت و در همین مورد ویژه (= آفرینش آئینه های عروج) کسی را هرگز یاری همسری و همطرازی با وی نتواند بود. یقیناً آنیکه ناشیانه بدین گفته شک ورزد، حتماً و یقیناً «تجربه و ارائه»، گواهی روشن و مستغنی از برهان خواهد بود!

آئینه های عروج واقعاً نمایش دهنده قدرت و نیروی خلاقه ایست که پیام فردیت او را جلوه ای دیداری بخشیده و تا از آنها خبر و اثری باقی باشد، این پیام نیز در هنرستان خوشنویسی طنین افکن خواهد بود.

### دهم - احساس سرشاری

یکی از ویژگی های اثر ابداعی آنست که نه تنها فاصله زمانی - مکانی میان هنرمند و مخاطب او را از میان برداشته و بر حاکمیت چنین امری، مهر ابطال می زند که فاصله احساسی و دریافتی - و به عبارتی ژرف تر: فاصله وجودی - آندو را از میان برداشته و مخاطب را به جای هنرمند قرار می دهد. روشن است که هر گاه اثر، اثری سرشار از احساس، بینش، دانش، باور، تخیل، توازن، تکنیک، زیبایی، جنبش و... باشد، از آنجا که نماینده و نمایاننده پدید آورنده خود بوده و منعکس کننده روح پُر و ظرفیت سرشار و سرریز کننده باطن او می باشد، بیننده بخواهد یا نخواهد، هم متوجه سرشار بودن جان فیاض هنرمند می شود و هم به علت جانیشینی، این سرشاری را به تناسب تجربه و

تریت فکری - ابداعی خود، بطور بلاواسطه احساس می کند؛ و باز از آنجا که در این تابلوها، جلال همان اندازه حضور دارد که جمال، و بینش و باور به همان اندازه سرریز کرده است که زیبایی، این احساس پُری و سرشاری از غنایی ویژه و در خور توجه برخوردار بوده و همه حوزةها و ابعاد وجودی - اعم از چشم و عقل و قلب - را فرا می گیرد!

### یازدهم - تحکیم آرمانها و اندیشهها

در جایی گفتیم که عطار (ره) تلاش هنری خویش را معیندار و متعهدانه سامان بخشیده و صرف پردازش و نمایش زیانمایانه ویرا به اینهمه زحمت و تلاش وادار نکرده است؛ بلکه به دلیل تربیت باطنی و دریافت تجربه های ابداعی و الفت دیرین با زیبایی های متنوع حسی و روحانی از یکسو، و برخورداری از اندیشه های عقلی - ایمانی از دیگر سوی، جوهر و ماده درونی آثار خود را «اندیشهها و آرمانهای» قرار داده است که ریشه در فطرت الهی انسان داشته، برون از استیلای زمان و مکان، در طول تاریخ حضور انسانهای کامل، خانه دل و سراپرده جان آنانرا شکوه و زیبایی و جاذبه و تقدس و... بخشیده است.

شفافیت ملکوتی این آرمانها و اندیشهها که در زیباترین جامه ممکن به دلربائی پرداخته اند، از چنان قوت نوازشگرانه و افسون کننده ای برخوردار است که نمی توان انسان سالمی را با آنها مواجه ساخت ولی متوجه دلبستگی رازناک، الفت صادقانه، هم جہتی و هماهنگی مخلصانه او با این جلوهها نبود!

درخشان ترین اثر تحکیم این اندیشهها و آرمانها ترکیه ذهن از باورها و اندیشه های سخیف و ناپاک، تصفیة باطن از آرزوها و آرمانهای بچه گانه و غفلتبار و بیریشه و تحقیر آمیز، تحلیه قلب با انوار درخشان کلام حضرت معشوق و سرشار شدن از پویش و جوششی مقدس، آزادکننده، آرامش بخش و کشنده به سوی او خواهد بود.

### دوازدهم - درگیری با پیامهای متنوع

از آنجا که آثار مرحوم آخوند به درستی محل تلاقی حکمت، هنر، دین و عرفان می باشد، هر تکه ای از کارهای او را پیامی نورانی همراهی می کند، و هر جلوه جمالی را با همه دلربائی ظاهریش، هیبت و جلالی بشکوه، و روح بخشنده، به جنبش واداشته و پشتیبانی می کند.

روشن است، آنجا که به بازنمایی تابلوئی ترکیبی و پرراز و رمز می‌پردازد، به همان نسبت که زیبایی‌های صوری تابلو، نگاه زیباپسند هنردوست را درگیر جلوه‌های متنوع و جاذبه‌های ریتمیک خویش می‌سازد، به واسطه متکی بودن نمودها و نمادهای زیبا حقایق بیششی، حکمی و اشراقی، پیام‌ها نیز جلوه‌گری نموده و فکر و عاطفه و جان بیننده را محاصره می‌کنند!

این درگیری که از خصلت نوازشگرانه، راهبرانه، پالایشگرانه، اوج‌گرایانه و آرامش‌بخشی برخوردار می‌باشد، تا آنجا مخاطب را افسون می‌کند که بسیار به مشکل می‌تواند خود را از حوزه جاذبه هوشربای هر یک از آئینه‌های عروج برون کرده، نگاه مشتاقش دست از طواف این حرم زیبایی و دل‌شیدایش گوش از پیام‌های سکرآور حضرت دوست بردارد!

طبیعی است که درگیری با پیامهائی تا بدین حد بشکوه و معنی‌دار، پیامهائی تا همان حد زیبا، شوکتبار و آزاد سازنده خواهند داشت.

### سیزدهم - تقویت انس زیباشاخصی

آنچه نزد ارباب معرفت روشن و در پیشگاه اهل ذوق و هنر مقبول و بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که تحریک، بیداری، تقویت و شکوفائی حس مؤانست و الفت با زمینه‌های هنری، هم‌نیازمند ظهور و بروز استعداد ذاتی و آمادگی باطنی است و هم‌نیازمند کسب تجربه از طریق نزدیکی، همدلی، هم‌جهتی و هم‌آوائی با زمینه‌های مختلف و متنوع ابتکاری.

همینان را نیز باور بر اینست که این مهم، هرگز با نزدیکی و پیوند به یک اثر هنری بر نخواهد آمد، چرا که تحقق کمال و شکوفائی آن نیاز به تلاشهای وسیع و همه‌جانبه در همین رابطه ویژه دارد. اما این اصل اساسی، در رابطه با آئینه‌های عروج سست گردیده و تا حد قابل تأملی رنگ می‌بازد؛ چرا که این «تابلو در تابلوها» چنان فضائی را منعکس می‌کنند که گوئی: هر چه جلوتر بروی، عقب‌تر مانده‌ئی! و هر چه عقب‌تر بروی به جلوتر رانده می‌شوی!

هر صحنه و منطقه‌ای از این ضیافت قدس‌نشان را موکلی است کشاننده، که چون ترا به پایان حوزه حضور و مسئولیتش رسانید، با امانتداری‌ئی نوازشگر، دست دل و سرانگشت نگاهت را به موکل امین، زیبا و نوازشگر دیگری می‌سپارد تا او نیز بدانجا کشاند و سیر دهد که: خاطر خواه اوست! این استقبال هوشربای ملکوتی، این نوازش شکوفاکننده روحانی و این دست به دست گردانی

مهربانانه سکر آور که پایش سیر مکرر و پر جاذبه‌ئی است که گوش جان را ترنمی دوباره هدیه میدارد و دیده دل را جلوه‌هایی تازه، تا بدانجا ادامه می‌یابد که رشته الفت با جهان خوشنویسی را محکم ساخته و تصور جدایی را به شراری هستی سوز بدل می‌کند! و ما را درین باره، جز دعوت به دیدار آئینه‌ای از آئینه‌های عروج، برهانی دیگر در دست نمی‌باشد.

### چهاردهم - منطق تراکم

در بیشتر تابلوهائی که این بینوا آنها را آئینه‌های عروج عنوان نموده است، تراکم زیبایی شناختی - بینشی چنان بالا گرفته است که هر بیننده‌ای را گمان بر این می‌رود که شاید مرحوم آخوند نسبت به این امر حساسیتی وافر داشته و بر آن بوده است تا نزدیکی و پیوند گیج کننده و شگفتی انگیز اشیاء و امور هستی را در جلوه‌ای حسین و پر جاذبه و لباسی زیبا و فاخر، جلوه‌ای دیداری بخشد!

به عقیده من بنده، یکی از روشن ترین ویژگی‌های سبک شناختی مرحوم آخوند را، همین گرایش غالب، هیبتار، باشکوه، تحسین انگیز و مبتکرانه تشکیل میدهد که در بیش از صد تابلوی پرکار حوصله شکن زیبا تجلی و تبلور یافته است!

هر کدام از این تابلوها، از آن نظر که به شکلی ویژه طراحی شده است، فضایی یگانه را تشکیل می‌دهد؛ ولی از آن نظر که هر قسمت از این فضا را تابلویی ویژه با خطی ویژه پر ساخته و به نمایش جلوه گاههایی از زیبایی و مجلای از باورها، پیام‌ها و پیشها کمر بسته است، فضای واحد تابلو به منظومه‌ای هندسی با مدارهائی معمولاً مربع - مستطیل بدل می‌شود که بیننده خود را در آنها گم می‌کند.

تراکم تناظرهای زیبایی با ریتم و جنبش درونی خودشان، چنان نگاه بیننده را در گیر جلوه‌های حیرتبار خود می‌سازند که به سادگی نمی‌تواند دست از گلگشتی بی خودانه و شتابناک برداشته و خود را به دریافت گروههای ظریف تر، لطیف تر و ناپیداتر عناصر زیبایی و جمال شناختی نزدیک سازد!

از سوئی، تراکم تناظرهای عقیدتی - اشراقی این تابلوها، با آن تقدس، نورانیت و شکوه باطنی و ربانی خود، چنان عقل و قلب بیننده را به تسخیر خود در می‌آورند که فرد بدون ممارست و تأملی شایسته، هر گز نمی‌تواند به اهم و مهم شان پرداخته، دل در گرو پیام فقط یکی از آنها بسته و



ارزشهای استعلائی آنها را عملاً به تجربه برنخیزد!

فشردگی بخشهای متنوع و تراکم حیرت‌افزای زیبایی شناختی - اشراقی در این تابلوها را می‌توان زاده‌نوعی مبادله‌ی زیبایی - بینشی درونی اشکال خردتر و فضاهای محدودتری دانست که از یک طرف با تناظرهای موزون و ویژه، میان یکدیگر برقرار کرده‌اند! و از طرف دیگر، میان کل این مجموعه!

آنچه در بیشتر این تابلوها قابل تأمل جدی بوده و از ارزش و اهمیتی ویژه برخوردار می‌باشد فضا و موقعیت ویژه‌ی است که: هر یک از تابلوهای درونی اثر، با جلوه‌های زیبا، کشش قدسی و ریتم نوازشگرشان فراچنگ آورده، و در مجموع تشکیل تناظرهای شکلی را میدهند که کل تراکم اثر و منطق تراکم درونی آنها به نمایش می‌گذارند!

این نحوه‌ی از برخورد مؤید اینست که مرحوم عطار، اول با احساس تراکم ابداعی خود مواجه بوده است؛ و تجلی همین احساس در سطح تابلوهاست که هم تراکم احساس زیباپسندانه او را فاش می‌سازد و هم باور و بینش نورانی و تراکم او را.

آنچه در این رابطه و ویژه قابل یادآوری می‌باشد اینست که اثر این نحوه‌ی اجراء محدود به آنچه تذکرش رفت نبوده، بلکه مؤید آنست که: هم تراکم برخورد و برداشت زیبایی‌شناسی - بینشی را ایجاد می‌کند؛ هم پیوندهای متنوع هنر (= اثر هنری و در اینجا، هر یک از آئینه‌های عروج) و هنردوست (= مخاطب) را به شدت تراکم می‌سازد؛ هم القاء و ابلاغها را به گونه‌ی حیرت‌انگیز و خردکننده‌ی تراکم می‌سازد و هم زمینه‌های مشابه دیگر این تابلوها را. به هر حال، از آنجا که پرداختن به شرح موارد هر کدام و ارائه‌ی نمونه، کار این عنوان بغلی نتواند بود، فقط یادآوری را بسنده یافتیم.

نکته بسیار ظریفی که شایسته است در مورد منطق تراکمی تابلوهای مرحوم آخوند (ره) تذکر رود اینست که: تراکم، گاه متوجه فضای اثر بوده و هنرمند می‌کوشد تا با گونه‌ای «خلأگریزی و یا خلأستیزی» ابداعی، فضا را تراکم ساخته و به حد اقل ممکن برساند؛ کاری که برخی از اساتید چیره‌دست خوشنویسی در برخی از سیاه مشقهای مبتکرانه و یا شکسته نویسیهای ابداعی خود، پس از رونق نستعلیق و شکسته نستعلیق انجام داده و با شگردهای متنوع، فضا را به شدت تراکم می‌سازند؛ اما در این دسته از کارهای مرحوم عطار، بیننده با آن شکل از تراکم درگیر نبوده، بلکه

همانطور که اشاره رفت، با تراکم‌های متنوع، که شرح و نمونه‌نمای هر کدام، خود مقالتی جداگانه را می‌طلبد درگیر می‌باشد.

### پانزدهم - هم‌کنشی

قسمت قابل توجهی از تأثیر زیباشناختی - اشراقی آئینه‌های عروج، که جداً نماینده ظهور و تجلی ابداعی گونه ویژه‌ئی از حیات هنری و جنبش خوشنویسی می‌باشند، زاده هم‌کنشی خطوط، پیام‌ها، آرمانها، سمبل‌ها و ایماژهای متنوع - و اگر خواستی بگو: زاده هم‌کنشی تابلوهای مختلفی - است که در یک صفحه به تراکمی حیرت‌انگیز دست یافته‌اند.

این هم‌کنشی هم در حوزه زیباشناختی و تبارز پرجاذبه کش و قوسها، طرح‌های بالنده ریتمیک و شکلهائی که به نحوی از حرکت و جنبش درونی و ذاتی برخوردار می‌باشند، قابل دریافت و تأمل گردیده‌اند؛ هم در حوزه القاء و تداعی افکار، احساسها، پیام‌ها، آرمان‌های قدسی، ذوقی و باطنی!

برای اینکه این بحث ویژه از روشنی و صراحتی بیشتر - مر جوانان را - برخوردار شده و هویت ابداعی آن بهتر تبارز نماید، از خواننده محترم خویش دعوت می‌نمائیم تا او خود به تماشای یکی دو تا از آئینه‌های عروج رفته و پس از مشاهده، تحلیل و مشخص کردن مواردی از هم‌کنشهای متنوع، مطالعه عرایض ما را پی گیرد.

این کار را از آن جهت به عهده خواننده خوش ذوق خود می‌گذاریم که اولاً موارد این هم‌کنشها زیاد و روشن می‌باشند؛ و ثانیاً - همانگونه که گفته آمد - زمینه‌های متعدد و متنوعی را احتواء کرده و جز در مواجهه مستقیم با خود این تابلوها، به مشکل قابل گزارش تحریری می‌باشند.

### شانزدهم - تحکیم اعتماد و باور

باید به صراحت اعلام داریم که اگر هنر و یا اثر هنری بتواند اعتماد و یقین احساس زیباشناختی و ذوق‌گریزان از پستی، روزمره‌گی و استعلا طلب جان آدمی را جلب و تأمین کند، باید - و صد البته که باید - در مورد آن به تجدید نظر برخاست. چرا که مواجه شدن با فقدان چنین باور و اعتمادی، زندگانی و به ویژه ساحت جمالی و زیباشناختی را از نظر انداخته و آنرا به امری زاید، انکارپذیر و دور ریختنی بدل می‌نماید.

از سوئی، آنگاه که اثر هنری، هم برخوردار از جلوه‌های متنوع، زیبایی هوشربا و پرجاذبه بوده و

هم از درونمایه‌ئی روشن‌گر، پرکشش و راضی‌سازنده برخوردار باشد. هم اعتماد بیننده را نسبت به اصالت، زیبایی و ارزش اثر هنری تحکیم می‌بخشد؛

هم اطمینانش را نسبت به قدرت زیباپسندانه و زیبانگارانۀ هنرمند محکم می‌سازد؛  
هم اعتماد او را نسبت به مبانی عاطفی - اشراقی، جهت‌گیری هنری، موضع‌گیری ارزشی و تربیت روحی او استحکام می‌بخشد؛

هم اطمینان او را نسبت به «حضور» و «رشد» استعداد زیباشناختی خودش تقویت می‌دارد؛  
هم اعتماد او را نسبت به آیندۀ هنری از ایندست، و رشد و ارتقاء روح و استعداد و قوت ابتکار هنرمندی از آن قماش را محکم می‌سازد؛

هم باور و اعتماد او را نسبت به امکان همیشنی زیباشناختی تابلوها، خط‌ها و طرح‌های مختلف - که گاهی از نظر دریافتی و خوانشی (برای قرائت) ناهم‌جهت قرار گرفته‌اند - تقویت می‌نماید؛  
هم باور او را نسبت به امکان همخوانی معنایی کلیۀ خط‌ها رشد می‌بخشد. چرا که همه، انسان را به اعتلای وجودی او فرا می‌خوانند؛ منتها هر کدام را به طریقی؛ و هر طرف تابلو با زبان و نقش و طرحی کاملاً ویژه خود؛ و این، قدرت احاطه‌گری تابلو را می‌رساند؛

هم اعتماد و یقین او را نسبت به درک زیباشناختی و بینشی مخاطب و یا بینندۀ آئینه‌های عروج قوت می‌بخشد؛ چرا که در این تابلوها، بطور غیر مستقیم، برخی از جلوه‌ها برخی دیگر را تقویت، برخی از تابلوها برخی دیگر را روشن، برخی از باورها و مکاشفات ابداعی برخی دیگر را رنگین و نمکین و... ساخته، و در نتیجه، چون شخص را - از جهت زیباشناختی و یا بینشی - به نحوی غیر منتظره اشباع می‌دارد، بیننده نسبت به حس زیباشناسی و یا فکری خود اعتماد پیدا کرده و این اعتماد مایه‌های بیداری و سهم‌گیری او را در هر یک از زمینه‌های یاد شده فراهم می‌آورد.

یقیناً اهل فن و درایت را این واقعیت مسجل می‌باشد که اینهمه، جز در پرتو حضور بشکوه تابلوهائی از جنس آئینه‌های عروج - که از ترکیب تابلوهای مستقل متعددی سربرآورده و گلستانی ملکوتی را تجسم بخشیده‌اند - هرگز بر نتواند آمد.

### هفدهم - طراحی هندسه‌ای جدید

خوشنویسی در طول حضور و حاکمیت ابداعی خود، معمولاً از هندسه‌ای بسیط - به معنای هندسه حاکم بر یک نوع از خط - برخوردار بوده، هم هنرمند و هم بیننده، خود را به فضای ویژه و

هندسه ویژه و معین مواجه یافته و از زیبایی‌های متعلق به همان فضا و توازن همان هندسه برخوردار می‌شدند. از همین رو، احساسی که به بیننده منتقل می‌شد، معمولاً احساسی بسیط بوده و مخاطب درگیر فضائی پرتلاطم از زیبایی‌ها، وزن و ریتم‌ها و هندسه‌ای هجومی و پیچیده نمی‌شد؛ اما در آئینه‌های عروج کار به سامانی دیگر است.

هندسه حاکم بر این دسته از کارها، هندسه‌ی است بدیع، نوینان و پر از جنبش و ریتم درونی. هندسه‌ای که تابلوها را به راکی مجسم، شعری منقوش، گلزاری رها شده در آغوش نسیمی ملایم و نوازشگر و رؤیائی بهشتی - که جز نور و نوازش و زیبایی را در جلوه‌ها و مظاهر گوناگون بهم خزیده منعکس نمی‌کند - بدل می‌سازد.

منطق ذاتی و طبیعت درونی چنین هندسه‌ای خواستار فعلیت تام و جوشش تمام قدرت و تجربه ابداعی، شفافیت و صفای عاطفی، نورانیت فکری، توازن و اعتدال ذهنی، درخشش اشراقی و بالندگی ذوق زیباپسندانه بوده و در صورت فقدان هر کدام از اینها، اثر، رکنی و شأنی از هویت خویش را از دست می‌نهد و خاصیت آینگی خود را برای نمایاندن عروج هنری - اشراقی می‌بازد. این هندسه جدید باعث شده است تا بیننده در پرتو افسون مقدس هنر اسلامی، بتواند قدرت هماهنگی هر چه والاتر، زیباتر، عمیق‌تر و پرجاذبه‌تر مظاهر ابداعی را دریافته و از این طریق متوجه پیوند ذاتی و درونی حقایق متکثره عالم هستی شده، قالب ناپیدا و مقوم بی‌همتایی را که همه چیز را به هم پیوند داده و حضور و هستی‌شانرا قوام و تشخیص بخشیده است، با دیده جان به مشاهده نشیند.

### هجدهم - دیداری‌سازی و نمودن پابندگی

آئینه‌های عروج، از یکسو پیام و بلاغ را تجسم عینی می‌بخشند و از این طریق گاه نواهای ملکوتی را رنگ و حجم دیداری می‌دهند؛ زمانی صلابت بیرنگ دلدار برین را رنگین و دیدنی می‌سازند؛ هنگامی کیفیت‌های غنامند مثالی و روحانی را صورتگری می‌کنند؛ و در مواردی فضایی درونی و کاملاً اشراقی را در طرح‌های متنوع و نمادهای پرجاذبه به میدان دید می‌کشاند! و از دیگر سو، زمینه‌های یاد شده را تا بدان حد از توازنی پر وقار، جوشش و جنبشی ملایم و لطیف، شوکت و جلالی هیبت‌بار، موسیقی و ریتمی متناوب و پرکشش و زیبایی و جذبه‌ئی رنگین و

نمکین برخوردار می‌سازد که فرد جز در پرتو اشاره‌ای سکرزدای، اصلاً متوجه فضای ذاتاً و شدیداً الهی و گوهر و منطبق عمیقاً اشراقی آئینه‌های عروج نشده، همه چیز را دیداری و عینی خیال می‌کند! از اینرو مثلاً وقتی که زبان نگاهش به این ترنم رنگین و معطر می‌شود که: **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ ...** در پرتو سگری مقدس و هستی‌زدای، اصلاً متوجه نمی‌شود که آیا این چشم سِرِّ اوست که نقشی مقدس و زیبا را به زیارت ایستاده است؟! زبان سِرِّ اوست که حقیقتی را به گواهی برخاسته است؟! و یا اصلاً در ورای همه این مظاهر، حقیقتی دیگر است که همه چیز (هنرمند، اثر هنری و بیننده) را به جنبشی بشکوه و فریبا واداشته و از پس همگی، حقیقت خویش را متجلی کرده است؟! اصلاً هویت و گوهر این شهادت - و یا شهود از پرده برون افتاده - چیست و چگونه است و منطبق آن کدام است؟! و با چه زبانی، به کدام گوش رخنه کرده و بهشت کدام باطن و کعبه کدام دل را خانه و مأوای خویش قرار داده و می‌دهد؟! و... همه، در برابر جلوه دیداری عقب‌نشینی کرده و خود را پنهان میدارند!

به هر حال، در آئینه‌های عروج، پیام و بلاغ و ینش و... دیداری شده و چنان جامه‌یی از زیبایی را به تن می‌کنند که بیننده از جامه‌پوش و جلال بشکوه وی غافل می‌ماند.

از آنچه آمد این نکته نیز مسجل و بی‌نیاز از برهان می‌نماید که آئینه‌های عروج در کنار دیداری کردن پیام حضرت دوست، از یک طرف به «نمودار ساختن» زندگانی بشکوه و افتخار آفرین هنر خوشنویسی پرداخته‌اند؛ و از دیگر طرف به زیبایی‌های پرجاذبه، نوازشگر، متموج، موزون و ریتمیک و هوشربای هنر قرآن‌محور، در فراختای تاریخ اسلام نمود و جسمیت بخشیده و از این طریق، هم لایزالی و پایداری معارف الهی را تجسم و تبلور داده است؛ هم حرکت و حیات شکوهار هنر خوشنویسی را تداوم بخشیده و هم وجوه و جلوه‌هایی بسیار عالی از زیبایی را به نمایش نهاده است!

آنچه در این رابطه از همه مهمتر می‌نماید همان «جسمیت بخشیدن» به پیام و بلاغ ربانی، عینی ساختن جنبش و جهش جمالی و دیداری کردن جریان زندگانی هنر خوشنویسی می‌باشد.

### نوزدهم - تصور حافظه و تاریخ هنر

آنچه تردید را بر نمی‌تابد اینست که هنر خوشنویسی در حوزه تلاشهای مسلمین سابقه طولانی،

مشعشع و ستایش بار داشته و این سابقه شوکتبار را تجربه‌هایی رنگین و نمکین، قواعدی مضبوط و پایدار، سستهای پویا و متعادل و موزون، جاذبه‌هایی سیال و نوازشگر، ظرافتهایی شکیل و لطف‌آلود و زیبایی‌هایی هوشربا، آرامش دهنده و استعلائی پشتیبانی میکند.

از آنجا که نمودهای متنوعی که این حافظه ابداعی را موجودیت، پرورش و تداوم بخشیده است، هر کدام از مایه‌ئی برخوردار، از شکل و هندسه‌ای بهره‌مند و از ریتم و زیبایی و پیام و بلاغی ویژه مستفید بوده، در زمانی ویژه و محل و مکانی معین حضور بهم رسانیده‌اند، ارائه‌ی تصویری نسبتاً گویا از چنین حافظه‌ئی واقعاً کاریست هنرمندانه و ستایش‌انگیز! کاری که «چنو» مردی مردستان را طلیده و همطرازان او را شایسته است و بس.

با این مایه از برداشت و باور، وقتی به آئینه‌های عروج نگاه کرده و مثلاً متوجه می‌شویم که در یک تابلو، خطهای متنوعی که گاهی تا به پانزده نوع خط میرسد - از خط کوفی قرن اول بگیر تا مثلاً شکسته نستعلیق دوران معاصر - خودنمایی و جلوه‌گری دارند؛ با همه باور به این واقعیت اذعان می‌داریم که اینها، نمائی گویا، موزون، پر جنبش، ریتمیک و... از «حافظه تاریخی هنر خوشنویسی» می‌باشند! و این نحوه پرداخت، ساحت شگفتی‌زای پرواز روح ابداعی و عاطفه هنری عطار (ره) را نمودار ساخته و همین ذوق را برای بیننده گوشزد و القاء می‌نماید.

### بیستم - یادآوری نیازها

اگر انصاف را از منظر دید خویشتن متواری نساخته و با در نظر گرفتن واقعیت‌های تلخ جاری بر زندگانی معنا باخته انسان امروزی به آئینه‌های عروج نگاهی هدفمندانه بیفکنیم، به روشنی متوجه خواهیم شد که مرحوم آخوند (ره)، با تلاش هوشمندانه، ژرف کاوانه، آرمان‌گرایانه و ابداع‌گراانه‌اش، انسان را متوجه کمبودهای هستی‌مدار وجودی و نیازهای شدیداً اساسی و عمیقاً انسانی وی ساخته؛ و از طریق تأکید کردن و تناظر بخشیدن به زمینه‌های ذاتاً قدسی و به نمایش نهادن ابعاد و جنبه‌های متنوع، زیبا و پرکشش آنها، احساس ضرورت توجه عملی و تلاش مستمر هدفمندانه را در وی به جنبش و تکاپو می‌آورد!

نیازهایی که جستجو، شناسائی، تحقق و فراچنگ آوردن آنها، در حوزه طبیعت و غرایز حیوانی ناممکن بوده و جز از طریق رسیدن به اقلیم معنوی حیات و حوزه باطنی زندگانی و سرپرده

نگرشها و گرایش‌های ربانی ناممکن می‌باشد! و از همین روست که در کلیه آثار حضرت عطار (ره)، که از نظر کمیت نیز حیرت‌آور می‌باشد، حتی یک مورد را هم نمی‌توان سراغ داد که به نحوی یادآور و القاء کننده هوسهای غریزی، نیازنماهای وهمی - اعتباری، بازاری، کاذب و زاده نگرشهای مسخ‌کننده، هویت‌زداینده و اضطراب‌انگیزی باشد که در بسیاری از جوامع - و متأسفانه حتی جوامع مسلمان - دامن بسیاری از شبه هنرمندان و شبه هنرها را گرفته است!

در آثار مرحوم آخوند (ره)، هنر و هنرمند و هنرین، به گونه‌ای سخت خردورزانه و مکاشفه‌ئی، در پی تحقق نیازها و آرمانهایی هستند که روح را تُردی و لطافت، دل را جلال و طهارت، عقل را روشنی و قدرت، نگاه را زیبایی و طراوت و زندگانی را شور و شوق و برکت بخشیده و پس از قرار دادن در مسیر جهشی قدسی و تعالی‌بخش، در راه رسیدن به حضرت معشوق کمک و یاریشان می‌رسانند!

### بیست و یکم - بیکار با ابتدال و تقلید

هنر دوران ما در بخش عمده و قابل تأملی، به دلیل نفوذ اندیشه‌های خام، لائیک و گاهی استعمارگرانه غرب، هم مبانی و قواعد و سنن زیباشناخته هنر ربانی و قدسی را از یاد برده؛ هم محتوای شدیداً معیندار، هستی‌محور، ارزشبار و ملکوتی خود را فروهشته و هم خود را تا سرحد مقلدی هدف‌گمکرده، معنویت و نورانیت‌باخته و بدون پیام هنر مبتدل غرب، تنزل رتبی داده است!

متأسفانه این علت و بیماری حتی در بخشی از آثار خوشنویسی، که خود را در پناه نموده‌های کاملاً عکاسی و یا طراحی شده طبیعت قرار می‌دهند، کاملاً مشهود می‌باشد.

اما، مرحوم آخوند با وفاداری کامل به همه سنن مقدس و خدامدار خوشنویسی اسلامی، تلاشی پیگیر به خرج داد تا از طریق حفظ ارزشهای مینوی قلم - در برابر قلم اعلای الهی - و معنویت زیبایی خط - و فقط خط و آنچه به هویت وی مربوط می‌باشد - در برابر زیبایی‌های صوری و طبعی محض، هم با ابتدال دست و پنجه نرم کند و هم تقلید را به عنوان «ننگی حرمت‌زدای، عزت‌برانداز و خوارسازنده» از حوزه هنر خوشنویسی بتاراند.

این امر باعث شد تا وی «نی» ای را که با نوای دل مشتاق خویش هم‌آوا، با جوشش پیام‌های

قدس بنیان خویش همگام و با رنگینی احساس و ذوق بهشت آسای خویش رنگین نموده است، جز در خدمت دل و دیده خداجویان قرار نداده، همه زیبایی‌ها و اشتیاقها را طرح و رنگ و جهشی قدسی هدیه نماید.

### بیست و دوم - فراروی، حصارشکنی و فراکشانی

طبیعت و منطق ذاتی آئینه‌های عروج از گونه ویژه‌ای از رهیدن و رهانیدن پرده بر میدارد که مبنی بر آن هنرمند خود را از حوزه و زندان نگرشها و گرایشهای تک‌ساحتی رهانیده، هم ذهن خویش را از محدودیت رهانیده است و هم عاطفه زیباپسند خود را.

این نحوه برخورد باعث شده است تا شکل و محتوای اثر هنری، فضای محدود معهود را وداع گفته و سر از حوزه‌های برون آورد که درخشش درونی آنرا تقویت، جاذبه برونی و زیباشناختی آنرا افزون، استحکام وجودی آنرا تشدید و آثار ابداعی آنرا متجلی و تردید ناپردار سازد.

ظهور و شکوفائی جلوه‌گرانه این فراروی و حصارشکنی به گونه کاملاً طبیعی «پیام فرارفتن» را با خود و در خود شکوفا ساخته، همانگونه که هنرمند را از حبس نگرشهای یک رویه در زمینه‌های دیداری و بینشی آزاد ساخته و تا اوج درخشش اشراقی و پهنای چشم‌نواز زیبایی‌های قدس بنیان هنری فراکشیده است، بر آنست تا بیننده مستعد را از دام نگرشها و گرایشهای محدود معهود در زمینه جلوه‌های معنوی و صوری آزاد ساخته و تا «برین جلوه‌گاههای» بینش و زیبایی بالا کشاند. چرا که هم آفرینش و ارائه‌ی آفریده‌های متنوع - و بسیار متنوع - دیداری را در حوزه مقدس خوشنویسی قرآن محور متقبل شده است و هم پوشانیدن زینده‌ترین لباس را بر قامت دلارا و جلالت افزای کلام و پیام‌های عزتبار و طهارت‌بخش حضرت معشوق؛ و این، واقعیتی است که هر کدام از آئینه‌های عروج با حضور و تشخیص عینی خود آنرا اثبات میدارند.

### بیست و سوم - فراغت‌زدائی

یکی از ویژگی‌های ایندسته از کارهای مرحوم آخوند (ره) گونه ویژه‌ی «فراغت‌زدائی و پرکردن معیندار وقت و زمان» می‌باشد؛ بدین معنا که اولاً در تابلوهای یک لایه بسیط، به زودی زمان سیر و گلگشت نگاه پایان پذیرفته و انسان به نوعی از «اوقات فراغت» دست می‌یابد؛ ولی در آئینه‌های عروج همیشه بیننده از وقت کم می‌آورد! زیرا، یا در سکر جلوه‌های متنوع جمال، هر دم



از جلوه گاهی به جلوه گاهی دیگر رو نهاده و با دقتی بی سابقه به تطبیق و مقایسه می پردازد و یا در پشت پرده های زیبایی، در جستجوی معنا و پیام جلال تباری است که هیئت حضورش هر گونه تبلی و رخوت را از بیننده زایل می کند؛ و **ثانیاً** در یافته های ابداعی - اشراقی به واسطه خصلت انگیزاننده و جهش بار خود، بیننده را به جوشش، تلاش، پویائی، بالش و شکوفائی واداشته و احساس ضرورت سرمایه گذاری های متنوع - در عرصه ها و حوزه های مختلف وجودی - را در وی بیدار و فعال می سازد. و این، پراساختن ارزشمندانه و شکوفاگرانه لحظه لحظه عمر، در دو حوزه عقلی و عاطفی (ابتکار و خلاقیت) را به دنبال خواهد داشت!

### بیست و چهارم - وحدت نمائی

گستره بسیار متنوع کارهای حضرت آخوند قدس سره، قبل از اینکه مورد توجه نقادانه و بینشورانه قرار گیرد، ناهماهنگ و حتی گاهی متضاد به نظر می آید؛ چرا که یکی شعر است غنایی و دیگری مناجاتی قرآنی؛ یکی در طرح مرعی پدیدار شده است و دیگری در طرح گنبد، گلدسته و یا نماد و نشانی؛ یکی با خط کوفی سرو کله نموده است و دیگری با فلان خط دیگر؛ و...!

اما، پس از آنکه ذهن به دریافته ها و باورهای هنرمند نزدیک شده و به جوهر پیام او دست پیدا می کند، با همه وجود متوجه این واقعیت می گردد که نموده ها و نماهای عیناً مختلف و متباین، هویت باخته، به انکار حضور و تشخیص خود پرداخته و عملاً و مشتاقانه در یک وحدت هوشربا به تحلیل می روند!

این طرز پرداخت و اجراء، نه تنها در تکرار آباد جهان دیداری و بصری و رنگین سرای عالم تفرقه، کلید دروازه هوشربای وحدت را ارزانی بیننده با بصیرت خود داشته و او را سبک و آزاد می سازد که توان **عروج و تدلی** به عوالم قرب و خلوت سرای حضرت معشوق را افزایش می دهد! توجه حیرت افزا به وحدت درونی و ذاتی، و تلاش ابداعی و رهاننده در جهت یکدست و یکپارچه کردن همه جلوه های تابلو و یا مرععی ویژه، آلفاء کننده احساس نوازشگرانه یگانگی - به معنای یکی بودن و یکی شدن - را شکوفا ساخته و جالب اینکه: اشتیاقی هستی سوز، استسلامی بشکوه و استهلاکی نوازشگر و هستی محور را در همه جلوه ها بیدار و فعال می سازد.

رسیدن به این مایه از بینش و کنش ابداعی و خلاقانه، بیننده موحد را از شک و تردید، احساس

تنهائی، رهائی و بیریشگی و بی‌متکائی و... رهانیده و از یقینی محکم و شفاف، ارجی مینوی، اتکال و اتکائی اطمینان‌بخش، احساس ریشه‌داری بی‌عمیق و غروربار و عزت‌افزای و تقدسی زیبا و شوکتبار پر می‌سازد.

این ویژگی که در مرقعات متوع حضرت عطار (ره) حضوری تردید‌نابردار دارد، در آئینه‌های عروج به زیباترین وجه و نیرومندترین شکل جولان و خودنمایی می‌کند.

نگرشی متأملانه و بینش محور در هر یک از آئینه‌های عروج، با همه رنگینی و تباین‌صوری، فضا و احساسی را برپیننده حاکم می‌سازد که در یک آن، همه چیز را جوشیده و بالاخریده از یک واقعیت (= یک تابلو)، متوجه و متکی به یک واقعیت و تمایل و مشتاق یک واقعیت و یک امر یافته و در نهایت، یکرنگ و یک‌جهت می‌یابد!

### بیست و پنجم - لایه نمایی

عطار (ره)، در آئینه‌های عروج بر آن بوده است تا نمادی از کلیت فضای وجودی به دست داده و همین فضای کلی را در «شخص تابلو» دیداری سازد.

این ترفند، در آنجا که عطار می‌خواهد امکان عروج به مراتب برتر وجود را القاء نماید، به گونه‌ئی است که: هر کمند، با نقشینه‌های ویژه حروفی و اشکال متنوعی که به خود گرفته، گزارشها و القاء ویژه‌ئی که دارند، عیناً از کمند دیگری ممتاز و جدا می‌شود.

تکرار و یا بسط طولی، عرضی و همه‌جهتی این شگرد، از یکطرف باعث می‌شود تا نظر و نگاه از دام بی‌حرکی، سستی و گونه‌ئی از تبلی و ثبات رهیده و خود «نماد امکان دیدار عوالم و آثار عوالم برتر» قرار گیرد؛ و از دیگر طرف ذهن و سایر قوای دریافتی از حبس احکام و آثار یکنواخت دنیای معهود - هر مرتبه‌ای که هست - رهائی یافته، امکان پرواز به عوالم برتر را باور نموده و در نهایت به تجربه‌هایی عیانی از آن عوالم مجهز شود؛

روشن است که اینگونه برخورد کردن در سرشت نمادین خویش تأکید موقتی بودن، گذرا بودن و ناپایدار بودن عالم شهادت و مادیت را همراه داشته و از نظر وجودی، مستقل و مقوم بودن موجودات و کثرات عالم را به حضرت دوست القاء می‌نماید.

به هر حال، تا آنجا که من بی‌مایه دریافته است برخی از آئینه‌های عروج، به نحوی کاملاً رندانه

و رازورانه، گاهی به نمایش «آسمانهای مختلفی» پرداخته‌اند که سالکِ مخلص می‌تواند در سیر عروجی خود به مشاهده آنها پردازد؛ چرا که عروج واقعی را از سیر این مراتب گزیری نیست؛ گاهی به نمایش لایه‌های وجودی - از مرتبه طبع و یا نفس تا سر - پرداخته و می‌کوشد تا لایه‌های متنوع وجود را به یاد آورد؛ و گاهی هم، مراتب هستی را به نمادپردازی می‌نشیند و به عنوان نماد باورهای عقیدتی، ارزشی و عاطفی انسان مسلمان بشمار آورد! به گونه‌ئی که هر کمند حضور و تشخیصی مستقلانه و قائم به ذات داشته و از طریق اشکال و صور دیداری ویژه خویش نورانیت، تقدس، ریتم، جمال و جلال ویژه‌ئی را تداعی و تبلور می‌بخشد. چرا که این کمندها - به عنوان لایه‌ها و مراتب دیداری اثر - خود نماد مراتب حقایق علوی این موجود امکانی بوده و تناظرهای زیبا و پرجاذبه هر کدام، سمبل تناظرهای مراتب قدسی آنها می‌باشند!

شاید یکی از وجوه این نحوه برخورد با اسماء الهی آن باشد که در هستی‌شناسی عرفانی، عارفِ واصل به نوعی از وحدت دست می‌یابد که در آن مرتبه ذات حضرت حق را با نام مقدس او - به اعتبار ویژه‌ئی - یکی یافته و این وحدت شخصی ذاتی را، اصل همه نگرشهای خویشتن قرار می‌دهد؛ لذا، آنگاه که بر آنست تا به این دریافت خویشتن جلوه‌ای دیداری بخشد، قالب و شکل حروف و کلمات را به گونه‌ئی طراحی می‌کند که: توجه و تأمل بر آن، هم معرفت به مسمی را تا حدودی ضمانت، روشن و تشدید می‌نماید و هم خود فرم نماد آن وحدت ذاتی تلقی و اعتبار شود.

به هر حال، این دسته از تابلوها، معمولاً با یک تابلوی مرکزی که از خط کوفی بنائی شکل گرفته است آغاز می‌شود و در دو جهت عمودی توسط تابلوهائی مستقل و متنوع، اوج و عمق پیدا کرده و «شکل»<sup>(۱)</sup> می‌شوند!

تعداد تابلوهای بالا و پائین تابلوی مرکزی اختلاف داشته و به ذهن و پیام مرحوم آخوند (ره) ارتباط دارد؛ آنجا که تابلوی مرکزی را «عالم ارواح و عقول مجرده»، آسمان چهارم و یا مرتبه روح

---

۱ - این اصطلاح موسیقائی (= شکل شدن، شکل کردن و...) را بدین واسطه مورد استفاده قرار دادیم که واقعاً پرداخت و اجرای این دسته از کارها، تابلو را به راکمی بشکوه و نوازشگر بدل ساخته، از جنبش و ریتمی برخوردار می‌دارد که واقعاً به پارچه و یا قطعه‌ای از موسیقی با فراز و نشیب‌هائی دلنشین و آرامش دهنده بیشتر شباهت دارد تا به تابلوئی از خوشنویسی!

بگیریم، تابلوهای دیگر نماد عوالمی است که باید مورد کشف و یا شهود و... قرار گیرند! و هر گاه، تابلوی مرکزی را عالم و حضرتی دیگر، تابلوهای بالا و پائین نماد سایر موارد و مراتب می باشند!

آنجا که مرکز تابلو را «شهادتین و یا تصلیه» شکل می دهد و کمندهای بعدی حالتی دورانی را پیدا می کنند؛ تابلو، خود را به نمادی بدل میدارد که هم وابستگی و فقر ذاتی موجودات به «مقام احدیت و یا واحدیت» (= حق محض و یا اسم اعظم او) را تداعی می کند و هم حرکت همیشگی عوالم کثرت و تفرقه را به مبدأ و معاد آنها! و طرفه اینکه: گاهی مرحوم عطار در آئینه‌های از آئینه‌های عروج، با حفظ همین نحوه و ویژه از پرداخت، تابلوهای بالائی و پائینی را نماد جلوه‌های متنوع مثلاً یک عالم و یا یک مرتبه قرار داده، به انکشافِ عرضی همان عالم کمک می‌رساند! بررسی این جنبه از کارها امری کاملاً ویژه می‌باشد که ما به اشارتی موجز و نارسا بسنده کردیم.

### بیست و ششم - بیدارگری استعلائی

تا آنجا که من بنده متوجه تعداد قابل توجهی از آئینه‌های عروج - چه قبل از انقلاب و چه پس از آن - شده‌ام، این واقعیت برایم مسجل شده است که هر کدام از این تابلوها محل تلاقی حکمت و خرد و ایمان و عرفان با عاطفه ابداعی بوده و می‌تواند نماینده نظامی باشد که مؤلفه‌های وجودیش را همانها تشکیل می‌دهند.

این باور وقتی قوت و استحکامی بیشتر پیدا می‌کند که متوجه باشیم هر کدام از این تابلوها مزین به چندین آیه از «آیات کلیدی» قرآن مجید و مبین «معارف و حکم بنیادی» دین مقدس اسلام و زمینه‌های پا گرفته از آن و بالیده در سایه سار مقدس آن مانند حکمت، اخلاق، عرفان و... می‌باشد که لباسی بس فاخر، شکوهمند، دلکش، پرجاذبه و مطهر پوشیده‌اند!

کشش و جاذبه صوری و زیباشناختی این جلوه‌ها، که از هر جانب نگاه بیننده را احاطه کرده و بر وی «دلبرانه» می‌شورند از یکطرف؛ و جوشش زلال، درخشان، قدسی، نوازشگر، رهایی آموز، تعالی خوان و تقرب بخش معنایی آنها معارف از طرف دیگر، بیننده فهمیم را از نوعی بیداری لذتجوش برخوردار و به نوعی ویژه از اشتیاق فراروی - تا رسیدن به مقصد صدق و جوار حضرت معشوق - مجهز می‌دارد که اینکار، هر گز و به هیچوجه از غیر آئینه‌های عروج، با اینهمه قوت بر نتواند آمد؛ مگر آنکه خدای را اراده و فرمان دیگر بوده و آن تابلوی دیگر، مجلای واقعی و مجسم

«جذبة من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین» قرار گرفته باشد.

باید افزود که این بیدارگری را ژرفا و دامنه بسیار وسیع بوده، هم گستره عاطفه را جهشی استعلائی می آموزاند؛ هم ژرفا و بلندای اشراق را مدد رسانیده و قوت می بخشد؛ هم خرد را پالوده ساخته و قوت پرواز می بخشد و هم به ساحت‌های عبادی، ارزشی و... درخشش، طراوت و طهارت می بخشد.

به هر حال، آئینه‌های عروج به دلیل جنبش و جوشش ذاتی و درونی خود، روح تعالی و حیاتی هنرمندانه را تا ژرفای وجود آدمی رسوخ داده، لحظه لحظه عمر را به جهش و بالشی رهاننده و استعلائی مجهز نموده و به عنوان «مذکری» که بیننده زبان او را زبان عاطفه و احساس، زبان بینش، خرد، معرفت، ذوق و عمل و آرمان خود می شمارد به او القاء میدارند که «تو» در هر کجا که باشی، در چنبر آثار جلال و جمال حضرت معشوق قرار داشته، آگاهانه و یا ناآگاهانه «به او» مشغول و یا در جستجوی آثار، فیوضات و جلوه‌های دلنواز اویی!

### بیست و هفتم - پیوند یکتاسازانه

آنچه در بیش از نود درصد از کارهای مرحوم عطار روشن و بی‌نیاز از استدلال می‌باشد اینست که اولاً میان هنر و تلاشهای ابداعی، عقلانی، عرفانی، و حیانی و ارزشی پیوندی مبارک ایجاد کرده و با قدرت و موفقیت هم از عهده چنین امری برآمده است؛ جلوه‌های بشکوه این موفقیت بیش از هر جای دیگری در آئینه‌های عروج خودنمایی می‌کنند! آنهم تا بدان مایه و پایه از کمال و موفقیت که از یکطرف نه تنها «تقلید» را صعب و مستصعب می‌سازد که به شدت زشت، زنده و کریه می‌سازد؛ و از طرف دیگر، تشخیص محوریت اجرائی هنرمند را - از نظر هدف و پیام - برای مخاطب به شدت مشکل ساخته و در وادی حیرتش سرگردان میدارد؛ زیرا در این تابلوها، این پیوند از چنان استحکام، استیلا، حضور، قدرت، توازن و زیبایی بی‌برخوردار شده است که بیننده نمی‌داند عطار (ره) در عمل سر دایر کردن نمایشگاهی از زیبایی‌های متنوع، سیال، جوشنده، ریتمیک، سکرآور، نوازشبار، زنده و پر جنب و جوش را داشته است؟! یا سر تحکیم باورهای دینی، ارزشهای اخلاقی، دریافت‌های اشراقی و... را؟! و ثانیاً این تابلوها (آئینه‌های عروج) با خط‌های متنوع، با جلوه‌های گوناگون و هوشربایی از زیبایی، با تناظرهای مختلف نمکین، با پیام‌های متعدد و

متنوع معنوی و استعلائی و عناصر بسیار متکثر دیداری - اشراقی و با همه تفاوت‌های صوری و معنویشان چنان با استادی به یکدیگر نزدیک ساخته شده، پیوند یافته، انس و الفت پیدا کرده و بالاخره یگانه شده‌اند که بیننده در وهله اول به واسطه هجوم خرد کننده آثار جلالی - جمالی آنها، هرگز نمی‌تواند خود را از میدان وحدت شخصی تابلو کنار کشیده و متوجه نمودهای متکثر درونی آن سازد!

هماهنگی کش و قوسها، هم‌سوئی حروف، مهربانی انعطاف‌پذیر کلمات، توازن شکوهار خطها، نورانیت و تقدس کلام حضرت معشوق، فضای روحانی تابلو، طهارت بالنده طرحها و نقش‌ها و... وحدتی را به نمایش نهاده‌اند که نگاه را تسخیر می‌کند؛ دل را آرامش می‌بخشد؛ جان را معطر میدارد؛ عاطفه را تصفیه می‌کند و نگاه را به گلزاری مقدس و رنگین بدل می‌دارد! وحدتی که همه در پرتو حضور و ظهورش هستی یافته، شوکت حاصل کرده، زیبایی و ظرافت پیدا کرده و از جذب، جنبش و ضریب درونی و دنواز برخوردار شده‌اند!

آیا این نحوه پرداخت و اجراء در کلیت خویش، خود نماد کثرت در وحدت نتواند بود؟! آیا تداعی کننده روحیه همدلی، همگامی، پیوند و محبت همه انسان‌ها، با وجود داشتن سلیقه‌های مختلف، زبانهای گوناگون و... در یک فضای روحانی و ربانی نمی‌باشد؟! آیا نیروی توانبخش مهربانی، نزاهت و شفافیت اخلاص، جلال و شوکت اتحاد و منطبق و روحیه استسلامی معیندار را منعکس نمی‌دارد؟!

من بی‌مایه را باور بر اینست که اوج هنر و اثر هنری فقط زمانی ظهور و تشخیص استیلاگرانه (=دلریا)، مقدس و هوشربای خود را پدیدار و اعلام می‌دارد که چونان حقیقت جمعی هنرمند، وجود جامع جمعی خود را در وحدتی تجزیه‌ناپذیر برای مخاطب نمایانده، قبولانیده و انفراد ویژه خویش را در حافظه هنری مسجل سازد! کاری که من نادیده دنیا، در آئینه‌های عروج مشاهده کرده‌ام. دوست میدارم - و چه مشتاقانه دوست میدارم - تا مخالف هوشیار و باریک‌بین این باور، مرا در تشخیص و تصحیح اشتباهم، از طریق تشخیص محوریت اجرائی مرحوم عطار منت گذارد.

### بیست و هشتم - اندازی شکرین

به گمان من، آئینه‌های عروج تعریف‌ناپذیر بوده و جز اینکه آنها را هنر الهی دیدن، الهی یافتن و الهی پرداختن به عالم و جلوه برین او (انسان) عنوان نمائیم، تعبیر دیگری را نمی‌توان بر آنها تحمیل

نمود. زیرا همانگونه که قبلاً هم اشارتهائی رفت، آئینه‌های عروج تنها خطاطی و زیانگاری نیست، چه اینکار را می‌توانست حضرت عطار (ره) طی ارائه‌ی مرعی - بجای هر تابلو - که متضمن خوشنویسی‌های همان یک تابلو بود، به انجام رساند، بلکه از دیدگاهی ویژه، تقلید تحسین‌انگیزی است از آفرینش مبدع حقیقی - آنهم به عنوان خلیفه و جانشین او - و از دیدگاهی دیگر، نمادپردازی بی‌ست بشکوه برای القاء و تبادل خلقتِ زیبای خالق متعال و فراخوانی‌ی شورانگیز و پرجاذبه‌ئی است برای دیدار او و جلوه‌ها و آفریده‌های زیبایش در عوالم مختلف. و این یعنی دادن روح و بخشیدن پویائی و جهش عاطفی به آنها، تا بتوانند به جای هنرمند نفس کشند؛ فریاد زند؛ گرمی دهند؛ نشاط بخشند؛ نوازش کنند و با خود به آنجا کشانند که شایسته کشیدن است.

در واقع به همین دلیل است که آثارش مرزهای زمینی و ربانی را پشت سر نهاده و چونان فرشتگانی مرزنشاس، از شاخسار دل‌های پاک و عاطفه‌های منزه سر بر آورده، ترنم عاشقانه عطار را به گوش جهانیان می‌رسانند؛ ترنمی که آشیان مقدسش به تعبیری «لوح محفوظ» و به عبارتی «قلب تقی تقی حضرت ختمی مرتبت (ص)» بوده است.

یقیناً آثاری با این مایه، نه تنها گنجینه‌ای ارزشمند و ارزشجوش برای تاریخ کنونی و ملت هستی از دست داده‌ی ما؛ نه تنها پشتوانه‌ی بیدیل برای حیات هنری دوران و تاریخ خوشنویسی ما؛ نه تنها سرمایه‌ای عزت‌بار و غرور آفرین برای هویت ملی ما؛ و نه تنها یکی از مصادیق دیداری چشمه‌ساران حیات معنوی ما می‌باشند! که خود پیامی بشکوه، بلیغ، رسا و استقبال شونده در مورد همه آنچه گفته آمد و ابلاغی زیبا - بسیار زیبا و پرجاذبه - از حقایق ربانی و زیبایی‌های برین عوالم برتر وجودی می‌باشند.

روشن و طبیعی است که نه تنها بی‌مهری و بی‌توجهی، که مشتاقانه و هنرمندانه دل بدانها، ندادن و چشم سر و سر را در جریان نوازش روح بخش آنها نسپردن و در زلال مقدس و مطهر آنها تطهیر نکردن چیزی جز محروم ساختن جان نیازمند خود از گنجینه و سرمایه‌ای چنان بیدیل؛ دور ساختن کام عطشناک خویش از چشمه‌سارانی چونان گوارا و حیات‌بخش و عمیق‌تر و تاریک‌تر ساختن شکاف میان خود و خاستگاه‌های معنویت و تجلیگاه‌های زیبایی و پرورش‌دهنده‌های ینش و اشراق و الهام و ذوق و احساس ابداعی و در نهایت به تعفن نزدیک ساختن خویش نتواند بود!

## در بهشت

این بخش - که در واقع گونه ویژه‌ئی از گلگشت دادن خواننده این رساله می‌باشد - به چند علت خود را وارد و جیزه حاضر نموده است:

در قدم اول بدان علت که تائی چند از کارهای مرحوم عطار (ره) را به حوزه نگرش و دیدار می‌کشاند؛ هر چند که در حدی بسیار ابتدائی و ناقص. زیرا که اگر نظر متوجه کلیت آثار مرحوم آخوند (ره) باشد، آنچه در اینجا دیداری می‌شوند، در واقع - و متأسفانه - نوعی توهین به هنرمندی چون او جلوه می‌کند! و این بدان خاطر است که در اقلیم هنرنمائی حضرت آخوند برخی از کارها کاملاً صریح، روشن و بدون ابهام می‌نمایند؛ متنها کشش حیرت‌بار زیبایی دیداری، و عظمت بشکوه پیام و بار معنائی و تعهدی که اثر به تماشاگر خویش منتقل میدارد آنقدر زیاد می‌باشد که بیننده در وهله اول متوجه آن سادگی و صراحت کار نمی‌شود! و این یکی از ویژگیهای جوهری هنر ناب می‌باشد.

برخی از آثار، با همه قوت و قدرت اعتراض نامه‌ای را تداعی می‌کنند که در برابر نظام عقیدتی و یا ارزشی هنرمند پدیدار شده است! و لذا به گونه‌ئی سخت هنرمندانه و هوشربا، نوعی عصیان، اعتراض و خشونت انقلابی را القاء می‌نمایند!

قسمتی از تابلوها، اعتراف نامه‌های عزت‌بخش، شکوه آور و جلال‌تباری‌اند که در پس پرده الفاظ - که زیبایی دیداری خود را بر تماشاگر تحمیل می‌کنند - مصادیق و حقایق بسیار متعالی و قدسی را نمودار و مسجل ساخته و «نفس باور» هنرمند را بگونه‌ئی جادویی ملموس و معین میدارند. برخی از کارها، ناب‌ترین و ظریفترین باورها و احساسات دینی - عرفانی را زبان بخشیده و



صفحه را به میدانی از ابلاغها، فریادها، زمزمه‌ها و ترنم‌های دلپذیر بدل می‌سازند؛ آنهم به گونه‌ئی که بیننده بخرد بینشور هر گز نمی‌تواند از حوزه جاذبه آنها فرار کرده و در سایه‌سار «زیبائی محض خوشنویسی» آرام گیرد.

برخی از هنرنمائیهای مرحوم عطار (ره)، با همه صراحتِ ظاهری از چنان پیام رازورانه و شورانگیزی برخوردارند که جز با رسوخ در عمق باورها، دریافت‌ها و مشاهدات باطنی، به دریافت کامل اثر نائل نمی‌تواند شد؛ چرا که در این دسته از آثار معنویت زیبایی، چنان خود را با محتوای اثر هماهنگ ساخته است که جز با دیده سرنمیتوان تمامت او را در آئینه دیدار مشاهده نمود.

برخی از تابلوهای عطار (ره)، در عین جلوه‌گری‌های چشم‌نواز، انگیزاننده دردی جانسوز و التهایی تعیین‌کننده می‌باشند؛ دردی که جان انسان تعالی جوی و طهارت‌طلب را از خدر طبیعت حیوانی و نگرشها و گرایشهای حیوانوار رهائی آموخته و به اقلیم نگرشها و کنشهای بی‌آلایش قدسی می‌کشاند؛

برخی از تابلوهای مرحوم آخوند (ره) بیدارکننده حیرتی عظیم می‌باشند؛ چرا که انسان را به اقلیم رازهای متبلوری می‌کشاند که نور زیبایی و جلالشان نمی‌گذارد تا حتی چشم همه زیبایی برونی آنها را دریابد! هم بدانسان که برخی از کارها بیدارکننده و نمایشگر هیبت و شکوهی بیمانند بوده و تماشاگر را کاملاً مقهور و مسحور آن می‌سازند.

دسته از کارهای مرحوم آخوند (ره)، بگونه حیرت‌انگیزی نوازشگر و سکینه‌دهنده بوده، شورش و التهاب باطنی را به آرامشی دلنواز بدل می‌کنند؛ برعکس برخی از تابلوها که فراکشنده و فرابرنده بوده، انسان را از موضع مادی - غریزی و لاجرم محدود، خنک و بی‌جاذبه آن‌کنده و تا ملکوت اشیاء و اشخاص کشیده و بالا می‌برند.

برخی از تابلوها، چه از طریق زیبایی دیداری و چه از طریق پیامهای هوشربای خویش که با گونه ویژه‌ئی از معنویت زیبایی همراهی می‌شوند، شکوه و جلال هستی را در جلوه‌های مختلف و متنوع به نمایش می‌گذارند؛ درست به همان گونه که برخی دیگر از تابلوهای مرحوم آخوند (ره)، نماد زیبایی‌های معنوی بوده و مسئولیت‌القاء و یا دیداری کردن آنها را بدوش گرفته و همچون نمادی قدس‌نشان، عاطفه‌های تربیت شده را متوجه آن ظرافتها و جذبه‌های ویژه‌ئی میدارند که در ورای زیبایی محسوس جلوه‌گر می‌باشند؛

برخی از آثار وی، نوعی احساس تعظیم و بزرگداشت و ستایش بیننده را بر می‌انگیزند؛ هم بدانگونه که عده دیگری، نوع ویژه‌ئی از سبک روحی و نشاطی و صف‌ناپذیر را ایجاد کرده و بیننده را از پویائی و حرکتی هوشربا برخوردار می‌سازند؛ و گونه‌ها و گونه‌های دیگر...! پس آنچه از برهان بی‌نیاز می‌نماید اینست که: آثار ارائه شده در این بخش از ویژگی یاد شده برخوردار بوده و هرگز سر آن ندارند تا خود را به عنوان شناسنامه مرحوم آخوند (ره) قالب نمایند!

و اما سایر عللی که باعث شد تا این بخش خود را بر این رساله تحمیل نماید به اختصار - و بسیار به اختصار - از این قرار توانند بود:

\* آنکه راز تکرار - و اگر خواستی بگو: موسیقی ریتمیک و دیداری شده - برخی از کارهای او شناسائی شوند.

\* آنکه گوشه‌ئی از اسرار موقفیت کم نظیر او در حوزه هنر خوشنویسی - که به عقیده من تبه روزگار چیزی جز رویکردن به زمینه‌های عمیق فطری، قدسی و عمیقاً زیبا و پرجاذبه نتواند بود - نمودار گردند!

\* آنکه موقع شناسی متأملانه او در زمینه‌های اعتقادی، سیاسی و اجتماعی دیداری شده و موضع گیریهای آگاهانه وی درین حوزه نمودار گردند.

\* آنکه برخورد فعالانه و متعهدانه او در رابطه با نیازهای اساسی، تنش‌های بنیادی و آرمانهای والای انسانی و... مشاهده شوند.

\* آنکه ژرف‌اندیشی همه جانبه و نیز اشتیاق فعال و پویای او به نگرشها و گرایشهای ژرف، کمال‌بخش، معیندار و قدسی مورد توجه قرار گیرند.

\* آنکه برخورد زیانمانا، کاوشگرانه، مبتکرانه، بیدارگرانه و انگیزاننده او در رابطه با نظام عقیدتی و ارزشی مورد نظرش شناسائی گردد.

\* آنکه به گوشه‌ای از آرمانها و پیام‌های او - که در اغلب موارد همه هنر و خلاقیتش را به خدمت گرفته است - آشنائی حاصل آید؛

با همه اینها، همانگونه که قبلاً نیز متذکر شدیم اینکار در سطحی محدود - و بسیار محدود - انجام گرفته، تا آنجا که شاید بیش از یک صدم از کارهای او را - که اغلب از سادگی و بی‌پیرایگی چشم‌گیری برخوردار می‌باشند - بخود اختصاص نداده باشد.

کلام خود را در این باره با تأکید و تکرار مجدد این نکته پایان می‌برم که: در نمونه‌های ارائه شده در این بخش ویژه - و تحمیلی - بیشتر نظر ما متوجه جنبه‌ها و مقوله‌های معنایی و محتوایی بوده است تا ظرافت‌ها و زیبایی‌های خوشنویسی؛ لذا، آنیکه می‌خواهد به جوهر هنر مرحوم آخوند (ره) از جنبه زیبایی محض دست یابد، باید به آثار متنوع «هنر نمایانه» او - که بیشتر در جلوه تابلوهای بزرگ و یا مرقعات وزین و کتیبه‌های به یادماندنی او جلوه گر شده‌اند - مراجعه نمایند تا به تابلوچه‌هایی که برای ارائه اهدافی ویژه ارائه کرده است.

### گوشه‌ای از نظام عقیدتی

از آنجا که به این بخش از نمودارسازیهای عطار (قدس سره) پیچیدن کاری تکراری می‌نماید، نخواهیم پیچید؛ زیرا که بررسی کارهای وی - در بخشهای مختلف این رساله - از یکطرف؛ شهرت بیبدیل او به ایمان و اخلاص الهی و نمودار گردیدن اصول باورهای ربانی و قرآنی در اکثریت مطلق زمینه‌های کاری و هنرنمایش از دیگر طرف ما را از پرداختن بدان مهم بی‌نیاز می‌سازد؛ لذا اگر به دو سه مورد ویژه از زمینه‌های ناب عقیدتی آن مرحوم توجهی مبذول خواهد شد، هدف نه ارتباط مستقیم با خود نظام و اصول و ارکان آن بما هو نظام بوده، بلکه بیشتر در نحوه برخورد و ارتباط او میان نظام عقیدتی و راز و رمزهای خوشنویسی - که بیشتر جنبه باطنی داشته و به معنویت زیبایی نظر داشته - می‌باشد؛ به طور مثال، وقتی مرحوم عطار (ره) در مرقع «نمونه خط» این جمله از کلام الهی را مورد توجه و کار خویش قرار می‌دهد که: «اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»؛ بر آنست تا بیننده را عملاً در برابر عظمت نوازشگر آستانی قرار دهد که با همه آشنائی با نمونه‌های مشابهش، هر چه بیشتر تلاش می‌ورزد تا بدیلش را فریاد آورد، بیشتر متوجه بیبدیلیش می‌شود؛ چرا که مرحوم عطار (ره) - در این تابلو که با کوفی مورق تحریر شده - بر آن بوده است تا با ایجاد نوعی فضای آشنا، ریتمیک، متوازن، درهم تنیده و در عین گشادگی و روشنی، مبهم و کشاننده زایرنگاه، به بیننده القاء کرده باشد که: در آنجا که توئی، بیخود به فکر فهمیدن و به تصور در آوردن عرش پروردگار عالمیان باش، چرا که - آنجا که توئی - هر چه بیشترش بجوئی کمترش می‌یابی؛

در واقع مرحوم آخوند (ره)، با رویکردن به این نحوه ویژه از پرداخت به بیننده خود القاء کرده

است که با رهیدن از خویش و رویکردن به حضرت معشوق است که امکان گونه ویژه‌ئی از مکاشفه و اشراقی زیبا و هوشربا در رابطه با فهم آن کلام میسر تواند شد. مرحوم عطار (ره)، در صفحه ۲۶ همین اثر (نمونه خط) همین کلام را با خطی ثلث آنچنان دیداری و روشن ساخته است که جان را طراوت و نشاطی ربانی می‌بخشد؛ چرا که اغلب، بیننده زیبادوست به این گمان می‌افتد که: در کنار دریافت دیداری پیام، از دریافت حقیقت آن نیز برخوردار گردیده است!

مرحوم آخوند (ره)، رقیمة مبارکه: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را در شمایل کوفی قفل با تزئینات ویژه، توازنها و ظرافتهایی بسیار چشم‌نواز دیداری ساخته است تا دیربایی و مشکل فهم جانمایه کلام را با جلوه دیداری و ظرف مکتوب آن همراه ساخته، پرده از روی دلارای باوری بردارد که رسیدن بدان قره العین سالکان طریق عشق و عاشقان کوی یخودی می‌باشد.

اهل سلوک و کاشفان رموز توحید - از دیرباز - متوجه صعوبت درک حقیقت این کلام لطیف و رسیدن به مرتبت عینی این مقام شریف بوده و به نیکی دریافته‌اند که تا فرد مراحل کمال توحید افعالی را سپری نکرده و به شهود تام توحید افعالی دست نیافته باشد، درک احکام و روابط بسیار پیچیده و درهم این باور ناممکن می‌باشد.

اینکه مرحوم عطار (ره)، ظریف‌ترین و عمیق‌ترین باورهای اعتقادی خود را در شمایل اینگونه از کارهای زیبا، ظریف و پیچیده ارائه می‌کند، بر آنست تا میان شکل و محتوا، هم از نظر بار معنایی تناظری پدید آورده باشد و هم از نظر زیبایی دیداری و معنوی.

همین روش را ایشان در ارائه باور متین و تردید ناپردار: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» را با خط مشبک ارائه کرده است منتها به این شکل که: قسمت بالائی «لام» در کلمه «كُلُّ»، «ل و ک» در «هَالِكٌ»، «الف و هر کدام از دسته‌های لا» در «إِلَّا» و پهلوهای بالائی «شین» را درشت و همراه با طرحهای درونی نمودار ساخته است تا آنچه بالائی و مشار به بالا و حقایق والای وجودی ست روشن، محکم، قوی و مجلل نمودار گردند؛ ولی قسمت‌های پائینی را باریک و ظریف ارائه داده است تا سستی، شکنندگی - فناپذیری - و ناتوانی ذاتی پایه «نمودی» ممکنات را در عالم، عیناً دیداری ساخته باشد؛ حال، اگر همین روش را در زمینه کلمه مبارکه «وَجْهَهُ» ادامه داده است، در واقع خواسته است تا آئینه اوهام ما شده و باور و هم‌آلود ما را نسبت به ظهور و حضور حضرت دوست دیداری سازد. لازم به تذکر می‌نماید که این تابلو، در کنار به نمایش نهادن باور و عقیده

مرحوم عطار، یکی از پیام‌های بسیار ارجمند او را نیز به نمایش نهاده است. حال که سخن از باور هیئت‌بار حضرت عطار (ره) به میان است بد نیست به اثر دیگری از او توجه نمائیم که هم او را از اتهام باورمندی به نابودی صرف و فناپذیری مطلق عامیانه بیرون می‌آورد و هم باورمندی او را به فردائی تخلف‌نابردار و سرشار از والائی نشان می‌دهد.

مرحوم عطار (ره)، کریمه مبارکه «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ يَوْمَ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّكَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» با کوفی معقد، ولی بسیار زیبا، چشم‌نواز و پرظرافت ارائه کرده است، تا جلوه دیداری و ظرف مکتوب اثر بارزناکی، شکوه و جلال آنروز هماهنگی داشته و ضمناً همه اینها را القاء نماید.

لازم به یادآور است که آن مرحوم همین کریمه را در مرقع «گنجینه خطوط» به خط بسیار بشکوه قفل ارائه کرده و در زیر، بصورت «محقق» آنرا جلی نموده است. متها از آنجا که ما پیرامون این شکر از کارهای آن مرحوم در مقاله «برگی از باغ» - که ضمیمه این رساله می‌باشد - عریضی تقدیم کرده‌ایم، از بحث بیشتر خودداری می‌نمائیم. اما اینکه چرا مرحوم عطار، معمولاً در ارائه تابلوهای خود از چند گونه خط بهره گرفته و گاه، حتی یک مطلب را به دو و یا بیشتر از دو نوع خط ارائه میدارد؟! به قول یکی از هنرشناسان: «کمتر اتفاق می‌افتد که در طرحی یا نقشی، فقط یک نوع خط به کار رود. هنرمند بسته به تنوع و هماهنگی اثرش ممکن است از دو یا چند نوع خط استفاده کند و درست مانند تم‌های گوناگونی که در یک قطعه هماهنگ موسیقی به کار برده می‌شود، چند نوع خط را بهم پیامیزد»<sup>(۱)</sup>

برخورد متأملانه با اینگونه از کارها مؤید آنست که تشابه و توازن هندسی و ابداعی ایندسته از تابلوها تا بدان پایه از کمال و شکوه می‌رسد که گاهی در درون این نقش‌های درهم خزیده ساکن، گونه ویژه‌یی از حرکت و جنبش دلفریب به مشاهده میرسد؛ «... متانت، ظرافت، اعتدال اندامی حروف، باز و بستگی، کوتاهی و بلندی، زیبایی و نزاکت شکل حروف، کلمات و... قوس و دایره‌های چشم‌نواز، کشیدگی‌های معتدل، نظم و ترتیب دلپذیر، قرینه‌سازی موزون، لطف مجاورت حروف و کلمات در کنار یکدیگر و... آنرا مانند شعری دلکش و قطعه‌ای موسیقی به اوج زیبایی رسانده و از حد‌اعلای سرزندگی و شادابی برخوردار ساخته است؛ چندانکه گویی حروف و کلمات در حال رقصی لطیف و موزون در حال خرامیدن هستند، دست در دست

یکدیگر و گاه دست در آغوش هم.<sup>(۱)</sup>

یکی از باورهای دلفریبی که مرحوم عطار (ره) بر نمودار ساختن آن بسیار دلبسته می نماید جمله مبارکه «لا إله إلا الله وحده لا شريك له» می باشد؛ این جمله در هنرنمایی های آن مرحوم بسیار تکرار گردیده و راز تکرارش را - به ویژه در طرحهای متنوع کوفی و معقلی و بنائی - در این می یابیم که: اولاً بر آن بوده است تا القاء و ابلاغ نماید که در و دیوار، این واقعیت را با زبان هستی خود فریاد کرده و عیناً به نمایش می گذارند؛ هر چند که نور این حقیقت به واسطه شدت ظهور و روشنی و صراحت خود، از منظر دریافته غایب بوده و پیچیده در نمودهای دیگر می نماید! این هنرمند، همین مورد را در صفحه ۱۳ نمونه خط با کوفی مشکول ارائه کرده است که تناظرهای پرجاذبه اش دیده را نوازش کرده و دل را نور ایقان می بخشد.

عرایض خود را در این زمینه ویژه با شرح تابلوئی بیایان می بریم که مرحوم آخوند (ره) همت خویش را صرف دیداری ساختن باوری ساخته است که در کلام الهی، آیه های ۳۶ و ۳۷ سوره جاثیه را بخود اختصاص داده است.

این اثر که نمایشگر باور و پیامی بسیار والا و جلالتبار می باشد، از توازنی بشکوه و مجلل و ریتمی نوازشگر برخوردار بوده، ظاهر پر جنبش و نشاطبار اثر، آئینه جنبش، شور و نشاط باورمند بدان باور گردیده است. چرا که در این تابلو، به گونه ای بسیار روشن، رابطه و انعکاس جنبش و نشاط افتخار آلود باطنی هنرمند با جنبش و نشاط ظاهر اثر نمایان می باشد؛ و این مؤید آن تواند بود که عطار خود را در مقام «حمد» بعد از مشاهده ربوبیت حضرت حق، در موطن یاد شده در آیات فوق، عملاً و عیناً به نمایش نهاده است تا به ما القاء دارد که: قرار گرفتن در این مقام چه قدر عزیز است! چه قدر نشاطبار است! و چه قدر افتخار آفرین و جلالتبار است!

باید یاد آور شد که رسیدن به این مرحله از بینش، متضمن رسیدن به شهود مراتب کمال توحید بوده و نیز، دیداری کردن نوازشگرانه اش در تابلوئی آنهمه بشکوه و زیبا و متناظر - با خط تویق - متضمن رسیدن به کمال نوع دوستی می باشد.

و اینک نمودار چند باور بسیار عمیق، والا، الترام انگیز، راهنمون و سرنوشت ساز.

## گوشه‌ای از پیام‌ها

اگر حجم این رساله و به ویژه کمیت نمودارهای ارائه شده آنرا مورد تأمل قرار دهیم باید اذعان نمائیم که ما در بخش مربوط به پیام‌های مرحوم آخوند، بیشترین نمودارها را مورد توجه و ارائه قرار داده‌ایم؛ هر چند که اگر حجم کارهای آن مرحوم را مد نظر قرار دهیم مسئله به عکس خواهد بود. به هر حال، به خلاف ارائه‌ی بیشترین حد نمودارها، کمترین حرفها و تحلیل‌ها پیرامون مواد ارائه شده - که برخی بسیار بحث‌انگیز هم می‌نماید - ابراز گردیده است؛ و این بدان علت بوده است که باورمندیم: ما، اولاً به عنوان انسان تعالیجوی، ثانیاً به عنوان مسلمانی که می‌خواهد نگرشها و کنش‌هایش معیندار باشند؛ و ثالثاً - اگر خود را به جای عطار بگذاریم، که ناچار از این عمل هم می‌باشیم - به عنوان کسی که برای بشریت و تاریخ پیام دارد، نسبت به گزارش این پیام‌ها احساس التزام و نیاز می‌نمائیم.

علت اینکه کمتر به رمزگشائیهای چند وجهی پیام‌ها پرداخته و جز در مواردی اندک بیننده را با متن کارهای مرحوم آخوند مواجه ساخته‌ایم آن بوده است که بیننده را در امر بازیافت ارزش پیام‌ها، جهت پیام‌ها، ضرورت پرداختن به احکام و مفاد پیام‌ها مشارکت داده، ضمن آزاد نهادن ذهن وی از آثار و احکام فهم و برداشت خویش، او را در امر قضاوت و گزینش و... به خرد و بینش خود وی وانهاده‌ایم؛ با اینهمه، پیام‌ها را در سه بخش نسبتاً مجزا ارائه کرده‌ایم:

### پیام‌های فراگیر و همه جانبه

نمودار یکم، نمودار عمیق‌ترین، دراز دامن‌ترین، دیرپاترین، بشکوه‌ترین و ماندگارترین پیامی

است که انسان می‌تواند در روی زمین با آن مواجه شود؛ چرا که هم به والاترین اصل اعتقادی عطف توجه می‌دهد و هم به شایسته‌ترین، ارزشبارترین، آزاد سازنده‌ترین، برکتبارترین و نوازشگرترین اصل اجتماعی و انسانی! این پیام نورانی که هیچ زمینی از آن بی‌نیاز و هیچ جامعه و انسانی بدور از آن نمی‌تواند آدم بودن خود را احساس، تجربه و نمایش گذارد دارای پایانی هوشربا است که جان را طراوت، دل را نشاط و خرد را خرمی عنایت می‌کند؛ هر چند که جز صاحبان خرد و معرفت ژرفای آنرا دریافته نمی‌توانند. از زیبایی چشم‌نواز و افسونگر آن که گوئی سروستانی بهشتی را بنمایش نهاده و هر سرو ثناگوش با انگشتی رازور به سوی «او» یت می‌خوانند حرفی نگفته می‌گذریم.

در نمودار دوم پیام ایمان، از صراحتی کم‌نظیر در ظرف نمودار و دیداری برخوردار شده، هم گستره و ژرفای تاریخی مسئله را مورد تأکید قرار داده است هم نتایج بی‌توجهی به محتوای انسانساز پیام را.

در نمودار سوم نیز فراگیرترین پیام ممکن برای بشر خاکی و دلنوازترین «انتقاد از خویش» به جلوه‌گری پرداخته و انسان خطاپذیر را متوجه ناشناخته‌ترین دشمن و زمینه‌های خطر خیز نموده است.

مرحوم آخوند (ره) برای رهانیدن جان مشتاق اهل درد، که برآند تا خود را به سرمزله نهد و کمال مورد نظر پیام بکشانند، تابلویی دیگر را تدارک نموده و با اعلام بسیار روشن و رسای: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» سلاح توجه را از دست توجیه‌گران ستم‌پیشه گرفته و دروازه انحراف را مسدود نموده است.

ایشان در صفحه نهم مرقع «نمونه خط» پیامی فراگیر و چند وجهی را دیداری نموده‌اند که دارای محوری شدیداً عرفانی، اشارتی، باطنی و طریقتی - آنهم به وجه اکمل و الطف و بسیار عمیق - می‌باشد. هر چند که این نمودار از دیدگاهی ساده‌تر به زمینه‌های اجتماعی تعلق می‌گیرد. به هر حال، در این پیام هم «وقایه» و قایه «ولوی» ست؛ هم «ابزار گزینی» ابزار گزینی ولایی و مهرمحور است؛ هم جهاد جهاد طریقتی و در «وا» او - که همان مسیر عشق است - می‌باشد؛ هم راه راه محبت و متناسب با دل محبت‌پیشه و مهر‌آشناست؛ و هم فلاح فلاحی الوهی ست که جز از طریق توأماً به ذیل ولایت حقه میسر و ممکن نتواند شد!



مرحوم آخوند در همان مرقع پیامی بسیار بشکوه و عزتبار را در لباسِ اعترافی بیدیل و جلال‌تبار یعنی: «حَسْبِيَ اللَّهُ نِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» دیداری ساخته است که طرح دیداریِ کارش به شبه مخروطی شباهت دارد که قاعده‌اش را حسی الله تشکیل میدهد. خود این فقره بگونه‌ئی درشت نمودار شده است که «الف» الله تمام صفحهٔ تابلو را به دو قسمت مساوی تقسیم کرده است؛ با توجه به اینکه هر چه به طرف بالا جلوتر می‌رود، عرض آن بیشتر می‌شود.

مرحوم آخوند با این شگرد (باریک نمودن پائین و پهن نمودن بالا) بر آن بوده است تا آنرا نمادِ ضعف و ناتوانی باور و گرایش عبد و قوت، وسعت و سرشاری رحمت و محبت حق قرار دهد. در این تابلو «نِعْمَ الْوَكِيلُ» را چونان تکمیل کنندهٔ یک بازوی مخروط و «نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» را به عنوان تکمیل کنندهٔ بازوی دیگر آن نمودار ساخته است.

از پیام‌های قرآن‌محور عطار که بگذریم، آن بزرگ را با زبان حدیث نیز پیام‌هایی ست که از هر نظر فراگیر، مجاب کننده، خردجوش، معرفت‌بار و... می‌باشد که ما در این بخش ویژه به ارائه‌ی فقط یک تابلو می‌پردازیم.

### پیامهای اجتماعی

نخستین نمودار از کارهای مرحوم آخوند (ره) در این زمینه ویژه را من تبه روزگار تابلویی قرار داده‌ام که در صفحهٔ هفتم مرقع «گنجینهٔ خطوط» آمده است.

این تابلو هم عیناً «مرگ پرستی» درونی (رویگردن به کفر و الحاد و...) را به نمایش گذاشته است، هم مرگ پرستی برونی (قتل و خونریزی و تجاوز به پاکان و نیکان) را! منتها افسون هنرمندانهٔ عطار در لباسِ رویکرد او به خطِ خوش ریحان مانع از دریافت این بخش از پیام او شده است؛ در حالی که اگر اول بینندهٔ تابلو متوجه محتوای پیام گردیده و سپس به جلوه و ظرفِ دیداری او روی نماید، پس از اندک تأملی متوجه پیکره‌های زیبا، دلربا و چشم‌نوازی خواهد شد که سرتاسر ریحانکدهٔ عطار را در سیطرهٔ خود در آورده‌اند!

مرحوم آخوند قدس الله نفسه الزکیه، کشالهٔ بخشی از حروفِ این تابلو در جهت افقی - و به ویژه حروفِ «ر، و، ن و م» را نماد پیکر قربانیان راه حق (پیام آوران و آمران به معروف) قرار داده، هم تابلو را نمادین ساخته و با این ترفند به معنویت زیبایی توجیه داده است و هم آنرا شکیل و چشم‌نواز

ساخته است! در واقع، انتخاب خط ریحان برای این پیام، برای نمودار ساختن همین منظور و ترفند هنرمندانه بوده است!

پیام دیگری مرحوم آخوند (ره)، هر چند که در نگاه نخستین متوجه امر اقتصادی جامعه می‌نماید، ولی باید پذیرفت که در واقع بگونه‌ئی بسیار ریشه‌ئی و «هستی‌محور» متوجه رفتار و رویکرد به نحوه‌یی از تقرر وجودی و دارائی فرد بوده به گونه‌ئی تمثیلی «رویکرد و رفتاری» را به نمایش می‌گذارد که شکل دهنده هویت فرد می‌گردد. انتخاب خط محقق، آنهم با آنهمه صراحت و روشنی از جانب آخوند، خود سند و نماد روشنی و انکارناپذیری محتوا و مفاد پیام می‌باشد.

مرحوم عطار را در شمایل طغرا تابلوئی معروف است که - تا آنجا که من محروم از معرفت و خبر متوجه شده‌ام - کمتر کسی به راز گشائی آن پرداخته؛ و همین امر به من جرأت بخشیده است تا بطور بسیار خلاصه و فشرده عرایضی پیرامون آن تقدیم دارم.

درون‌مایه اصلی این تابلو در قسمت بالائی مشخص می‌باشد، منتها با این توضیح که جمله: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذُلٌّ مَنْ طَمَعَ» حدیث بوده و جمله «مَنْ كَلَّفَ فِجَّ عَمِيقٍ» بخشی از آیه مبارکه ۲۷ سوره حج - به این شرح - می‌باشد:

وَ اُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ.

«و در میان مردم برای (ادای) حج بانگ بر آور تا (زایران) پیاده و (سوار) بر هر شتر لاغری - که از هر راه دوری می‌آیند - به سوی تو روی آورند.»

در این تابلو حضور «عز» بنابر طبع وجودی خود - که دیرباب بوده و تحقق برونی و عینی آن بسیار مشکل می‌باشد - به دشواری خود را نمودار می‌سازد؛ و قناعت نیز! به خلاف ایندو، طمع از روشنائی و خوانائی بیشتری برخوردار می‌باشد! چرا که در حوزه واقعیت نیز - با همه تلاشی که برای پنهان کردن طمع بکار می‌رود باز هم خود را به شکل‌های قابل تأملی دیداری می‌سازد!

«ذل» نیز کاملاً نامشخص است؛ چرا که هم در جمع حضور و پویائی سایر خواسته‌ها و آرزوهای فعال در درون فرد گم گردیده است و هم در جمع خواسته‌ها و ارزش‌نماهای برون! مرحوم عطار (ره) این ترفند (گم‌نمائی) را تداعی‌کننده این واقعیت قرار داده است که مردم عوام کمتر متوجه ذلت وجودی خود و یا دیگران می‌شوند! آنهم تا بدانپایه که امری دیداری شده و زودیاب را با چشم سر، زود نمی‌بینند!

وی، قسمت دیگر از متن تابلو را به دلیل درهم تنیدگی اصلِ واقعیت مسئله (حج و اجراء عملی آن) در هم تنیده اجراء کرده است تا هم یادآور تراکم تشخیص ناپیدای حج باشد؛ هم شوکت و زیبایی این تراکم آرمانمند، معنیدار و شدیداً توحیدی را تداعی کند؛ و هم پیوستگی رفتار در دو حوزه رفتاری - عبادی را دیداری کرده باشد؛ چرا که عطار عملاً و عیناً این دو مورد را به هم گره زده است!

عمق و ژرفائی که ایشان به «مرکز تابلو و یا تابلوی مرکزی» بخشیده است، هم ژرفای متن و حقیقت پیام را می‌رساند و هم تداعی کننده و القاء نماینده تلاشهای بسیار عمیق و ناشناخته و ارزشمند؛ برخاستن از ژرفای هوسها و بطالت‌ها و فرارفتن تا اوج آرمانها و ارزشهای قدسی؛ و نیز رهیدن از شرار دوری و آتش فراق و رسیدن به سایه‌سار وصال و... می‌باشد. لازم به تأکید است که این رهیدن و رسیدن در زمینه عز و ذل و... نیز قابل تعمیم می‌باشد.

در این تابلو حضرت آخوند کلمات «كُلٌّ وَ فَحٌّ» را شدیداً درشت‌نمائی کرده و برعکس کلمه «عَمِيقٌ» را کمی پنهان کرده است! چرا که همچون «عز» دیرباب بوده و جز صاحبان خرد و معرفت آنرا زود در نمی‌یابند. با همه اینها جمله «مِنْ كُلِّ فَحٍّ عَمِيقٍ» را ترجیح‌وار تکرار کرده است تا موارد مربوط به آنرا با مقداری صراحت بیشتر نمودار سازد! البته با این تفاوت که: اگر به فریادش تشبیه کرده و از بالا رو به پائینش بخوانی، اول قوی بوده ولی با آنهم مشکل فهم را دارا می‌باشد، اما دومی ملایم‌تر بوده و کمتر با مشکل فهم مواجهت میدارد؛ ولی سومی از نظر دیداری شدن طبیعی، زیبا و نوازشگر می‌نماید! ولی اگر از پائین رو به بالایش بخوانی، هر چه از محدوده هستی خود، فهم نارسای خود، حضور اعتباری و ناقابل خود به سوی او بالاتر می‌روی، عمق و اهمیت پیام و ارزشهای هستی‌مند نهفته در حقیقت گردن‌گزاری بدان بیشتر و قوی‌تر عیان شده و در عین حال از نظر دریافت، پیچیده‌تر شده و نفس پیچیدگی نیز ملموس‌تر می‌شود؛ تا آنکه به شهود و معاینه نوعی اتحاد حضوری و درهم تنیدگی وجودی دست پیدا می‌کنی!

پیام طاق‌سوز دیگری که مرحوم آخوند (ره) بدون پیرایه و با صراحت برایمان تجسم بخشیده است، حدیثی است از مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام که جز معصوم، هر بیننده دقیقه‌یابی را به تکان و یالرزئی سخت مقدس - ولی درونی - محکوم می‌سازد.

در این پیام مجسم، کوفی پیرآموز صدر (بسمله) دقت‌طلبی را منعکس ساخته و توجه‌طلبی را

بر می‌انگیزد. هنرمند در این هشدار مکتوب میان کلمه‌های احسن و حسن قرینه‌ای زیبا و توجه‌انگیز و دلپذیر ایجاد کرده است تا فراخوانی صامت جان‌های مستعد را برای شکوفا کردن مفاد و محتوای شایسته هر دو زمینه و کنش ترغیب نماید.

در هم تنیدگی فریبا که برای بعضی باعث به تدریج فهمیدن کلام می‌شود، درک دقت جویانه روابط درونی پیام را منعکس کرده و نسخ تکرار کننده، آرامش بالیده از تکرار را ترجیح‌وار به ترنم نشسته است.

نستعلیق بی‌پیرایه و شتاب گرفته، در واقع آئینه‌اعلان فهم و دریافت و افشای محتوای پیام را بدوش می‌کشد؛ و تاریخ، گواه‌گیری و گواه‌نمائی عندی و وجدانی را از یکسو، و افشای تضاد گفتاری - رفتاری کمونیست‌ها و مجاهدنماها را به عهده گرفته است! در حالیکه اگر تاریخ را از گوشه این پیام برداریم، خود به فریادی فراگیر (فرا زمان - فرا مکان) بدل شده و هر دلسوز به خویشتی را به بررسی گفتار و رفتارش فراخواهد خواند.

مرحوم آخوند (ره) در یک اثر بسیار ساده پیامی ویژه را - مخصوص اهل ایمان - دیداری کرده است تا ایندسته ممتاز را نیز متوجه مراتب رشد و جودیشان ساخته باشد. در این تابلو، بسمله را با خط زیبای شکسته صدرنشین ساخته است تا بیننده را از همان ابتدا متوجه زیبایی معنوی مورد نظر پیام - و نیز صدرنشین بودن جان حسین - بنماید. دیریابی نه چندان ترهیب کننده کلمات افضلکم و احسنکم، به ترتیب نماد دیردانی و دیریابی فضایل والای ایمانی و نیز، دیرنمائی عملی محاسن قرار گرفته‌اند؛ «اخلاقاً» را خوش، زیبا و روشن به نگارش در آورده است تا نماد آشنائی ظاهری، قشری و نسبی همگان به این اکثر بی‌بدیل باشد؛ نسخ مکرر کننده ریز پیام، در واقع به گونه‌ی ترجیحی چشم‌نواز دقت، تأکید و توجه همه جانبه را به ترنم گرفته است؛ و نستعلیق قانون‌گریز، نماد قانون‌گریزی ما از حوزه احکام پیام و قناعت شکسته - ریخته ما از مراتب والای ایمان و اخلاق می‌نماید! ثبت تاریخ این تابلو، به عقیده من گواهی ست بر ابلاغ و هشدار برای گروههای مدعی جهاد و تأسیس حاکمیت ایمانی؛ و گرنه...!

قبل از اینکه به مواردی از تابلوهای شرح طلب حضرت آخوند (ره) پردازیم، بهتر آن می‌نماید تا، تائی چند از پیام‌های مهم - بسیار مهم و موقع‌شناسانه و تعهدنمایانه - او را از نظر بگذرانیم که دیده را نوازش، دماغ جان را معطر، خرد ایمانمدار را طراوت و قلب را قوت و شیدائی می‌بخشند؛ لازم

به یادآور است که این تابلوها در گرما گرم روزهای جهاد دشمن برانداز و سرنوشت‌سازی پدیدار شده‌اند که باعث بروز تحولاتی اساسی در سطح دنیا گردید.

بی‌پیرایگی و کنار گرفتن این تابلوها از آرایه‌های معمول در کار تابلو - خط‌های تزئینی و مجلل و... - نمودار سازنده «شخصیت جهاد» مقدس مجاهدان مخلص و سنگرهای منزّه آنها بوده و تا آنجا که ممکن بوده است «گوهر» ناب و خالص و بُحتِ تلاش در راه معبود مقدس را آئینه‌داری کرده‌اند! این در حالی بوده است که اگر مرحوم آخوند (ره) می‌خواست - به دلیل روح حاکم بر جامعه، ملت و هنرمندان و... - می‌توانست این تابلوها را از هنر نمائیهای هوشربای بهترین تذهیب‌کاران برخوردار بسازد؛

در نمودار یکم، مرحوم عطار (ره) با اتکاء به ذهن خود اسم جلاله (الله) را بجای ضمیر «ه» آورده است؛ یعنی اصل آیه مبارکه بدین گونه است که:

«... وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»

«... و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید. مائده - ۳۵»

در رابطه با سایر نمودارها در اینجا حرفی نداشته و بیننده هنردوست را به تماشای آنها دعوت میداریم.

از مشاهده آنچه آمد - و البته بر مبنای دیدگاهی ویژه - می‌توان ادعا کرد که این دسته از کارها - چنانکه نمونه‌های دیگری نیز گزارش خواهد شد - مخالف سبک معهود مرحوم آخوند (ره) می‌باشند؛ چرا آن مرحوم مثلاً پیام جهاد را در غیر زمان جهاد به گونه‌ی بسیار هنرمندانه و مجلل ارائه کرده است. به طور مثال در صفحه نوزدهم مرقع «گنجینه خطوط» آن مرحوم آیه مبارکه:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا \* نساء ۹۵

«مؤمنان خانه‌نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نمی‌باشند. خداوند، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده، و همه را خدا وعده (پاداش) نیکو داده، و [ی] مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است؛»

به گونه‌ئی ارائه شده است که از یک سو میان خطوط آن گونه‌ویژه‌ئی از هماهنگی ایجاد نموده است؛ از سوئی میان برخی از خطوط ارتباطی موزون و ریتمیک برقرار ساخته؛ از جانبی با دادن برخی حرکات ویژه و در هم پیچانیدن برخی از حروف و کلمات و غیره به تابلو جنبه تمثیلی بخشیده و از طرفی با پرداختن به تنوعی ظریف و هماهنگ به صفحه تابلوی خود نوعی حرکت و جنبش نوازشگر درونی بخشیده است! به قول «الکساندر پاپادوپولو»:

«وقتی خطاط حروف کوفی گوشه‌دار را می‌ریزد احتمالاً میل دارد [تا] حرکت این حروف را بر طبق قواعد مدون و منظم هندسی ترتیب دهد و... [گاه] انتهای حروف کوفی را به گل و برگ استیلزه مبدل می‌کند. این حروف می‌تواند گل و برگ بدهد، آنهم گل و برگ که در طبیعت واقعیت ندارد.

بالاخره زمانی که خطاط کوفی پیچیده (معشوق) را به کار می‌برد ممکن است دارای افکار شاعرانه است و خیال می‌کند که حروف کوفی می‌توانند مانند «طره پرپیچ و خم» پیچیده و حلقه شود و یا رشد و حرکتی نظیر عشقه داشته باشد.»<sup>(۱)</sup>

«خاصیت خط هر چه باشد، هدف آن جنبش و حرکت به سوی مقصدی است... خطوط افقی، عمودی، منحنی، هر کدام نوعی احساس در بیننده می‌انگیزد... ما همه می‌دانیم که خطوط عمودی نظر را به بالا می‌کشاند و خطوط افقی، آرامش می‌بخشد - خطوط مورب محرک هستند - و انحناها در خط مطبوع‌اند.»<sup>(۲)</sup>

لازم به تأکید می‌باشد که شگردهای هنر نمایانه مرحوم عطار منحصر به خط کوفی و ایجاد فضاهائی دل‌انگیز در بستر اینگونه ویژه از خط و استعدادها و ظرفیت‌های متنوع آن نبوده بلکه وی از شگردها و ترفندهای متنوع بهره گرفته است که ما برای رهیدن از تطویل کلام فقط به یک شگرد او در زمینه «خط طغرا» اشاره می‌نمائیم.

ما مسلمانان همه، میدانیم که برخی از آیات کلام الهی و یا اسماء مبارک حضرت او برای برخی از مسلمانان، به عنوان منبع نیروئی سر به مهر و دارای قدرت اعجاز پذیرفته شده که حتی گاهی به شکل تعویذ بر بازو و یا گردن افراد بسته و آویز می‌شوند!

۱ - فصلنامه هنر، شماره ۳۱، ص ۱۴۴

۲ - فصلنامه هنر، شماره ۳۱، ص ۱۵۵

رازآشنایان این خطه معمولاً برای دیداری ساختن حروف تعویدها از روشهای ویژه و متنوعی استفاده کرده‌اند که برخی از رایج‌ترین روشها را پیچیده و ناخوانا نوشتن متن به اشکال طغرائیهای بسیار پیچیده، مشاکلها و مشابه‌های بسیار پیچیده، معقلی‌های بسیار پیچیده و... تشکیل میدهد؛ آنهم بگونه‌ئی که ظاهر متن نیز به طلسمی سر به مهر شباهت بیشتر دارد تا به نوشته‌یی که مبین آیتی از قرآن، اسمی از اسماء الهی و یا فرمایشی از معصومین (ع) باشد.

مرحوم عطار که بالیده گلستان رازآلود چنین فرهنگ بارور و ارزشهای اعتقادی و اطمینان‌زایی است، گاهی گوشه و یا گوشه‌هائی از تابلوهای خود را به طراحی طلسم‌نماها و تعویذ گونه‌هایی اختصاص داده و بدین وسیله تابلو را به تعویذی دارای قدرت اعجاز، نیروئی آرامش‌دهنده و اعتمادانگیز بدل می‌کند! بنا به قولی:

«در طغرا خطوط موجود، منطبق با اشکال خاص هنری و یا ریاضی هستند؛ مانند سه خط راست و سه خط منحنی در حرف S. دو منحنی تخم مرغی شکل، به منزله نقوش در هم پیچیده پایه می‌باشند. گویی در اینجا حروف، به وضوح غم غربت ازلی را بیان می‌نمایند و می‌خواهند از هستی تحمیلی و معرفت خویش که به وسیله علایم و برای اتصال نهایی آنها به استقلال اشکال محض ایجاد شده است، بگریزند. تردیدی نیست که این «امضا» با «فضاهای مستقل» خویش که به وسیله اشکال حلزونی شکل و سطوح گلکاری شده ترین شده‌اند، معرفت یک تابلوی واقعی انتزاعی است، تابلویی که از اصول زیبایی‌شناسی پیروی می‌نماید. هنرمند حتی موفق به تحقق نوعی استقلال اشکال و فضاها می‌شود، اما بدین طریق هستی علایم انکار می‌شود و خط دیگر قابل فهم نیست مگر برای کسی که با حقایق آشناست و می‌تواند حرکات شگفت‌انگیز خط را که بین دو عالم معلق است دنبال نماید. در این جا همواره اصول زیباشناسی ابهام مورد توجه است؛ بدین گونه که در درون قلمرو طغراها تحولی ایجاد می‌شود و این تحول خود ماجرای نوینی در قلمرو خوش‌نویسی است.»<sup>(۱)</sup>

ما از میان تابلوهای مرحوم آخوند (ره) سه نمونه‌ئی را انتخاب کرده‌ایم که از نظر شکل بهم نزدیک می‌باشند تا کلیات گفته شده در مورد هر کدام بتواند در مورد مشابهش صدق یابد. در این نمودارها:

الف - بهم پیچیدگی خط، القاء کننده و تجسم بخشنده بهم پیچیدگی معنا و مفاد مطلب، پیام و یا باور نمودار ساخته شده است.

باء - سه الف پرچم مانند، نماد بلندی و عظمت صوتی و معنایی باور و یا پیام است.  
جیم - کل پیچیدگی گل نمای مثل خون، نماد ضمیر اندیشنده و دریابنده می باشد، که در لوح «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ الْخُوتَمُ...» دو ابرو، دو ابرو آنرا تأکید و قرینه تأمل - شدت تأمل - و دریافت شده است! اگر چه زود خوانا بودن دو ابرو، خود رساننده و القاء کننده خموشی، دقت و هم معنایی به دلیل تناظر ابروها شده است.

دال - نداشتن چوکات، حضور و استیلای فضای باز، آزادی نیتها و گرایشها را القاء می سازد.  
هـاء - نسخ ساده در تابلوی «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ الْخُوتَمُ» به گونه‌ئی ترجیح وار دریافت محتوای پیام و باور را نمودار و تأکید می‌دارد.

واو - بسمله در دو تا از تابلوها القاء کننده این نکته ظریف و هوشربایند که: آنجا را که تو خالی می‌یابی پر از اوست؛ پس از همانجایش بجوی و...!



## گوشه‌ای از آرمانها

در این بخش، ما را نه صحبتی از هنرنمایی عطار در میان است؛ نه از بیان رازهای خوشنویسی او؛ و نه از امکانات و استعدادهایی که در حوزه خوشنویسی می‌توان بدانها مواجه گردید؛ بلکه سر آن داریم تا با ذکر فهرستوار والاترین آرمانهای مرحوم آخوند - که در جلوه‌ها، شکلها و گونه‌های متنوعی تجسم پیدا کرده‌اند - بیننده را در برابر کارهایی قرار دهیم که خود گویای گوهر ناب وجودی خویش هستند.

می‌دانیم که ابراز و اظهار آرمانها و نظام آرمانی هر فرد و یا جامعه‌ی، می‌تواند بگونه‌ها و روشهای مختلف و متنوعی سروکله بنماید. یکی با بیانی ساده و بی‌پیرایه سرپوش از طبق آرمان خود بر می‌دارد؛ دیگری با زمزمه نظمی حکیمانه مستوره آرمان خود را آشکار می‌سازد و دیگری با ترنم شعری هوشربا، برقع از چهره دلارای آرمان خویش بر میدارد!

اینکار، در حوزه معارف ربانی و قرآنی، صورت ویژه‌ئی پیدا کرده است؛ بدین معنی که: وقتی آرمانها بسیار اوج، عمق، وسعت، تقدس، جلال، زیبایی، عظمت، کارآئی، شکوه، عزت و... پیدا می‌کنند، انسان آرمانمند - که در موقعی از ایندست پیامبری ست پاک سرشت - آرمانهای خود را در «لباس دعا» اظهار داشته و تحقق آنها را - بدلیل اینکه با نظام و مقام ربوبی تلازم و سنخیت دارد - از خدای خویش می‌طلبد؛

راز و رمزهای حاکم بر این روش را باید از جایگاههای مربوط به خود قضیه (مسئله دعا) به جستجو برخاست؛ هر چند که این نگارنده بی‌مقدار را نیز در این زمینه حرفهائی ست قابل تأمل و در نوشته‌هایی دیگر، و از جمله کتاب «امام سجاد (ع) و انقلابی دیگر». لذا در این بخش ویژه،

متعرض بدانها نخواهیم شد. اما آنچه در رابطه با نظام آرمانی مرحوم عطار (ره) باید گفت این نکته است که او، گاهی با توجه به ذیل کلام الهی با پیام‌آورانش هم‌زمان شده و از طریق دعا و درخواست از آستان حضرت دوست سرپوش از آرمان‌های خویش بر گرفته است، گاهی با رویکردن به شعر و زمانی با روشهایی دیگر.

به هر حال، از آنجا که ما سر کاوش گسترده درین زمینه ویژه را نداریم، با آوردن نمونه‌هایی بسیار محدود ولی شکیل و نوازشگر به ذکر و معرفی فقط چند مورد از آرمان‌های آن مرحوم اشاره می‌نمائیم:

یکم - طلب غفران؛ و این یعنی رهیدن از ناخالصی‌ها و آلودگیهای نظری و ناهنجاریهای عملی و رسیدن به صفا، پاکی و زیبایی در نگرشها و گرایشها؛ آرمانیکه خود، تا بود در آن بود و با آن بود و بر آن بود تا برتر و بهترش سازد!

دویم - رحمت؛ که اگر با دیدی متألهانه و حکیمانه بدان نظر شود، متوجه «رحمت رحیمه» و مصادیق عینی آن در رابطه با کمال کمالات وجودی و صفات عالی و ربانی بوده، خدایگونه شدن را نصب العین او قرار داده است.

سیم - زیباییهای نگرشی و گرایشی دنیا و آخرت؛ و این یعنی: ویژگی‌های فردانیت‌بخشی که بواسطه کمال زیبایی خود، فرد را هم در دنیا عزیز میدارند و هم در آخرت.

چهارم - گشایش‌ها و فتوحاتی ربانی؛ فتوحات و گشایشهایی که چشم عقل و قلب و روح را، بدانچه شایسته دیدار و مشاهده آنهاست باز می‌کند و راه رسیدن عقل، قلب و روح را به موطن و حضرات ویژه آنها باز میدارد!

پنجم - موقعیت وجودی ای مبارک و با برکت، که علاوه بر رسانیدن فرد به مقام کمال غنا و استغناء به واسطه سرشاری و برکات قدسیش، دیگران را نیز بهره‌مند می‌سازد.

ششم - راه و روش اندیشیدن، مشاهده کردن، یافتن و نیز راه و روش زندگانی کردن بطور مطلق از سوئی؛ و از دیگر سوی: رسیدن به حکومت و حاکمیتی که هدفی جز تخلق به حضرت معبود و عشق به حضرت معشوق دنبال نمی‌کند؛

هفتم - گونه بسیار والا و رازورانه‌ای از معیت با حضرت دوست و دوستانان مهرپیشه‌اش؛

هشتم - در قدم نخست رضای او و در قدم نهائی خود او!

## در سوگ استاد<sup>(۱)</sup>

بر فرش عزای کسی نشسته‌ایم که کلک سحرش زینت‌بخش معبدها، مسجدها، محرابها و گلدسته‌ها بوده و هست؛ و این سخنی خطرناک است.

بر فرش سوگ هنرمندی زانو در بغل گرفته‌ایم که دست هنرنمایش، زینت‌بخش جلوه‌های متنوع وجود کتبی قرآن بوده و هست؛ و این سخنی بسیار خطرناک‌تر است؛ اگر چه هیچیک از این مقوله‌ها را از دیدگاه آن‌تیکه همچون خود او به هستی و حیات می‌نگرند، خطری در پی نتواند بود. چه همانگونه که بدیل و سلف بزرگوارش میرزا عبدالقادر بیدل (ره) در مواردی از ایندست زمزمه میدارد که:

بیدل از معنی طرازی بر کمال خود ملاف گرد ساحل باش، این موج از محیطی دیگر است  
کلک هنرنمای حضرت آخوند را نیز، باید از همان قماش شمرد و از همان دیدگاه به فهم و شهود جانمایه آثارش نشست.

دوستان این جمع خوبتر میدانند که شرح اجمالی این ادعا را نیز مجالی وسیع - و بسیار وسیع - لازم بوده و در اینجا، اصلاً مطرح نمودن آن نیز ملال‌آور خواهد بود! ولی ما برای شکستن استبعاد نظر بعضی از دوستان، اشارتاً به ذکر کلام مولانا بیدل، که اهل اشارت را سخت دلچسب و گیرا تواند بود، بسنده میداریم:

---

۱ - آنچه در پی عنوان فوق خواهد آمد، متن سخنرانی من بنده است که بدون کم و زیاد - منتها با مبلغی اغلاط مطبعی - از نوار پیاده شده و در جزوه «شاعر کتبه‌ها» چاپ و منتشر گردیده است.

که دم زند ز من و ما، دمی که ما تو نباشی  
 به این غرور که مائیم، از کجا تو نباشی  
 نفس چو صبح زدن بی حضور مهر نشاید  
 چه زندگی است کسی را که آشنا تو نباشی  
 ازل به یاد که باشد؟ ابد دل که خراشد؟  
 که بود و کیست گر آغاز و انتها تو نباشی  
 فنای موج تلافیگرش بقای محیط است  
 نکشت عشق کسی را که خونبها تو نباشی  
 مکش خجالت محرومی از غرور تعیین  
 چه من؟ چه او، همه با توست اگر تو با تو نباشی  
 من و تو ییذل ما را به وهم چند فریید  
 منی جز از تو نزیید، توئی چرا تو نباشی

باید عرض نمایم که خلاف معمول، حقیر بر آن نیستم تا پیرامون هنر خطاطی حضرت آخوند(ره) محمد علی عطار چیزی بگویم؛ که این کار، فقط اهلش را شاید. یعنی بدون تعارف، این کار، از من که به فهم راز و رمزهای هنر خطاطی چندان آشنائی ندارم، بر نمی آید. لذا می گویم پیرامون هنر زندگانی عطار، بصورتی بسیار موجز عرایضی را به سمع اهل این جمع برسانم؛ موضوعی که از یکطرف من و امثال من را، برای الگو گرفتن و اسوه قرار دادن هنر زندگی، سخت بدان نیاز و احتیاج است؛ و از دیگر سو، این هنر آخوند به قدری وسیع و بلیغ است که هنر ظاهراً بارز ایشان، یعنی هنر خوشنویسی آن مرحوم را، جزئی از این کل قرار می دهد. زیرا که آخوند یک خط شناس خوب هم بود؛ یک معلم خوب هم بود؛ یک پدر خوب هم بود؛ یک مسلمان خوب هم بود و یک پرهیزگار خوبی هم بود!

بهر آن میدانم که برای بهتر وارد شدن به اصل مطلب، به ذکر خاطره ای پردازم که با همه بی ربطی به عرایض حقیر، ذکر آنرا بجا و به موقع می پندارم. حدود هشت نه سال، ده سال قبل، طلبه ای از دوستان حقیر گفت: با همدرس خود مباحثه ای داشتیم تا روزی پس از طرح و بحث ظرایف «کفایه» آخوند خراسانی، یعنی هراتی، دوست من که افغانی نبود، با قیافه دلسوزانه ای رو به من کرد و گفت: شما مردم، در گذشته چهره های بسیار درخشان و پرابهتی به جامعه علم و معرفت تسلیم و تقدیم می کردید، ولی نمی دانم حالا شماها را چه شده است که از تقدیم چهره های از ایندست ناتوان شده اید؟

گفت: مکئی کردم و یکباره این فکر به ذهنم خطور کرد تا بگویم که: ما یکصد و چند سال پیش

«آخوند» را تقدیم جامعه کردیم؛ و او، تا هنوز که هنوز است، یگانه فاتح و میداندار میداین علم و معرفت حوزه‌های مشهد و قم و نجف و... می‌باشد! در واقع، ما منتظر هستیم تا شما غیر افغانی‌ها، چهره‌هایی را تقدیم جامعه نمائید که شکوه و جلالشان بتواند نور این ستاره درخشان را کمرنگ ساخته و از صدر مصطبه‌اش فرود آورد، تا ما باز به سرعت، چهره و یا چهره‌های دیگری را تقدیم نمائیم که صدها سال تاریخ علم را در چنگال خود داشته باشند! و از این گفته، هر دوی ما خندیدیم!

من حقیر می‌گویم که: عطار نیز، آخوندی دیگر است، که یقیناً تاریخ خوشنویسی و خط‌شناسی را همچون بدیل بزرگوارش آخوند خراسانی، صدها سال در چنگال نقش‌آفرین خویش خواهد داشت؛ و هر چند که این سخن فعلاً مبالغه‌آمیز می‌نماید تاریخ درستی آنرا امضاء خواهد داد؛ البته با ذکر این نکته که: ممکن است کسی و یا کسانی پیدا شوند که در یکی دو نمونه از هنر خوشنویسی، بتوانند با عطار به رقابت برخیزند، اما در جمیع انواع، هرگز نخواهند توانست! حال، من مرده و شماها زنده.

ذکر این خاطره و اعتراف به آن امر، مؤید آنست که آخوند از نظر تیپ شخصیت و کمال وجودی به فردیت و جاودانگی رسیده است. یعنی بدانجا که نمی‌توان برایش بدیل و مانندی سراغ داده و او را از محلس حذف نمود! و این مرحله‌ای است که رسیدگان بدان در تاریخ همه اقوام و جوامع، کم‌اند! چنانکه در تاریخ خود ما، ما یک بوعلی، یک سنائی، یک مولوی، یک بهزاد و... بیش نداریم! و علتش هم آنست که اینان از نظر کمال، تا بدان‌پایه اوج می‌گیرند که فردیت وجودی خویش را تثبیت می‌کنند، و می‌رسند بدانجا که نمی‌شود برایشان همتائی جانشین، همانندی حذف‌کننده، همسانی نورانی‌تر، همسنگی ماندگارتر و... سراغ داد!

طبیعی ست که رسیدن به این مرحله، بدون گذشتن از منازل و مراحل سخت بشکوه و طاقت‌شکن و درک اسراری هوشربا و رموزی تحریک‌بخش و امیدبار ممکن و میسر نتواند بود. و از آنجا که ذکر همه این موارد کاری بس بزرگ و بسیار وقت‌گیرنده می‌باشد، بنده فقط به ذکر یکی از رازهایی که در رسانیدن مرحوم آخوند (ره) به مرتبه و مرحله جاودانگی و یکتائی بسیار مؤثر بوده است بسنده میدارم؛ شاید ذکر آن برای من و افرادی همچون من خالی از فایده نباشد.

انسان‌ها از نظر کنشها و گرایشها، در یک تقسیم‌بندی حکمی و اولیه، بدو دسته تقسیم می‌شوند: اول، آن دسته‌ای که کنشها و گرایشهای آنها زاده کمبودهای «زیستی - غریزی» بوده و در واقع

برای رفع کمبودها و نفی تنشها تلاش می‌ورزند؛ و دوم، آن دسته‌ئی که کنشها و گرایشهای آنها برای نمودار ساختن جلوه‌های بسیار متعالی هویت آنها بوده و برآند تا کمالاتی را در خود تحقق بخشند و به فعلیت رسانند که در اصل به کمبودهای زیستی هیچ ارتباطی ندارد. به عبارتی دیگر، تلاشهای اینان، نه تنها برای رفع کمبودها و نفی تنشهای زیستی - غریزی نمی‌باشد که هیچ، بلکه از بیخ و بن برای تبارز، توسعه، تعمیق و تداوم کمالات معنوی و باطنی و ازدیاد تشنهائی که ریشه در اعماق وجود ربانی و الهی اینان دارد، می‌باشد. یعنی اگر، دیگران برای رهیدن از رنج کمبودهای زیستی - غریزی و رسیدن به آرامش زیستی - غریزی تلاش می‌ورزند، اینان عملاً برای رهیدن از آرامش زیستی - غریزی و رسیدن به اوج تکاپو و تلاش برای اوج گرفتن، برتر شدن و سر از پایگاه الهی خویش درآوردن تلاش می‌کنند! به قول حافظ:

غلام همت آن رند عافیت سوزم      که در گدافتنی کیمیاگری داند  
گوئی اینان به جای عافیت جوئی به عافیت سوزی پرداخته و بجای رهیدن از رنج و تلاش، به رهیدن و فرار از رنج بیرنجی، از رنج سستی، فترت و خمود و خمودی، از رنج بیکاری و بی‌حرکی مشغول‌اند!

در واقع، با همین مایه از بینش است که به فهم گوشه‌ئی از راز روحناز دستور حق به حبیبش پیامبر اکرم (ص) نایل می‌شویم که فرمود: «وَ إِذَا فَرَّغْتَ فَأَنْصَبْ».<sup>(۱)</sup> اگر چه خطابی همانند آنرا از زبان پیام‌آورش به همه مؤمنان و مخلصان نیز دارد؛ چه آنجا که می‌فرماید: «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»<sup>(۲)</sup>. بر آنست تا حرکتی پایان‌ناپذیر و تلاشی عافیت‌سوز و آرامش‌زدای را در برابر چشم آنان و وجهه همت آنان قرار دهد.

در پایان عرایض خویش، ذکر این نکته را واجب می‌پندارم که رسیدن به این حد و مرتبه از کمال نظری و عملی برای حضرت عطار میسر نبوده است جز با چنگ زدن توانمندانۀ مخلصانه به حقیقت اسلام و قرآن.

در واقع، از آنجا که آخوند (ره) در حوزه اندیشه‌های ربانی بالیده است، باید پذیریم، و باز، به ویژه آنهایی که می‌خواهند همچون عطار خود را به فردیت و جاودانگی برسانند، باید و باید و باز

۱- انشراح، ۷

۲- ذاریات، ۵۰

هم باید پذیرند که این مقام میسر او و نیز میسر اینان نتواند شد، مگر با اجابت؟! نه، هرگز نه؛ بلکه مگر با استجابت اوامر الهی! و از همین روست که قرآن نیز، آنجا که این دسته از بزرگان را صلاد در می دهد، صریحاً می فرماید: خدا و رسولش را استجابت کنید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»<sup>(۱)</sup>.

افسوس که دوستان عزادار خسته اند و فرصت بنده هم اندک! از سوئی هم، همه عزیزان در مقام اخلاص صوم ماه مبارک قرار دارند، و گرنه شایسته بود سرپوش بر گرفتن از راز رهیدن و نیز رسیدن به جاودانگی راه تا به شرح و تفسیر این آیت می برداختم. با آنهم، تا آنجا که حافظه رنگ و رو باخته من دلشکسته یاری کند، نظر هم شهری بلندمرتبه و پر آوازه حضرت عطار، یعنی پیر هری را در مورد کلمه استجابت به عرض می رسانم. اگر درست گفته باشم خواهه انصار را باور بر اینست که:

استجابت، بر لسان اهل اشارت بر دو وجه است:

یکی استجابت توحید است و دیگر استجابت تحقیق؛ توحید، یکتا گفتن مؤمنان است؛ و تحقیق، یکتا بودن عارفان.

توحید صفت روندگان است و تحقیق، حال ربودگان.

آن صفت خلیل است و این، صفت حبیب! زیرا خلیل رونده بوده و بر درگاه عزت بر مقام خدمت ایستاده که خود گفت:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا...»<sup>(۲)</sup> و حبیب ربوده بود و در صدر دولت

به حرمت نشسته که این خطاب آمد:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ!»

سلام بر عطار، روزیکه زاده شد!

سلام بر عطار، روزیکه چشم از جهان خاکی فرو بست!

و سلام بر عطار، روزی که با مولای خود امیر مؤمنان و پیشوای خویش خاتم رسولان محشور شود!  
و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته<sup>(۳)</sup>

۱ - انفال - ۲۴

۲ - انعام - ۷۹

۳ - شنبه، ۲۹/۱۲/۷۱، مسجد جفائی. مشهد مقدس.

## برگی از باغ<sup>(۱)</sup>

درک و فهم دقیق و همه جانبه کارهای مرحوم آخوند محمد علی عطار رضوان الله تعالی علیه - که نمودی است بشکوه و زنده از آنچه هنر اسلامی نامیده می شود - میسر نتواند بود مگر آنگاه که علل ایجاد آن - اعم از علل مادی، فاعلی، صوری و غایی - به صورتی دقیق و همه جانبه مورد توجه، کاوش و ارزیابی قرار گیرد. هم بدانسان که رسیدن به دستاوردهای این آثار بشکوه و تأثیر استعلائی و نقش بارز آنها در هماهنگ سازی و توحید عاطفی - بینشی مردم، بدون توجه به روح و جانمایه‌ی عوامل ایجاد آن‌ها ناممکن می نماید. و این مهم، نه کار ناواردی همچون من است و نه در خور مقاله‌ای چنین ناقواره!

آگاهی و اعتراف به همین امر بود که ما را واداشت تا عنوان مقاله را چنین برگزینیم که با درونمایه‌اش سازگاری داشته باشد. در واقع، نفس مواجه شدن با گستره‌ی ژرف و بلند کارهای عطار، هر واقع بین منصفی را به یاد شعر زیبای ابوالعالی میرزا عبدالقادر بیدل (ره) می اندازد که گفته است:

ز بس بلبل اینجا ادب پرور است      صدایش ز منقار کوتاه تر است

زیرا عظمت کارها، هر بینشور زیباپسندی را به وادی حیرت و خموشی می کشاند.

\* تا اینجا که این نگرش شتابناک برای ما روشن ساخته است، کارهای حضرت عطار به عنوان

---

۱- این مقاله قبلاً در مجله درّی شماره‌های ۳ و ۴، خزان و زمستان ۱۳۷۶ شمسی، با حدود بیش از پنجاه اشتباه مطبعی به چاپ رسیده است.



برشی از «هنر قدسی ربانی» در نحوه ظهور، اجرا و تکون خویش، هم نگرش و بینشی ویژه از هستی را ارائه می‌دهد؛ هم جهت سیر حیات و تکامل وجودی را معین می‌دارد؛ هم هدف حضور و خلقت انسان را القاء می‌کند؛ هم ریشه‌های وجودی خود را؛ هدف و انگیزه آفرینش خود را؛ و هم جهت پیام و دعوت خود را ابلاغ می‌دارد.

نگاهی دقیق و ژرف‌یاب در انواع خط و هنرنمایی‌های مرحوم آخوند، انسان را با یک پیام استعلائی، آزاد کننده، آرامش‌بخش و معنادار مواجه می‌سازد که نوازشگر روح تعالی جوی انسان می‌باشد. این پیام که با زبان عاطفه، روح و ملکوت سخن می‌راند، بی‌آنکه از رهیدن و فرار از تنگناها، کدورتها، تعفن‌ها و تاریکی‌ها حرفی به میان بیاورد، او را به پاکی، طراوت، رهایی، جلال، وسعت، هماهنگی، زیبایی، آزادگی و در یک کلام به نزدیکی با باطن و حقیقت حیات ربانی، به روح ممثل ایمان و جان هستی (خدای رحمان) فرا می‌خواند؛ زیرا که اولاً، این هنر، در تمام جنبه‌های بشکوه خویش، آن نفی و رهیدن را عملاً در خود و در تجلی و ظهور خود به نمایش نهاده است؛ و ثانیاً، نمونه‌های شکوهمند و پرجاذبه آن، پیام یاد شده را، در هر مورد و زمینه‌ای با حضور پرابهت و شگفتی‌زا و با هستی و تجسم مجاب کننده و پرجاذبه خود فریاد میدارد.

گمان من بنده بر اینست که هیچ هنرشناس واقع بین و حقیقت‌گویی این واقعیت را انکار نمی‌کند که رابطه دریافتی - مکاشفه‌ای بی‌که فرد با اثر هنری مقدس و ربانی پیدا می‌کند، به شدت از پیوندی که با آثار غیر ربانی برقرار می‌کند، متفاوت و ممتاز است. زیرا که در آثار ربانی، این فقط حس و جهاز ویژه حسی - مانند چشم یا گوش و... - نیست که فعال شده، اثر پذیرفته و در نهایت به دریافت گونه‌ئی ویژه از ابتهاج و نشاط می‌انجامد، بلکه حس و جهاز حسی، کانالها و وسیله‌هایی هستند که مراتب مختلف و لایه‌های متفاوت وجودی را به گونه‌هایی ویژه و در حدودی معین بیدار و فعال ساخته، دریافتها را تا سرحد شهود - یعنی به ترتیب از احساس، تعقل، کشف و شهود - شکوفا، پویا و نورانی می‌سازند؛ زیرا که «شخص هنر و اثر هنری اسلامی» به مانند هنرمند و آفریننده‌اش، موجودی مؤلف از جسم زیبا و پرجاذبه برونی و روح و معنای پر جلال و درونی است. و جالب این‌که: این هر دو - هنرمند و اثرش - با همه هستی، توان و جاذبه برآند تا مخاطب را از سطح خود - به عنوان اثری هنری - و خودش گذر داده، خود را و خود او را معبرهایی بسازند برای رفتن بدانجا که نه تنها زبان از توصیفش ناتوان می‌باشد که نفس پیام زیبا و

بشکوه اثر هنری و فریادهای بیرنگ عاطفه و روح هنرمند نیز جز اشاره‌هایی تجریدی ولی بسیار پرجاذبه و کشاننده به سوی «او» نتواند بود.

اینکه برخی از رازدانانِ عوالم آفرینشگری می‌گویند: حقیقت و جوهر هنر را اندیشه محض (علم، فکر) تشکیل نداده و هنر، محض وسیله‌ای برای انتقال فکر و اندیشه نمی‌باشد، اشاره به همین واقعیت ملموس دارد. زیرا که اندیشه بیان امر و روشنگری چیزی را به عهده دارد که بر آن، به نوعی و تا حدودی اشراف دارد، در حالی که هنر به محل، مرتبت و شرایطی فرامی‌خواند که همه گفته‌ها در موردش اشاره‌هایی اند تشویقی؛ و در واقع، ترغیبی است ویژه عاطفه‌ها و دل‌های سالم و روح‌های پروازی. زیرا که به طرزی ویژه مکاشف چیزی و مشار به امری اند که به قول حضرت بیدل:

ز حرفش چکد معنی خامشی شعورش دهد ساغر بیهشی

\* به هر حال، هنر خطاطی - در کنار سایر هنرها - در میان مسلمانان از محترم‌ترین و با شرافت‌ترین هنرها بشمار رفته و احدی در قداستش شک نکرده است. و این شاید به واسطه آن باشد که هنرمند، کلام زیبای خداوند جمیل را به زیباترین شکل نمودار و منتقل ساخته و بدان وسیله چشم‌ها را به دیدار مظاهر، مجالی و ظروف چشم‌نواز، روحبخش و آرامش‌دهنده کلام الهی مهمان کرده و از این طریق، زمینه تأثر دل‌ها را برای چیدن شکوفه‌های بهجت‌افزای ایمان و اخلاص و عرفان و... فراهم می‌آورد.

علت دیگری که شاید در سرنوشت خوشنویسی اسلامی و جانبداری تکاملیش نقش عمده و مؤثری داشته است، جنبه نمادین حروف و کلمات قرآن مجید می‌باشد. روایت معروف و متواتری از قول امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نقل شده است مبنی بر اینکه: همه قرآن در سوره فاتحه مندرج است و سوره فاتحه در «بسم الله...»؛ همه بسم الله در «باء» و «ب» در نقطه زیر این حرف خلاصه شده و من، همان نقطه می‌باشم. باعث شده است تا حکماء و عرفاء مسلمان متوجه جنبه رمزی و نمادین حروف، کلمات و آیات قرآنی شده، از یک طرف به حقیقت، سرشت و مایه‌های قدسی و گوهرهای مجرد و ملکوتی آنها بیندیشند، و از دیگر طرف به نقش معنوی آنها در زندگانی ایمانی و سفر معنوی، اطمینان و امید بیشتری پیدا کنند!

باید یادآوری نمود که این توجه و برداشت در حوزه فعالیت‌های حکماء و عارفان پیشور مسلمان

محدود نمانده، بلکه دامن عاطفه و گریبان دل مستعدان دیگری را نیز فرا گرفته و آنان را واداشته است تا مثلاً بگویند که:

«اگر بتوان فیضی را که از قرآن سرچشمه می‌گیرد یک ارتعاش معنوی خواند، و کلامی بهتر از این برای تفسیر آن نداریم، از آنجا که این نفوذ قرآنی هم معنوی و هم مسموع است، باید بگوئیم تمام هنر اسلامی باید بالضروره اثر این ارتعاش را در برداشته باشد. بنابر این هنر بصری اسلامی فقط انعکاس بصری کلام قرآنی است و جز این نمی‌تواند باشد.»<sup>(۱)</sup>

توجه به جنبه‌های باطنی حروف، کلمات و آیات قرآن مجید تا بدانجا عمق و گسترش پیدا نموده است که ما شاید پیدایش و رشد چشمگیر گروهها و فرقه‌هایی چون «حروفیه» و «نقطویه» می‌باشیم؛ هر چند که عده‌ای از بزرگان عالم اسلام - به دلایل مختلف - این گرایشها را نپسندیده و مهر قبول و صحت بر پیشانی آنها ننهاده‌اند.

\* در هنرنمایی‌های حضرت عطار، آنجا که قرآن و آیات برکت‌بار قرآنی به عنوان هسته و مرکز اثر هنری عرض وجود می‌کند، چون قرآن - به عنوان کلام الهی - مظهر و مجالای خداوند جمیل بوده و برای مؤمن بصیر به نحوی کاملاً ویژه حضور حضرت احدیت را اعلام می‌دارد، هنر و اثر هنری قدرت آترا پیدا می‌کند تا از طریق بهتر جلوه‌گر ساختن جمال ظاهری و جلال باطنی بر این حضور بلامنازع و هوشربا از دیدگاهی تأکید و تأیید باشند و از دیدگاهی اقرار و اعترافی عاری از هر گونه شک و تردید.

این دسته از آثار عطار، نه تنها قدرت پذیرش انوار بشکوه و هوشربای خورشید عشق را در دل‌های مستعد آماده‌تر و بیشتر میدارند که خود، به مثابه ساغرهای سرشار از شراب قدسی، عطش جانهای مشتاق، دل‌های بی‌قرار و ارواح آرزومند لقاء حضرت معشوق را فرو می‌نشانند؛ چرا که در این دسته از آثار، به طور استثنائی کمال مضاعف زیبایی و جمال، با کمال ابهت و جلال ظهور و تجلی پیدا میکنند. زیرا، ترکیب زیبای آیات قرآنی با خط زیبا و زیبایی خط (= کمال مضاعف زیبایی و جمال) بهم پیوسته، حضور زیبا و حکیمانه جمیل مطلق (= کمال ابهت و جلال) را مظهر و مجلا شده و بر آنست تا جان زیباپسند و بشکوه بیننده را با خداوند زیبا و پرابهت مرتبط سازد. کاری استثنائی، که به جرأت می‌توان گفت از هیچ هنر دیگری - ولو شعر - ساخته نیست! زیرا که

ماده شعر، با آنکه از بافت و ترکیب (ساختار) زیبا برخوردار می‌شود، از آنجا که خود شاعر انسانی محدود و دارای نقایص و نواقص می‌باشد، نه لطف و جاذبه کلام خدا را دارد و نه از قوت، شدت، بهجت، رتبت و جود، حیات، نظم و ویژه، جلال، جمال و آثار کلام الهی برخوردار می‌باشد. در واقع، همین واقعیت افسون کننده بوده است که «بور کهارت» را واداشته تا با همه وجود فریاد بر آورد که:

«جلوه‌ی شکل پذیر و حجم آفرین این کلام سحرانگیز الهی، بر سراسر حیات مسلمانان پرتو افکنده و در همه‌ی آنات زندگی وی حضور دارد و غنایش از لحاظ بیان و گویایی، با امواجی که هر دم تازه و نو می‌شوند، و وزنی تقلیدناپذیر، بساطت نامشهود محتوای آن زبان را که همانا احدیت است، تعدیل می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

من حقیر را عقیده بر آنست که این مرتبت استثنائی را این دسته و این گونه ویژه از آثار عطار - و هر خوشنویس قرآن محور دیگر - نه بدان علت فراچنگ آورده‌اند که آفریننده‌اش (عطار) تخلق به اخلاق الله نموده و آنهمه جمال و جلال را از نوک قلم - که بدیل مقدس حقیقتش وسیله نگارش و تعین حقایق کلمات الهی است - بر صفحه کاغذ و... پدیدار ساخته است؛ زیرا که نقاش نیز به قلم توسل جسته و افسونی رنگین را تجسم و زبان بخشیده است، بلکه درست و دقیق، این بدان خاطر است که خواسته است با رنگ قلم و قلم رنگی، طراح حقایق و واقعیت‌های بیرنگی باشد که از پذیرش هر رنگی ابا دارند! و دقیقاً از همین رو است که حتی زیبایی خط را با هیچ رنگی نمی‌توان به نمایش نهاد! چه زیبایی خود بیرنگ بوده و به واسطه مرتبت و جود خاصش عملاً، هم رنگ گریز می‌باشد و هم مقدار ناپذیر! و این مؤید آنست که او را مکان در حضرت جواهر عقلی (عالم جبروت) می‌باشد.

نیازی به تأکید نخواهد داشت که وقتی نتوان زیبایی را تعریف و تحدید کرد، هرگز امکان تجسم بخشیدن و به نمایش نهادن رابطه رازبار عبد و معبود، انس عاشق و معشوق و مهر محب و محبوب میسر و ممکن نخواهد بود. آنچه آمد یادآور این التماس رنگین و نواز شکر زینانگار عرصه شعر (حضرت ابوالعالی جناب میرزا بیدل قدس سره) می‌باشد که گفت:

نقاش! زحمت خط و خال اینقدر مکش باید کشید خاطر او را به سوی ما

آنچه را در همین قسمت از مقاله باید روشن سازیم این نکته بسیار دقیق و ظریف و قابل تأمل می‌باشد که هدف عطار - و یا هر خوشنویس مخلص دیگر، در طول قرون و اعصار - فقط ناظر به جنبه زیباشناختی مسئله نبوده است. زیرا اشباع این خواست از طریق سایر هنرهای تجسمی - و به ویژه پیکره‌سازی و نقاشی که با بهره‌گیری از رنگ و حجم تجربیدی و انتزاعی، موفقیت‌های بیشتری فراچنگ می‌آورند - بیشتر ممکن و میسر بوده است. دقت شود، هر چند که توجه به جنبه‌های زیباشناختی این هنرها - منهای روح عاطفی و سرشت مثالی و مجدد آنها - به واسطه متزل شدن آنها از مرتبه حیاتی، ارزش اینهمه زحمت و سرمایه‌گذاری را نداشته و ندارد! چرا که این منظور از طریق توجه به جنبه‌های زنده نباتی، حیوانی و انسانی و سرمایه‌گذاری در جهت بهتر نمودار ساختن جلوه‌های زیباشناختی و زیباپسندانه آنها بهتر تحقق می‌یابد.

با این مایه از بینش می‌توانیم با خاطری بدور از هرگونه تردید بپذیریم که هنرمند مسلمان، از خوشنویسی و... در کنار ارائه مضاعف جمال، به اصل ایجاد پیوند و رابطه میان بنده و خدای او توجه داشته و بر آن می‌باشد تا از طریق نمودار ساختن ظرف کلام الهی و دیداری ساختن آن، این پیوند و رابطه را تحکیم و ژرفا بخشد. زیرا که خوشنویس پیشور به حوزه و زمینه کاری خود آگاهی داشته، مبانی قدسی و باطنی آنرا مشاهده کرده، رابطه‌ای را که جان انسان مؤمن با کلمات و باطن کلمات الهی دارد، دریافته و نور هوشربای جاذبه کلام حق را حتی در رابطه با مؤمن غیر هنرمند و ناوارد به ظرافتهای هنر خوشنویسی مشاهده می‌کند. در واقع، بر پایه باور به همین دقیقه بوده است که گفته‌اند:

«هنر سستی اسلامی بیانگر معنویت و پیام باطنی و اصیل اسلامی به وسیله زبانی ازلی است، که دقیقاً با همین ازلیت و تمثیل‌پردازی بی‌واسطه‌اش مؤثرتر و بی‌دردس‌تر از اغلب توضیحات دین‌شناختی اسلام عمل می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

روشن است که یکی از هزاران اثر ارزشبار این برخورد استعلائی، تزکیه باطن و تزئین روح انسان مسلمان خواهد بود. این مؤید آنست که هنر ربانی و آثاری از همان دست که معین شد، برخوردار از جوهر و مایه‌ای کاملاً قدسی و بالاخریده از حقیقت دین بوده و در رابطه با قلبهای مستعد، اثری قدسی (پالاینده، نوربخش، پویائی آفرین، بهجت‌بار و...) دارد.

«از آنجا که در متن قرآن کریم «حضور الهی» حس می‌شود، خوشنویسی به عنوان تجسم بخش «کلمة الله» به مسلمانان کمک می‌کند تا بر اساس استعدادهای روحانی خود، در این حضور سهمی داشته باشند یا انوار این حضور بر دل‌هایشان نفوذ کند. هنر مقدس خوشنویسی به انسان کمک می‌کند تا از حجاب وجود مادی بگذرد، تا بتواند به آن برکتی که در بطن «کلمة الله» نهفته است دسترسی بیابد و از جام واقعیت جهان روحانی قطره‌ای بچشد.»<sup>(۱)</sup>

با این مایه از باور و بینش حتماً متوجه این نکته شو کتبار خواهیم شد که به کارهای مرحوم عطار (ره) بدون «طهارت» نمی‌توان نزدیک شد. یعنی همانگونه که نزدیک شدن و لمس کردن ظاهر آثار قرآن محورش، طهارت ظاهری را ایجاب می‌کند، لازمه درک پیام عطار، بهم رسانیدن طهارت باطنی و احساس انس و الفت با عروس حضرت قرآن و زبان دلکش و روح‌نواز آن است؛ و در کنارش، توجه و دلبستگی به روایات و اقوالی که ریشه قرآنی و قرابت باطنی با او دارند! لذا آنی که از طهارت باطنی محروم بوده و صفحه باطنش ملوث به زنگار مادیت و دهریت و... می‌باشد، با عطار و وجود و حضور هنری او هم‌دلی و پیوندی عاطفی برقرار کرده نتوانسته و دست بلند و بازدارنده روح معنوی عطار، او را از ورود به حوزه مطهر و مشعشع هویت افسونکار معنوی خود، به ریشه‌ها و مایه‌های قدسی هنر خود و به سراپرده رازبار و انس جوش پیام خود باز میدارد!

\* فضای آثار عطار، فضایی است کاملاً ویژه که بدون گذرنامه طهارت و احساس انس و قرابت وارد آن شده نمی‌توانیم. فضایی با مرکزیتی کاملاً ربوبی و تزییعی و جلوه منحصر به فردی از آیتی قرآنی. مرکزی که هم دل و روح را به خود فرا می‌کشد و فرامی‌خواند و هم چشم، عاطفه و احساس زیبایی گرائی را؛ مرکزی که انسان مؤمن مخلص را از احساس هستی‌داری خلع کرده و همه او را - در نگاهی حیرت‌اندود و دلی متلاطم و فراری از خویش - به اقرار هستی حقیقت و باطن و اصل آن مرکز نشین بدل می‌سازد؛ مرکزی که پیام دلنوازش در نهایت تحلیل «بهل و بیا» بوده و جان مشتاق را به کمتر از رسیدن به یگانگی با حضرت معشوق راضی و خشنود ساخته نمی‌تواند.

این مرکزیت با حواشی و مدارهائی درهم تنیده‌اند که از یک سو: کار پیام را تشدید، جاذبه‌اش

را افزون، زبانش را بلیغ و روشن نموده و بر زیبایی برونی اش می افزایند و از دیگر سوی، موقعیت و مرتبت وجودی و ارزشی پیام را نمایان، ثمرات استعلائی اش را تبیین و ارج و قدر آن را معین می نمایند. هم بدانسان که در مواردی دعوت را روشن تر، پرجاذبه تر، ظریف تر و زیباتر ساخته و ذوق رهیدن از هر آنچه در آن قرار داشته و بدان عادت کرده و رسیدن به مراتب برتر و ارزشمندتر را در او بیدار و فعال می سازد.

مرحوم عطار (ره)، با پرداختنِ اصرار آمیز خود به قرآن - آنهم در شکلهای مختلف و در کسوت زیبا و پرشکوه خطهای متنوع، از نسخ و ثلث و ریحان و کوفی و... - نه تنها ذوق و فکر دیدار کننده خود را در جهت فهم مایه های درونی و حوزه های معنایی و قدسی بیدار و فعال می سازد که گاهی، با پرداختن به رمز و سمبل، او را متوجه حقایق علوی و صور ملکوتی ساخته و زمانی، وی را در برابر جریان فیض رحمت و انس با خداوند قرار می دهد. زیرا در انتخاب آیات، چنان ماهرانه عمل می کند که خواننده خویشتن را جز در برابر باران لطف، هدایت و رحمت حق مواجه نمی یابد.

\* یکی از ویژگی های بارز آثار قرآن محور حضرت آخوند، فراخوانی نوازشگرانه و آرامش دهنده آنهاست به سوی «مَقْعَدِ صِدْق» و جوار هوشربای «مَلِیکِ مُقْتَدِر» و سرپرده معشوق بی همتا. قلم عطار، حتی در مواردی که به خوشنویسی مثلاً شعری متوجه بوده است، صریحاً رازبارش ترنم «بیا بیا به عالم اعلی» را ترجیح وار هدیه گوشه های رازشنو و جان های بی قرار می کرده است. یک نگرش حتی شتاب آلود به پیام آثار عطار، هرگونه تردید و تزلزل را نفی کرده و مؤید این واقعیت تواند بود که عطار هرگز به منازل، مراتب و مراحل مادون هویت ربانی انسان دعوت نکرده، ارزشهای بیدیل ربانی را فدای لذتهای زود گذر نفسانی نساخته، توجه به حضرت دوست را با هیچ توجه، نگرش و گرایشی بدل نکرده است. و این، نه تنها می رساند که قلم عطار، در موقع تبلور بخشیدن به پیکر لطیف و روحبخش کلام الهی و اسماء جلال و جمال وی، با قلم اعلای حضرت حق، هم جهت بوده است که می رساند این طراح عوالم تو در تو، این فریاد گریه های روحناز نهفته آوا، و این رنگین طرازیها و رنگین بیانیهای فراری از رنگ و نوارا عطار با قلم نی خویش بر پرده های دل دیوار و رخساره کاغذ ندوانیده است، بلکه با قلم بی شکل دل خویش و عاطفه خلاق و آفرینشگر خود بر صفحه وجود نقش کرده است.

روشن است که وقتی قلم، دل داغ پرور و بستان شعار هنرمند و موضوع، عشق هستی سوز و ایمان بهشت آفرین او باشد، هرگز نمی تواند جز از معشوق، غیر از محبت حیاتبخش معشوق، جز درد و داغ معشوق و کوی معشوق و آستان قدسی پی معشوق و در یک کلام: جز در رابطه با جوار لقای معشوق چیزی بنگارد و ارائه دهد.

عطار در مواقعی از ایندست، بیشتر به قلمی تجریدی، هستی باخته و حضور ناپیدا شباهت دارد که بدیع مطلق و مبتکر حقیقی با آن آفرینش های ابداعی خود را در میدان دید زیباپسند، عاطفه موج و شهود منور و معطر هنرشناسان ظاهر ساخته و تعیین می بخشد.

این باور، ملهم این دقیقه تواند بود که عطار در حالاتی از ایندست، تنها نقش وسیله ای را بازی می کند که توسط او پیام های قدسی ابلاغ شده و دعوتنامه های معشوق دل نواز، به محبان سینه چاک و والهان فراق دیده و ستم کشیده از عالم خاک، طراحی و اهدا می شوند. پس جا دارد تا با همسایه همگام و همدوش او (حضرت بیدل (ره)) هم آوا شده عطار را ندا در دهیم که:

نی ات ناله دارد که من خود نیم توئی هر چه هستی، من آنجا کیم

\* در برخی از آثار مرحوم عطار (ره) به عنوان شأنی، مرتبتی و تکه ای از جهان دیداری که مؤلف از رشته خطوطی منظم، متناظر، هندسی و محاط به مستطیل، مربع و احياناً دایره ای می باشد، فضای ابلاغی - القائی به گونه ای ساز و برگ پیدا کرده است که نه می توان از آن رنگی جز رنگ عوالم ملکوت، جبروت و... را مشاهده کرد؛ نه آوایی جز آوای توحید را دریافت؛ و نه عطری جز عطر حضور دوست و متکلم واقعی و حقیقی را شنید. چرا که عطار نه تنها دست و قلم سحرانگیز خویش را در جریان اراده و ابلاغ خداوند قرار داده است که قلم جانس را نیز - پس از تطهیر در کوثر تسلیم و اخلاص و... - با قلم مبدع حقیقی هماهنگ و هم آوا ساخته، با هر گردش پیامی از او - و فقط از او - و با هر حرکت و چرخشی زمزمه ای از تقدیر و تعظیم، از توصیف و تولی و از عشق و محبت او را تصویر کرده است. و همین امر باعث می شود تا بیننده به نحوی جدائی ناپذیر، اگر از جمال و تعظیم و تکریم حضرت حق چشم می دزدد، به مظاهر توصیف نابردارش بگشاید؛ و اگر از «دیدن حدیث» حضرت معشوق، چشم مشتاق ادب شناس را باز میدارد، به «شنیدن پیام او» دیده بدوزد! زیرا که عطار نگارستان سحرش را چنان پرداخته است که به قول پیر راز آشنای مجالی توحید (بیدل دهلوی) به هر طرف که نگاه کنی متوجه خواهی شد که:



جهان، رنگ اظهار اسمای اوست ولی باغ پیرنگی اش جای اوست  
ظهور بهار است در هر چمن به اسم گل و سنبل و نسترن  
به هر آوازی که گوش فرانهی درخواهی یافت که:

جهان، شور منقار یک بلبل است زمین تا فلک خنده یک گل است

روشن است که در اقلیمی از ایندست که ظاهر و باطن در قبضه اراده، محبت، ظهور و تجلی و حضور اوست، جایی برای پرداختن به خود و چشم گشودن بر هستی موهوم و هوس‌ها و آرزوهای موهوم‌تر خویش باقی نخواهد ماند.

در واقع، این ویژگی هنرمند واقعی و کمال یافته مؤمن است که با رویکردن و بهره بردن از شیوه‌های قدسی، ناشناخته، پیش‌بینی ناشدنی، زیبا و پرجاذبه و غافلگیر کننده، فردیت عینی محدود مشخص‌ناچیز خود را انکار کرده، از جلوه‌های مختلف انانیت بیزاری و فرار جسته و می‌کوشد تا با پرداختن به حقایق، امور و زمینه‌های جمعی و الهی، خود را از ننگ خودبینی، خودخواهی و خودپرستی بدور نگهدارد. بر مبنای باوری از همین سنخ بوده است که گفته‌اند:

«هدف هنر یعنی بهره‌ور ساختن محیط انسان - و جهان تا آنجا که به دست انسان ساخته و پرداخته شده - از نظامی که مستقیم‌ترین جلوه‌ی پرتو وحدت الهی است. هنر دنیا را روشن و صاف می‌کند و روح را یاری می‌دهد تا از کثرت آشفتگی بخش چیزها قطع علاقه کند و به سوی وحدت نامتناهی روی آورد.»<sup>(۱)</sup>

طبیعی است، آنجا که این خودسوزی و فرار، پای دل و دیده روح را به کوی و روی جانان نزدیک و باز دارد، کار هنرمند از حد لفظ و نقش و آوا و حرکت فراتر رفته، از وحدتی برخوردار تواند شد که در آن، رنگ آوایی دیگر و ترنم، نقشی روشن و گویا! زیرا که در عالم وحدت، هیچ شأنی بری و خالی و دور از شئون دیگر نبوده و هیچ چیزی فقط همانی را که می‌نماید، نتواند بود.

\* کار و تلاش مرحوم عطار (ره)، در واقع تبلور و تجسم بخشیدن به همان روحانیت و معنویت است که هنر اصیل اسلامی را رنگ و معنا می‌بخشد. این هنر که زمینه ظهور پرجاذبه و بشکوه کلام حضرت معشوق را فراهم می‌آورد، همه هستی و حضور خویش را مدیون همان معنویت و

روحانیت بوده و همه آثار و برکات خویش را از آن او می‌شمارد؛ آنهم به گونه‌ای که هستی و هویت خود را چیزی بیشتر از تبلور آهنگین و نشاطبار همان معنویت به حساب نمی‌آورد.

این شاید بدان علت باشد که «شخص این هنر» نمی‌خواهد خویشتن را واقعیتی مرده و بی‌روح، و پیکری تهی از معنا و بار و جاذبه عاطفی و معنایی قلمداد کرده، حقیقت علوی و صفت «فرانمائی» خود را انکار کند! این نگرش به هنر، زاده نگرش وجودی و زنده یافتن هنر بوده، آنرا در مرتبت وجودی خودش، موجودی می‌یابد که بدون تجلی آثار روح، معنا و کمال نهانی‌اش، قادر به تبلور و تظاهر زیبایی، جاذبه و جمال عیانی‌اش نتواند بود. آفریده‌ای که دریافت دقیق مرتبه‌اعلای وجودش، مستلزم کشف پیام روحناز معنایی و احساس ظرایف و لطایف زیبایی‌های بالاخریده از نمای رنگین و چشم‌نواز برونی اوست. هر چند که این ویژگی همه هنرهای اصیل و کمال‌یافته ربانی است. منتها در هر مورد و هنری، به شکلی ویژه، زمینه ویژه و هستی ویژه که هماهنگ با منطق ویژه همان هنر می‌باشد.

آنچه تعمیم و تطبیق برخی از تعاریف هنر را در مورد آثار آخوند - و نیز هم‌پاوران و هم‌روش‌های او - دچار مشکل می‌نماید این واقعیت ملموس و انکارناپذیر می‌باشد که عطار در خلق و آفرینش آثار خویش، هیچ واقعیت معین و ویژه‌ای را مورد تقلید، محاکات و نسخه‌برداری قرار نمی‌دهد.

این امر، ضرورت تجدید نظر در تعریف‌هایی از ایندست را مسجل ساخته و محقق را ناچار می‌سازد تا در پی اصول، معیارها و حدود دیگری جهت معرفی هنر برآید. به هر حال، در چنین مواردی، با قدری تأمل می‌توان پذیرفت که این عاطفه‌تعالیمند و پرجاذبه عطار است که خود را در نمای ملموس و قابل دریافت خطهای زیبا و زیبایی‌های خطوط به نمایش نهاده و این روح سیال و اوجگیرنده اوست که در لباس زیبای انواع خط ظهور و بروز پیدا کرده است. هر چند که در هنر خوشنویسی همانگونه که گفته آمد، وقتی هنر کمال ظهور و بروز خود را نمایان میدارد، دیگر این تنها زیبایی‌ترنم گونه خطها، کش و قوسها و تکرار ترجیع‌وار تجریدی سطرهای دویده بر کاغذ و روئیده از دیوار نیست که خود را تا اعماق احساس عاطفی و دریافت زیباپسندانه فرد رسوخ داده و استیلا می‌بخشند، بلکه در واقع هویت وحدانی و وحدت شخصی و پربار اثر هنری است که آن تأثیر، تحکم و جاذبه را اعمال می‌کند. منتها این حقیقت را فقط کسانی درمی‌یابند که گوش جانشان با آن ترنم ملکوتی آشنائی دارد.

\* در بیشتر کارهای عطار - چنانکه ویژگی پاره‌ای از هنرهای قدسی و ربانی است - نقشهای پر خم و پیچ که با زیبایی و جلوه‌ای پرجاذبه چمنی از ریاحین تجریدی را تداعی می‌کنند، چنان از جلال و شکوهی هیبت‌بار برخوردارند که بیننده به مشکل می‌تواند تمیز دهد که آیا با سر انگشت لطیف و نوازشگر جمال و زیبایی نوازش شده و از خویشتن رفته است؟ یا در چنبر شکوه و جلال خود را کاملاً باخته است؟! و این، همان موقعیت کاملاً ویژه‌ای می‌باشد که به قول حضرت یزدل جز بیخودی و بی‌زبانی ترجمانی ندارد:

کنون بیخودی ترجمان می‌شود همان موج صهبا زبان می‌شود

از این رو، آنی که می‌خواهد جان بی‌قرار خود را به عمق جوهر، پیام و زیبایی برساند، باید خویشتن را با زبان موج این صهبا (هنر مقدس مکاشف) آشنا سازد. شاید علت اینگونه ویژه اثر گذاری یکی آن باشد که هر موجود کاملی در کنار اینکه از وحدتی کامل برخوردار است، از وحدت اثر نیز برخوردار می‌باشد؛ و دیگری آنکه، آنچه به هنر ربانی جان و هستی می‌بخشد (ایمان و روح حقجوئی) هم صبغه وحدانی دارد و هم صبغه توحیدی.

«... وجود این هنر بر ظهور وحدت در کثرت گواهی می‌دهد که توازن هماهنگی ناشی از آن، جلوه‌ای رهایی بخش دارد که انسان را از بند کثرت رها می‌سازد و به او امکان می‌دهد تا وجد و نشاط بی‌حد و حصر تقرب به خدای یگانه را تجربه کند.»<sup>(۱)</sup>

انحناها و شبکه‌های بهم پیچیده این آثار، بیننده را چنان در شبکه‌ای از پیام‌های منظم و تسبیح‌وار قرار می‌دهد که هر یک به تنهایی آهنگی دلنواز و معنادار را تداعی و متبادر ساخته، و همه با هم، حرکتی هم‌جهت و فرارونده را به سوی بی‌سوئی که همه سوی‌ها از او آغاز شده و به او منتهی می‌شوند تصویر، تمثیل و تکرار میدارند. و همین درهم تنیدگی بشکوه و دلپذیر است که از یکسو احساس و عاطفه را متحد میدارد؛ و از دیگر سو، بینش و خرد را، درست به همانگونه که خود، نمود وحدت تکنیک ظاهری و معنویت باطنی می‌باشند.

در اینکه چرا عطار - قدس الله نفسه الزکیه - و سایر هنرمندان دل‌بیدار مسلمان، بیشتر متوجه طرحهای متناظر هندسی بوده و در ابعاد وسیعی از آن بهره می‌گیرند؟ باید گفت که: عمده‌ترین

دلیل آن مبتنی بر نحوه و ویژه خدانشناسی و توحید فراگیر ژرف و بلند آنها بوده است؛ که اگر بخواهیم علل ثانوی این امر را مورد توجه قرار دهیم، ناچار باید علت‌ها را در مواردی از ایندست جستجو کرد:

\* پذیرش تام و تمام توحید در خالقیت و سپردن همه آثار و بی آمدهای آن به خالق مطلق.  
\* نمادانگاری اصل وحدت در کثرت و کثرت در وحدت، آنهم به این معنا که: در عین ارائه‌ی پیوندها و ارتباط‌های وجودی هر یک از اجزاء، ارکان و مؤلفه‌های وجودی به یکدیگر، باز هم تأکید بر آئینه تمام‌نمای بودن را از خود سلب کرده و قدرت مکاشف بودن و واقع‌نمائی تام وحدت را انکار می‌نماید.

\* گریز از تقلید و فرار از نمودار ساختن کامل و تمام عیار اشکال نباتی، حیوانی و...!  
\* تعالی بخشیدن به جنبه‌های نامتعالی. زیرا که در طرح‌های هندسی، علاوه بر شکل عالی بخشیدن به خط و رنگ و سنگ و گچ و...، چون اینها دارای بار معنایی و پیام ویژه و مقدسی هستند، مایه‌های اولیه آنها نیز حرمت تقدس و تعالی پیدا می‌کنند.

\* حفظ اصالت آفرینش و تکمیل عالم عاطفه و هنر در برابر هنر خدای مبتکر و هنرپرور؛  
بورکهارت، در رابطه با این نگرش و گرایش ابداعی دارد که:  
«ذوق و قریحه هندسی که وجودش چنین قدرتمندانه در هنر اسلامی اثبات و تأیید می‌شود، مستقیماً از صورت تأمل نظری که اسلام بدان عنایت و التفات دارد و «انتزاعی» است نه «اساطیری» می‌تراود. و البته در نظام بصری، از رشته تصاویر هندسی منظم محاط در دایره یا رشته تصاویر کثیر السطوح منظم محاط در کره، رمز بهتری برای بیان غموض درونی احدیت... وجود ندارد.»<sup>(۱)</sup>  
زیرا که او عمیقاً معتقد است که:

«محور مرکزی اسلام، احدیت و واحدیت است، ولی هیچ تصویری قادر به بیان آن نیست.»<sup>(۲)</sup>  
\* در کارهای آخوند (ره) آنجا که تلاشها و نگاره‌ها هماهنگ - و احیاناً تکرار گونه - می‌نماید، هنر او فقط ناظر و متوجه اثبات امکان ارائه‌ی آثار واقعاً هنری و پرجاذبه بدون بهره‌گیری از تنوع نبوده، بلکه از یک سو مؤید رسیدن ذهن و عاطفه هنرپرور عطار به وحدت ژرف و بلند می‌باشد

۱- هنر مقدس، ص ۱۳۷ پ

۲- همان، ص ۱۳۱

که اثر خود را تظاهر و تبارز انواع همگونیهای واقعاً ناهمگون بروز می‌دهد؛ و از دیگر سو القاء کننده حرکت و جهادی است پایان‌ناپذیر در جهت حقیقت نامتناهی؛ با همه اینها، اذهان منکشف و بصیر، متوجه تلاطم امواج درخشنده عاطفی و رقص تجریدی و مقدس شعله‌ها و شراره‌های جان‌یبتاب عطار می‌باشند که در هر سطری به گونه‌ای، در هر کلمه‌ای به رنگی و در هر حرف و نقطه‌ای با درخششی ویژه خودشان فرمان می‌رانند.

در واقع، نقش بندی برخی از آثار عطار، به طراحی و اجراء پرشور و زبردستانه راکها و سمفونیهای مجلل و هوشربایی می‌مانند که اجرا کننده‌اش با هر تکرار، طرحی از تکرارگریزی را «شکل» می‌دهد. تکرارنماهایی که شکل تکامل یافته، ظهور چند لایه‌ی و چند بعدی و تجلی غنی ساخته شده عاطفه‌ای است که در مرکز سرود و سرود مرکزی می‌تواند هستی و حضور نماید. بر مبنای همین اصل است که آشنایان به اینگونه از آثار، آنها را چونان ترنم‌های بی‌آوائی می‌یابند که از تارهای عاطفه معناجوی‌شان می‌دمد و فرامی‌خزد. ترنم‌هایی که یاد و نام حضرت معشوق را در کج و پیچ خطها به ورد نشسته‌اند.

این سرودها، با همه رنگارنگی ظاهری و ابلاغهای متنوع معنایی، پیام عاطفی یگانه‌ای را به نمایش نهاده‌اند که از مهر محبوب مایه گرفته، بالا خزیده و به حضرت او فرامی‌خوانند. گوئی سر آن دارند تا زبان گرایش جان‌بیننده را با خویشتن هماهنگ ساخته و او را از هر طرف احاطه نمایند. در این طراحیها - به عنوان هنر و اثر هنری - آنچه از همه بیشتر نمایان و جلوه‌گر می‌باشد روح متلاطم، عاطفه جوشان و سیال و اشتیاق شگفت‌زا و تحسین برانگیز عطار است پیرامون یاد و نام دوست و آنچه دوست، دوستش میدارد! آنهم در حدی و به گونه‌ای که هر چه تلاش‌ورزی تا خویشتن را از محضر تجلیات او رهایی بخشیده و در فضایی خالی از حضور و حاکمیت او، خود را با خود مواجه ساخته و لاجرم به خودپردازی، ممکن و میسر نتواند شد. و همین مرتبه از کمال، پختگی و غنمندی را هنر اصیل و ربانی می‌نامند. این که هنر جو را تا در برابر اوست، از خودش - و از محدودیت‌ها، ناخالصیها، نارسائیها و ناموزونی‌های خود او - می‌گیرد؛ و چون از او چشم برگردد، خود را دل‌باخته و لاجرم در حوزه جاذبه‌ی او می‌یابد! و این نیست مگر از لطف او. هم بدانسان که آن لطیفه‌پرداز لطف‌شناس فرمود:

بیدل از معنی طرازی بر کمال خود ملاف      گرد ساحل باش، این موج از محیطی دیگر است

\* در آثار عطار، گاهی به نمادپردازیهای ویژه‌ای بر می‌خوریم که اگر دقیقاً متوجه مبانی اشراقی و قدسی هنر وی نباشیم، به جای درک پیام حقیقی و جهت اصلی پیام او، گرفتار توهمات باطلی خواهیم شد که روح عطار را از آنها خبری نبوده است.

قبل از آنکه به ذکر سمبولیسم بالیده از آثار و نهفته در شکلها و کارهای او توجه نمایم، بهتر می‌نماید تا نکته‌هایی را - اگر چه بسیار فشرده - در زمینه سمبولیسم کاملاً استثنائی و هستی‌مند هنر ربانی، در نظر بگیریم.

از آنجا که در هستی‌شناسی اسلامی - عرفانی، هستی دارای مراتب، درجات و به عبارتی دقیق‌تر عوالمی متعدد و تو در تو - از احدیت مطلقه محضه (عالم هاهوت) تا عالم ناسوت - می‌باشد، که هر مرتبه پائین صورت و تعین نازله مرتبه بالائی بوده، هم از نظر هستی به او متکی و محتاج می‌باشد و هم از نظر احکام و آثار وجودی؛ سمبولیسم پا گرفته از چنین دریافتی نیز ویژگی‌های خاص خود را داشته و هر سمبل - در حد توان وجودی خود در فرآینابی - راوی صورت، تعین و مرتبه بالاتر و لاجرم: عینی‌تر، شدیدتر، غنی‌تر، زیباتر و ناب‌تر همان اصل خواهد بود! و نه اینکه مانند سمبولیسم تک بعدی غرب یا به لایه‌های ناپیدا تر نفس و روان غیر قدسی - و لاجرم روان همین انسان غریزی محور سر تا پا مادی ولی پیچیده و رازناک - اشاره نماید؛ و یا به لایه‌های کمتر تعین پیدا کرده اشیاء، پدیده‌ها و زمینه‌های خام و اعتباری - اسطوره‌ای! زیرا که در سمبولیسم غرب، سمبل‌ها اولاً در حصار زمینه‌های ناپیدا و غیر متعین ماده و یا روان محصور و محدود می‌باشند؛ و ثانیاً به اموری شناخته شده منتهی مرتبت و متعین در عالم خود متوجه بوده و به تجلیات و مظاهر عالم برتر ولی قابل کشف و شهود برای انسان اشاره نمی‌کنند!

با این مایه از بینش می‌توانیم عنوان نمائیم که سمبولیسم در هنر دینی - اسلامی به طور عام و در تلاشهای هنر نمایانه عطار به طور خاص، عیناً و عملاً هستی‌مند بوده و از قدرت فرآینابی حقایق هستی‌دار و برین برخوردار می‌باشد. به قول بورکهارت:

«... هنر دینی مبتنی است بر یک علم به صور و قوالب، یا به بیان دیگر بر آیین نمادی و رمزی (سمبولیسم) خاص صور و قوالب. در اینجا باید یادآور شد که رمز فقط یک علامت قراردادی نیست بلکه مطابق یک قانون هستی صورت نوعی یا رب النوع خود را متظاهر می‌سازد.»<sup>(۱)</sup>

«به گفتهٔ «کوماراسوامی» ... وجود رمز عبارت است از وجود همان چیزی که رمز آن را بیان می‌کند<sup>(۱)</sup> و از همین رو است که رمزگرایی سستی هرگز عاری از زیبایی نیست، چون مطابق ینش روحانی جهان، زیبایی یک چیز همان شفافیت پوششهای وجودی و مادی آن چیز است.»<sup>(۲)</sup>

آنچه آمد مؤید آنست که نمادپردازی در هنرهای تجسمی عالم اسلام، بیشتر تداعی کننده و یادآورندهٔ حقایق مثالی و ملکوتی بوده و از این طریق، هم اصل و ریشهٔ نمونه‌های مادی و ناسوتی را در قوس نزول تذکر می‌دهند و هم امر تکامل و تصاعد و منازل بعدی مسافر روح و حقیقت انسانی را در قوس صعود.

در واقع، چون نگرش اینان به هستی، نگرش وحدانی بوده و هر موردی را آیه و آئینه‌ای می‌یابند، برایشان:

تپش‌های دل ریگک همامون او	جهان، گردش رنگک مجنون او
چه اسماء، همان بوی در پرده‌اش	چه اشیاء، همان رنگک گل کرده‌اش

می‌باشد!

با این مایه از بینش میتوان پذیرفت که این جنبه و شأن از هنر عطار، نه تنها از مایه‌های فرامادی و ملکوتی بهره‌ور بوده و سرشتی کاملاً ملکوتی نما دارند که اصول عملی و مبانی تکنیکی خود را نیز از جایی به عاریت می‌گیرند که با جانمایه، صورت، حقیقت و مرتب وجودی خود همان نمادها سنخیت و تجانس داشته باشند!

«بورکهارت» گامی فراتر نهاده و ابراز داشته است که:

«هنر (هنر خوشنویسی) از معنای لفظی (در برابر معنای تأویلی، اشاره‌ای و باطنی) با صورت کلام قرآنی سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه منشاء آن حقیقت یا جوهر معنوی قرآن است.»<sup>(۳)</sup>

آنچه آمد مؤکد آنست که به هیچوجه نباید قشرین و مادی‌نگر شده، این نمادها را تداعی کننده و یادآورندهٔ تناظرهای ملموس و مادی و تقلید تنزل دهندهٔ اثر و حرمت هنر قرآنی پنداشت.

---

۱- به نظر من، این گفته قدری مبالغه‌آمیز است. چه ما را باور همان است که: نمادها با همهٔ گویائی و تلاش، از توان کامل نمائی محروم‌اند.

۲- مبانی هنر معنوی، ص ۱۳۱

۳- مبانی هنر معنوی، ص ۷۷

آنهم قرآنی که رساننده و حاملش از منظری ویژه ملکی زیبا چون جبرائیل (ع) می‌باشد. به هر حال، سمبولیسم عطار در یک تلاش مداوم و معنادار، مسئله امکان پرواز و سکون، خیزش و سازش، آزادی و استسلام، حرکت و ثبات معنوی و مقدسی را القاء و ابلاغ نموده؛ هم گویای پویائی پیکر حقایق خلقت و ملکوت عالم می‌باشد؛ هم مؤید ثبات قوانین و سنن تخلف ناپردار آن.

روشن است که ابلاغ و نمودارسازی سمبولیک جناب عطار، سوای حوزه معنایی آیات، ادعیه، روایات و... ای می‌باشد که آخوند ما آنها را در قالبهای نمادین آثار خود اهداء نموده است. در این مورد ویژه بیننده با زبان ساختار و نمادین اثر مواجه و در پیوند بوده و با همین زبان آن معانی ژرف و بلند را کشف و دریافت میدارد. هر چند که آخوند، هرگز و هرگز همچون رمزگشای حوزه شعر و شعور (حضرت میرزا عبد القادر بیدل) فریاد بر نمی‌آورد که:

گر از رمز بوبرده‌ای دم مزن      که یوسف همان بوست در پیرهن

این ترفند که در قسمتی از آثار پخته عطار به نحوی تبارز دارد، در تعقیب جریان کششهای افقی خطها، بی‌خویش دل سپرده به گوهر هنر ربانی را در جریان امواج نرم ولی خیره کننده‌ای قرار می‌دهد که حاکی از حرکتی آهنگین و نوازشگرانه‌اند؛ و در جریان کششهای عمودی خطها، او را متوجه عوالم تو در تویی می‌سازد که از جانبی یکی مبتنی بر دیگری و دیگری خود مقوم آن دیگری است و از جانبی، تجسم و تبلور قوس نزول و یا صعود!

نیازی به تأکید نخواهد داشت که چون انسان به کشف مبدأ و مقوم وجودی خود، هنر و سایر موجودات عالم نایل شده و متوجه سیر تکوینی خود در دو قوس نزولی و صعودی گردید، آنچه خود را به عنوان یک دریافت تردید ناپردار بر وی تحمیل می‌کند این خواهد بود که: بازگشت او به حقیقت ثابت و لایتغیری است که تعین و تظاهر بی‌وقفه شئون حیرتبار و هوشربای او هرگز وحدت و ثبات ذاتی او را خلی وارد ساخته نمی‌تواند. حال چگونه نباید با بزرگی هم صدا شویم که به واسطه برندگی و صعوبت قضیه فریاد کرده است:

نگردد سخن محرم راز او      صدا نیست در پرده ساز او  
درین نشئه از هوش خون می‌چکد      خرد می‌فشاری، جنون می‌چکد



\* بسیار از نوشته‌های عطار، با وجود ناهمگونی آهنگین ریتیمیک ظاهری خویش، به واسطه حضور و غلبه نگرشی وحدانی، پیامی یگانه و حضور وحدت بخش کلام الهی، به محیطی از پیش مرتب شده و سامان یافته، یک دست و هماهنگ شباهت دارد که: از هر گونه نگرش و گرایش فردی پاک؛ از هر گونه نفسانیت و انانیت بری؛ از هر گونه بیگانگی، غیریت و تکثر بدور بوده و سرشار از عطر دریافتی می باشد که هر گونه افتراق و جدائی مطلق میان عاشق و معشوق و عابد و معبود و... را نفی و طرد می کند. گوئی حروف و کلمات درهم تنیده این آثار فریادگر این واقعیت اند که:

کسی راز وحدت برون سیر نیست      دو عالم دوئی دارد و غیر نیست  
این محیط زیبا و آرامش بخش دیداری که به زیباترین شنیده‌ها شکل و رنگ بخشیده است، از چنان افسون نواز شکرانه و حکمت جوشی برخوردار بوده و مخاطب را در چنان موقف و موقعیتی قرار می دهد که جوهر آزادی واقعی را کشف و آرامش معنوی را - که همان رهیدن از تمایلات ناپایدار و رستن از دام خواهشهای بی ریشه دمدمی (غریزی - اعتباری) است - دریافت میدارد. و این کاریست که فقط از هنر مقدس ایمانی بر تواند آمد و بس. زیرا هنر مکاشف ربانی، فقط چیزی را ارائه میدارد که به نحوی بتواند مبین رنگ و جودی عالم معنا و آرامش روحنواز و تسکین دهنده کوی جانان بوده و زمینه ترقی جان الهی فرد را به سرمزل نهایی و جوار حضرت دوست فراهم سازد؛ ولو که این تلاش در حد اشاره‌های ابلاغی و یا نمادی محدود باشد.  
اگر پذیریم که عطار یکی از معدود چهره‌های وزینی است که در انواع خط کوفی چیرگی و ورزیدگی بسیار داشته است - که ناچار از پذیرش آنیم - خواهیم توانست به کشف و لمس واقعیت‌ها و حقایق دیگری از قدرت و قوت خلاقه، عاطفه سیال و دل بستگی شگفتی انگیز او به انواع خط کوفی نایل آمده، تا حدی خود را به مبانی و جانمایه‌های ذوق و هنر او نزدیک سازیم.

آنچه از بررسی‌های تاریخی پیرامون تاریخ خوشنویسی قرآنی فراچنگ می آید مؤید این نکته است که: بنیانگذار خوشنویسی قرآن در خط کوفی حضرت علی (ع) بوده و هموست که برای اولین بار زمینه ظهور، تجلی و تعین «کمال مضاعف زیبایی و جمال، با کمال ابهت و جلال» را در این زمینه ویژه ارائه کرده است. چرا که آن حضرت (ع) برای ارائه کلام خداوند و پیام حضرت دوست در بهترین شکل آن بوده است که بدان ابتکار و ابداع توجه فرمود. چنانکه «قاضی احمد»

فرزند «منشی» درباره حضرت علی (ع) دارد که:

«آثاری از قلم‌های معجزه‌گر آن مقام مقدس، ملجأ پاکی و تقدس (حضرت علی (ع)) وجود دارد که چشم جان را فروغ می‌بخشد و الواح سینه را منور می‌کند؛... و عالی‌ترین نقش کوفی آن است که از او به جامانده ... استادان (این هنر) قواعد نگارش و مبنای آن را به این مقام مقدس نسبت می‌دهند.»<sup>(۱)</sup>

این نکته مؤید آن تواند بود که عطار در زمینه هنر، علاوه بر ارائه‌ی جواز تلاش هنری، به نحوی خواسته است با مرشد و مقتدای خود همدمی، هم‌رأیی و هم‌مدستی نموده و در گسترش پیام ایمان و دعوت عشق، خود را سهیم سازد. بگذریم از اینکه برخی را عقیده بر این است که:

«... خوشنویسی همواره و آگاهانه، با نوعی حس رقابت برای تقلید کنش الهی (تخلق به اخلاق الله در نوشتن) در آمیخته و جدا شده است - گر چه از کمال ازلی خود بسیار فاصله دارد - زیرا «والا ترین شرافتی که به خطاطی اعطاء شد، از این واقعیت نشأت می‌گیرد که این هنر همچون سایه دوری از کنش الهی است.»<sup>(۲)</sup>

روشن است که این او‌جگیری روح و پرواز عاطفه، آنهم با پیروی و تقلید از چنان زمینه‌هائی باطن را پالوده و نورانی، طبع را نیرومند و مشتاق رشد و اعتلا، خیال را آزاد و پرتکاپو، روح را فراجوی و فرانگر ساخته و آفرینش و آفریده‌هایی را زمینه‌ساز می‌شود که جز به اوج و آزادی و ایمان و عشق نمی‌خوانند. هر چند باید پذیرفت که در هنر عطار - همچون سایر رشته‌های هنری - مبانی علمی و اصول تکنیکی (تجربی) قضیه نقشی اساسی داشته و فاقد چنین دانشی از خلق چنان زیبایی‌هائی ناتوان خواهد بود.

آنچه آمد مؤید این نکته افتخارانگیز می‌باشد که آخوند ما رسیده است به جایی که با کمال اطمینان و با شواهد فراوان می‌تواند مدعی شود که:

من آنجا رسیدم که از جوش ناز ز برگم تراوید صهبای راز  
\* به هر حال، در برخی از آثار مرحوم عطار (ره)، صورت برونی وجود هنری او چنان بهم

۱ - مینورسکی، خوشنویسان و نقاشان صص ۵۳ - ۵۴ به نقل از هنر و معنویت اسلامی ص ۳۹.

۲ - هنر و معنویت اسلامی، ص ۲۹؛ باید افزود که قسمت داخل پراکنش این نقل قول از بورکهارت، در کتاب هنر اسلامی، ص ۵۱ می‌باشد.

تینده شده است که مجال گردش و حرکت آزادانه و بی‌باکانه نگاه را از دیده بیننده می‌گیرد؛ و لاجرم نگاه را مجبور به رعایت آدابی می‌سازد که چندان انسی بدان ندارد.

این خصیصه افزون بر اینکه مثبت تراکم حضور و جلوه‌های عاطفی و زیانکارانه او می‌باشد، نگرشی ویژه از بودن و هستی را القاء میدارد که در آن اقلیم، هر جلوه‌ای از هستی - مثلاً هر حرف، لفظ، خط و حتی نقطه - با جلوه دیگرش به گونه‌ئی سخت حیرت‌انگیز گره خورده، در پیوند بوده و متکی می‌باشد؛ آنهم از نوعی که: حضور و قوام این یکی، متکی بدان مستلزم حضور و قوام آن دیگری بوده و همه اینها در کل، حضور یک واحد شخصی بشکوه، زیبا، حیرت‌انگیز، هیبت‌بار، و در عین حال لطیف و پرجاذبه را به نمایش نهاده، مسجل و ناچار از پذیرش می‌دارند؛ آنهم بدانسان که حضورشان یادآور این گفته صدرنشین خمخانۀ توحید (میرزا بیدل دهلوی) می‌باشد که ما با همه جلوه‌های ظاهراً مستقل خویش:

نواهای بی‌پرده این خمیم      که از وی تراویم و در وی گمیم

و همین ترفند ربانی است که به صورتی غیر مستقیم ولی گویا و تردید نابردار، از طرفی بیننده را متوجه موقعیت فردی او - در کنار سایر اشیاء و اشخاص و امور - می‌سازد؛ از جانبی انواع پیچیده روابط او را با اشیاء، اشخاص و امور فریادش می‌آورد؛ از سوئی ضرورت حضور فعال چنین پیوندی را در اعماق ذهن او مطرح ساخته و او را در برابر پرسشهایی متنوع و گیج‌کننده قرار می‌دهد؛ و از طرفی شور و شوق رهیدن از «خودی» محدود، بی‌اتکاء، جزئی، بی‌ریشه، نسبی، بی‌پیوند، حاشیه‌ای، ناهماهنگ با خود و با دیگران - که به نحوی ویژه، اویند - و بدور از کمال ظهور و زیبایی را در وی بیدار کرده و اشتیاق یگانه شدن با همه جلوه‌ها و همدل شدن با حقایق همه مظاهر را در او پویا و مشتعل ساخته و فریاد می‌کند که:

عمل چیست؟ عین معانی شدن      اگر عاملی، می‌توانی شدن

\* در برخی از آثار عطار (رض) - مانند خط کوفی قفل - که توالی و تقاطع خطوط به گونه حیرت‌انگیزی درهم تینده و حجره‌های متناظر و آهنگینی را پدیدار ساخته‌اند، بیننده خود را در برابر چیزی (نشانی از وجود) احساس می‌کند که به نحوی سخت انتزاعی - ولی نوازشگر - دیده و دیدار او را احاطه و افسون نموده است. چیزی که نمی‌گذارد عاطفه هنری و روح جستجوگر وی، این فضای راز آلود را ترک نماید.

نکته اساسی در رابطه با آثاری از ایندست اینست که خطوط ملموس و دریافتنی آنها، به نحوی غیر قابل تبیین و توصیف، خود را به وسیله کشف و دریافت بیننده انکار نموده؛ گاه در هیأت بلورهای درهم تنیده‌ای جلوه می‌کنند که نور پیامی قدسی از هر جانب‌شان متصاعد می‌باشد؛ و زمانی در شمایل راکی پیچیده و شورانگیز، که درنگ روی هر گوشه‌ای از آن، شنونده را از لذت گوشه‌های لطیف و نوازشگر دیگرش محروم می‌سازد؛ و همین امر هم، او را مجبور می‌دارد تا از طریق تلاش متمرکز عاطفی و عرقریزی روح، به نحوی توصیف ناشدنی، با کل اثر آمیخته و پیوند برقرار کند و نه با یک گوشه و نمود آن.

حال، اگر بپذیریم که در آثاری از ایندست، جانمایه این زمینه بشکوه و بسیار زیبا و پرجاذبه، کلام خداوند می‌باشد، می‌توانیم پذیرای این نکته ظریف باشیم که در اینگونه آثار، این تنها رنگ و خط و حتی جوهر باطنی آنها نیست که «پوست، دیوار و یا صفحه کاغذ» را به حیرتخانه شورانگیز و بی‌مثالی بدل کرده‌اند، بلکه نمودی از ابلاغ ربانی و شأنی از قدرت ابتکار ربوبی است که از مجرای عنایتی ویژه - کاملاً ویژه - ظهور و بروز پیدا کرده و روح الهی فرد را به همنائی و هماهنگی با خود فرامی‌خواند.

به عکس آنچه آمد، فضا در برخی دیگر از آثار مرحوم عطار (ره)، به عنوان واقعیت نامرئی ولی مقوم و تکیه‌گاه پدیده‌های مرئی - مانده خط، کلمه، حرف و... - در واقع نماد و رمز واقعیت وجود مطلق (مطلق مقسمی) به عنوان واقعیتی غیر مرئی ولی مقوم و متکأ و نمودار سازنده تعینات و نمودهای عالم هستی می‌باشد؛ نکته‌ای قابل توجه در نمونه‌هایی از ایندست، دو بعدی کردن عمده‌ی نگاشته‌هاست، به خلاف کارهای امروزیان که با دادن سایه و... به خطها، کلمه‌ها و... آنها را سه بعدی - و لاجرم نماد حضور و هستی مادی و دنیای جواهر ویژه‌شان - می‌سازند! در حالیکه این دو بعدی کردن عمده‌ی، از یکطرف آنرا نماد حضور و هستی فرامادی می‌سازد و از دیگر طرف، نزدیکی و پیوند مراتب وجود - اعم از ناسوت، ملکوتی و جبروت - را القاء می‌نماید.

باید یاد آوری نمود که نوشته‌های برجسته دیواری، سنگی و... نیز از همین حکم - به نحو کاملاً ویژه‌ای - برخوردار بوده، فقط ظرف ظهور خویش را سه بعدی انتخاب کرده‌اند.

نوشته بر کاغذ به عنوان سطحی دو بعدی، ظرف ظهور خط را نیز دو بعدی ساخته و آنگاه که بر پایه و یا سنگی سه بعدی جای می‌گیرد، با انتخاب شکل سه بعدی (برجسته کردن خویش) در

واقع خود را از سه بعد مردهٔ مادی اصلی (دیوار، سنگ و...) فرا می‌کشد و تعالیِ قدسی خود را ابلاغ می‌دارد.

به هر حال، آن فضا که تداعی کنندهٔ فضای ملکوتی و رها از سلطهٔ احکام و آثار خشن فضای عالم ماده می‌باشد، با امکان دادن به حضور هماهنگی حروف و عبارات و پرتاب کردن برخی از نمودهای زیبا در حوزه‌ای ویژه از فضا، ایجاد نوعی هماهنگی، وسعت، امنیت و وفاق را تضمین می‌کند که ناظر به ساحت عالم باطن و مقدس می‌باشد؛ و لذاست که در نمونه‌ها و مواردی از ایندست برای هیچ عبارت و حرفی، ضیق مکان و تنگی جا معنا ندارد؛ و اگر می‌بینیم که همهٔ آنها چونان عاشقانی آتش‌دوری دیده، تلخای فراق چشیده و پس از عمری بهم رسیده، یکدیگر را در آغوش گرفته‌اند، برآند تا علاوه بر جواهر قدسی و ربانی، همین پیام شورانگیز و هوشربای معنوی را در نحوهٔ تقرر عینی خویش ابلاغ دارند. چرا که در نحوهٔ تقرر قدسی، هر موجودی در عین برخورداری کامل از امنیت، وسعت و گشایشهای چند بعدی معنادار، جذبۀ محبت و همدلی همه را در آغوش هم قرار داده، و هر کدام وزن، حضور و هویت مستقل دیگری را در حوزهٔ وجودی مستقل خود استقبال و پذیرائی می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

این ویژگی باعث می‌شود تا بیننده خود را در فضایی آزاد و نامحدود، فضایی عاری از کدورت، اصطکاک و کشمکشهای غریزی و مشاجره‌های بی‌معنا و مسخرهٔ دنیائی حس نموده، با غوطه‌ور شدن در هماهنگی، وفاق و همدلی‌ای بیبدیل، با جذبۀ قدسی اثر هنری همراه و همگام شود. پی‌آمد انکار ناپذیر این امر از یک طرف، اشتیاق رهیدن از احکام و مناسبات زندگانی تکراری، محدود و بی‌روح غریزی و رسیدن به حوزه‌ای از هستی و حیات می‌باشد که متضمن وسعت، آرامش، ایثار و محبت سرشار و فورانی است. زیرا نفس فضای خالی در آثاری از ایندست، عاطفه و روح را از احساس اسارت در تنگنای فضای مادی رهایی بخشیده، هم امکان فراروی او را به فضاها و مراتب عالی‌تر هستی و کمال ممکن می‌سازد و هم امکان کشف و مشاهدهٔ انوار الهی را میسر؛ چنانکه از دیگر طرف، همان آرامش معنوی، بیرنگ، پرجاذبه و معناداری است که هر بینندهٔ سالمی را فرا می‌گیرد. آرامشی که ویژهٔ موقعیت‌ها و حالاتی از ایندست می‌باشد و لاغیر!

۱ - مانند تابلوی «عز من قنع و ذل من طمع؛ من کل فج عمیق».

عریض ما در مورد فضای خالی برخی از آثار مرحوم آخوند (ره) نباید ملهم این پندار باشد که در نمونه‌های متضاد ایندسته، که فضای خالی - به عنوان نماد، آنهم در شرایطی که از وجود اعتباری برخوردار می‌شود - به نفع ظهور و تجلی مراتب وجودی جا خالی نموده، ته نشین شده، به ژرفا فرورفته و جنبه باطنی پیدا کرده است، از قدرت القاء مثبت و فرامادی محروم است! در آثاری از ایندست - همانگونه که در مورد کوفی قفل اشارتاً آمد - فضا به عنوان یک نماد، به نفع ظهور و نور و جاذبه زیبایی و حقیقت بی‌پرده به نحوی دیگر عمل می‌کند. چرا که با اینگونه از موضعگیری، هرگونه انفصال و جدائی مطلق شئون و مراتب وجود را انکار کرده، حق را می‌گذارد با شئون ذاتیه او؛ و همه آن گره‌ها، قلابها و پیوندها زبان بلیغ همین نکته‌اند! امری که «مولانا بیدل - قدس سره -» چنینش توجیه فرموده است:

ز خود گم شدن، شد حضور دگر سیاهی به خود بست نور دگر

\* در نهایت باید گفت: نگرشی شتابناک ولی برخوردار از ذوق هنری و فهم اصول، معیارها و ظرایف زیباشناختی به آثار عطار ملهم این باور تواند بود که در تاریخ معاصر، هنرنمائی‌های زیبا، روشمند، فاخر و خیره کننده او به تنهایی می‌تواند نمایانگر امکانات بسیار گسترده تزئینی، غنای اوجمند کیفی، بار روشن و سبک سازنده معنایی و فوران و جولان احاطه کننده پیامی باشند که همه فهم و عاطفه بیننده را تسخیر و اراده فطرت‌بنیان او را والّه تسلیمی می‌سازند که گوهر و روح آزادی همه جانبه را در برداشته و آرامش پر بار و معناداری را هبه می‌نمایند که به قول میرزای بیداردل ما - بیدل - جز از طریق چشیدن شربت گوارا و رهاننده همان تسلیم، جوهر آزادی معنادار قدسی را فراچنگ نتواند آورد:

گرفتار دو عالم رنگم از بیرحمی نازت «اسیر الفت» خود کن اگر می‌خواهی آزادم

جلوه‌های زیبا و نو شونده این آثار که از کلام سحرانگیز حضرت معشوق مایه، شکوه و آهنگ گرفته و همه پهنای آثار او را طراوت و جذابیت بهستی داده است، با توسل به حجم آفرینی‌های انتزاعی و یا استفاده از رمزها و نمادهای مجاب کننده، باطن بیننده را آماده کشف عالم مثال و حقایق ملکوتی ساخته، زمینه ارتباط او را با عوالم برتر فراهم می‌آورد.

از چشم‌انداز من بنده، سبک ویژه عطار پس از سپری کردن دوران قابل تأملی از تحول تکاملی خود، به واسطه سیراب بودن از چشمه‌سار زلال و آرام بخش وحی و کوثر مشعشع و عطش زدای

ولایت، به چنان پختگی و کمالی دست یافته است که او را از تعقیب و توسل به دگرگونی‌های خام و احساسی و تغییرهای سطحی - که معمولاً عاطفهٔ خام جوانهای آوازه‌جوی را اسیر خود می‌سازد - بی‌نیاز ساخته، مهر جاودانگی را بر تارک اصول و معیارهای تکنیکی آن زده، تاج درخشندهٔ پایداری را بر فرقشان نهاده و تداوم ساختارهای قدسی آنها را به ضمانت ایستاده و به چنان مرتبتی رسیده است که می‌توان باور کرد:

ز وصفش اگر رنگ گیرد سخن

چو گل، ساغر باده گردد دهن

## اساور<sup>(۱)</sup>

از دیر و دور، عده‌یی از هنرمندان و هنرشناسان را زمزمه این بوده است که هنر دریچه‌ای به جهان نور و آزادی است. زیرا هم انسان را از قید جریان‌های رنگ و روباخته و تکراری روزانه می‌رهاند؛ هم او را با اقلیم مصفا، پر درخشش، نوازشگر و پرجذبه عاطفه پیوند میدهد؛ و هم امکان پرواز و گلگشت به عالمی تهی از درشتی و سنگینی ملال و سنگوارگی بودنی بی‌معنا را میسر می‌سازد!

روشن است که وقتی هنر از رنگ و بوی مینوی و منطق و خصالتی قدسی برخوردار باشد، دریچه‌ای نه، بلکه افقی است هوشربا، کشنده، پویائی بخش و معیندار در جهت جهانی اصیل و نورانی؛ جهانی که در آن رنگ و بو، عطر و نوازش، لبخند و نشاط و بالاخره حرکت و حیات، نه تنها به معنای دقیق کلمه هستی‌مند، اصیل، سرمدی و بدور از نقص و کسر می‌باشد که همه چیز آن زنده، مسیح، محبت‌جو و دوست‌نگر می‌باشند. زیرا که هنر قدسی، در فرایند حضور پرجذبه و

---

۱ - آنچه پیش رو دارید، نوشته‌ای است که من از هنر گریزان به عنوان مقدمه بر مرقع مبارک «اساور» حضرت آخوند (ره) به دستور فرزند برومندشان محمود جان عطار با عجله فراوان ارائه کردم. زیرا طبق گزارشی که به محمود آقا داده بودند، چاپ مرقع یاد شده فقط به واسطه محرومیت مقدمه، از قدم‌بوسی آن مرقع به تعویق افتاده بود! از اینرو ایشان را تأکید بر این بود که سرعت آماده شدن مقدمه، بر سرعت چاپ خواهد افزود!

اینک که حدود چند سال از ارائه‌ی این نوشته می‌گذرد و از اساور هم خبری نیست، خواستیم جهت یادآوری و آشنایی بیشتر با کارهای حضرت عطار (ره) آنرا پیشکش دوستداران هنر نمائیم؛ این نوشته را از روی چرکنویس اولیه بازنویسی نمودم و هیچگونه تغییر اساسی نیافته است! چرا که نه فرصت آنرا داشتم و نه هم حوصله‌اش را.



مؤثر خود هم انسان را از زنجیر نگرشها و گرایشهای اعتباری، بی‌مایه، هستی‌گریز، تنگ، رنگ‌باخته و فناپذیر می‌رهاند؛ هم از تنگنای حیات غریزی و اعتباری! هم او را از حوزه باورهای وهن آلود و همی‌آزادی می‌بخشد؛ هم از فضای خفه‌کننده و خفتبار تلاشها و مراوده‌های تکراری! هم نظرش را از رنگینی‌های واقعاً بیرنگ جهان ناپایدار باز گرفته و با حقایق رنگین و تعالی‌بخش مینوی آشنا میدارد؛ هم قلبش را با توجه دادن به حقایق مثالی و ملکوتی از نور و نشاطی معنیدار و نوازشگر پر! درست به همانگونه که زمینه پرواز روح تعالی‌جوی وی را تا سرحد مشاهداتی جبروتی و جانمایه‌های رقایق ناسوتی ممکن و میسر می‌سازد. زیرا که هنر قدسی، شأنی از حیات را دارا بوده و در حوزه حضور و هستی خویش، همه این کمالات را بروز داده و بارزندان عالم قدس مغزله‌ها، راز و نیازها و گفتگوهای از ایندست را به سرانجام می‌رساند. و این، نه لاف و گزاف است و نه آوازه‌پراکنی‌های «نان و نام» زای! که امری است تجربی در حوزه روشن و شفاف خودش و برای اهلس!

حال اگر بخواهیم نمونه‌ئی از چنین هنری را دقیقی به تماشا بنشینیم که هم زنده است و هم زندگانی بخش؛ هم چشم را می‌نوازد و هم دل را - با به نمایش نهادن و تداعی کردن دنیائی از نور و نوازش و عشق و آزادی - می‌گدازد؛ هم هوش و حواس را از دنیای فریبکار متوجه جهانی هوش‌بر و دلنواز می‌سازد و هم روح مشتاق تلاشهای معنیدار را به جانب نشئه‌ای کاملاً قدسی، شایسته است تا با تک‌نیدن گرد و غبار شک و پیشداوریهای غفلت‌بار تردید‌انگیز، چشم سر و سیر را به تماشاخانه قدسی بنیان «اساور» هدایت کنیم.

گلستانی که پرورش دهنده گل‌های همیشه رنگین و سرمدیش، باغبان ازل بوده و نه تنها عطر معانیش جان جبرائیل و سراپرده باطن پیامبر اکرم (ص) را روشن و معطر داشته است که ظهور و تشخص متنوع وجود بر کتبارش، در عوالم مختلف، مغز و قلب و چشم و زبان پاکیزه‌دلان هر عالمی را نیز صفا و جلا و زیبائی و سرور بخشیده است.

اساور در حوزه هنر قدسی، نمونه‌ئی است بدیع که جسارت ابداع مجدد هویت خویشتن را تا آنجا که شایسته پذیرش حضرت معشوق گردد، برای مستعدان این سفر لاهوتی، بیدار ساخته و چنان بت‌های بدعت‌بی‌ریشه تباهی‌زای را درهم می‌شکند که حتی در بت، اشتیاق دستبوسی بت‌شکن بیدار می‌گردد.

اساور، در ظرفِ بدیع و هوشربای دیداری خود «سوارانی» را در میادین درک عقلی و کشفِ قلبی اهل حق به نمایش می‌گذارد که هر کدام به نوبه خود و در حوزه حضور، حرکت و حیات خویش، هنرنمایی‌هایی قدسی داشته و با فراخوانی‌های ویژه خویش، مسافر عقل و مهاجر قلب انسان در مانده در زمین نفس و شوره‌زار انانیت را بدانجا دعوت و هدایت میدارد که جز خیر و خوبی، عشق و پاکی، آرامش و آزادی و بالاخره دلبر و دلبری وجود ندارد!

مرحوم آخوند (ره)، با آن ینش روشن، ذوق استعلائی و فراخوانِ هوشیارانه هدفمندانه معیندار خویش با انتخاب این عنوان (اساور<sup>(۱)</sup>) برای این مرقع - که در واقع، زیور کده زیوربخش افکار تعالیجوی، دل‌های محبت‌محور و رو‌های معشوق‌طلب می‌باشد - یکباره مخاطب بیدار دل خود را نه تنها از نشئه‌ی خاک و احکام و آثار و لوازم زمین‌گیر سازنده‌اش بالا می‌کشانند و به نوعی تجرد مادی فرا می‌خوانند که گاه از عالم مثال و برزخ نیز بالا کشیده و به گونه کاملاً ویژه‌یی از تجرد برزخی دعوت کرده و جایگاه نهائی و حیرت‌جوشی را فرادیدش قرار می‌دهد (بهشتهای همیشگی که) «... در آنجا با دستبندهایی از زر و مروارید زیب و زیور و زینت می‌بایند و لباسهایی از پرنیان خواهند پوشید».

آنچه در این رابطه و ویژه از برهان بی‌نیاز می‌نماید اینست که عطار همچون سیاستان دغلكارِ امروزی بر آن نبوده است تا با تداعی و ارائه‌ی ظرفِ دیداری و وعده‌هایی فریبا و تلاشی‌زای، بار خویش را بسته و با ایجاد امیدهایی پوچ و مسئولیت‌زدای، هویت قدسی و فطرت الهی مخاطبان هنر خویش را به شراره‌های فساد و تلاشی‌بسپارد؛ زیرا به روشنی دریافته است که اگر عنوان کردن این مرقع تقدس‌نمای، چشم‌نواز، بیدار کننده و تعالی‌انگیز به آن زیور قدسی نشان (اساور) عده‌ئی را به یاد این فرموده خدای منان می‌اندازد که:

«جَنَّاثُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» \* (۲) فاطر، ۳۳

حتماً جمعی را به این باور مجهز خواهد ساخت که رسیدن به این ذروه بیدیل، بدون ایمان و عمل نیکو و تلاشهای ایثارمندانه مخلصانه ... هرگز محقق و میسر نتواند شد! و این، مؤید و مؤکد

۱- اساور جمع سوار است؛ و سوار یعنی دستبند.

۲- «[در] بهشتهای همیشگی [که] به آنها در خواهند آمد، در آنجا با دستبندهایی از زر و مروارید زیور بایند و در آنجا جامه‌شان پرنیان خواهد بود».

آنست که: تا تخم ایمان در زمین باطن خود نکاری میوه سعادت، عزت، کمال، آزادی و آرامش واقعی را هرگز درو نخواهی کرد؛ و تا کعبه دل از بتهای خاکی پاکیزه نسازی با نور جمال و محبت بی مثال محبوب حقیقی تحلیه نتوانی نمود. و این سخنی است که خدای جل جلاله خود به صراحت اعلام داشته و دومی (رسیدن به بهشت و...) را مشروط به وجود نخستین (ایمان و عمل نیکو) قرار داده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ \* حج ۲۳»

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند در باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می آورد: در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می شوند، و لباسشان در آنجا از پرنیان است.»

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا \* أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسَنَتْ مَرْتَفَعًا \* كهف ۳۰ و ۳۱»

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباہ نمی کنیم.

آناند که بهشتهای عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیر [قصر] هاشان جویبارها روان است. در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می شوند و جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر سبزه می پوشند. در آنجا بر سریرها تکیه می زنند. چه خوش پاداشی و نیکو تکیه گاهی! \*»

آنچه در این رابطه به گونه انکارناپذیری مثبت این مدعاست همانا عمل خود مرحوم آخوند (ره) است در دو حوزه بسیار بشکوه و آرامش بخش:

نخست، حوزه جهاد مقدس چندین ساله هنر جویانه و هنر نمایانه او در زمینه هنر خوشنویسی؛ و دوم، تلاش زیانمایانه و قدس محور او در ارائه آثار باری بدیع و پرابهت و از جمله مرقع مقدس اساور. چرا که این هر دو، تبلور عینی و تجسم انکارناپذیر مسئولیت پذیری و عشق شعله‌ور او به عالم هنر و احکام و آثار و تجلیات هنر قدسی می باشد؛ آنهم در حدی که میان شکل و محتوا و جهان دیداری و شهودی این اثر - در کنار اکثریت مطلق آثار خود - تعادلی نوازشگر، آرامش دهنده و

پرجاذبه ایجاد کرده است.

عرصه زیانمایانه و پهنه زیباشناختی اساور با آنهمه نقش بدیع و پرجاذبه، با آنهمه تنوع دلنواز و بشکوه، با آنهمه رنگینی متلاطم و پایدار، با آنهمه جمال شکوفا و تحسین برانگیز و با آنهمه استادی و جلالت نمایی - آنهم در نموداری که با کمیت گریزی، کمیت را به سخره گرفته و بیننده مشتاق خویش را از ورق زدن شتابناک بزودی پشیمان و غافلگیر می سازد - کاری است که هم تبخّر در فن را می طلبد؛ هم تجربه زیباشناختی کامل را؛ و هم بیداری و پویایی خرد و بینشی قابل ستایش را. زیرا اساور، زیوری نیست که تنها با کِش و قوسهای دیداری خود به عنوان هنر «حرف و خط» نویسی آفریده شده و بدور از حوزه معنایی و حیات طیبه قدسیش ظهور و تجلی پیدا کرده باشد! بلکه از آندسته آفریده‌های هنری است که سرانگشت زیبانگار عطار در لحظه پدیدار نمودن جلوه‌های جمیل حرف حرفش در چنبر اراده و قدرت نگارنده مطلق بوده است؛ چرا که کلام و حروف کلام او را دیداری می ساخته و از این طریق به اشاعه و حفظ او همت می گماشته است و نه از خود را! و جان ملتهب و زیاجوی او نیز در هوای مشاهده زیاجلوه‌های سخن پرداز ازل پرواز داشته است! و لذاست که در هر صفحه و گلشنی - آنهم به عنوان نمایش دهنده خردی و بینشی، دعوتی و ارشادی، نغمه‌ئی و نوازشی، برکتی و رحمتی که نه تنها زوال و نفاذ را بر نمی تابد، که بخشاینده نور و عزت و سعادت و کمال و طهارت و آزادی و آرامش می باشد - با زیورهایی ویژه و زیبایی‌هایی ویژه، هم از نظر دیدار مواجه هستیم و هم از نظر دریافت!

گاهی چشم را به زیارت آستانه‌ئی مشرف میدارد که با داستانی نیایشگر، معشوق را با اسماء حسناى او، آنهم با زیبایی‌هایی درخور هر اسم مورد خطاب قرار می دهد؛ بی که مسئولی جز خود او را بروز داده باشد!

آستانه‌ئی که در قلب مقدس خویش سروستانی زیننده و چشم‌نواز از مشاهده پر درخشش احدیت مطلقه را تجسم بخشیده است! سروستانی که گواهان صدیقش ذات مقدس حضرت اله و فرشتگان و خردمندان معدلت پرور اویند؛ و در این رازی سر به مهر نهفته است که جز اهلش را تاب مشاهده و دیدار آن نخواهد بود.

گاهی نگاه را به دیدار نازبو (=ریحان)های به ناز آرمیده‌بی دعوت می کند (در سوره نصر و فاتحه) که با همه زیبایی و نوازشگری، هیئت حضور معشوق دلرا با بر جان بیننده ینشور مسئولی میدارند!

زمانی دیده را به دیدار دل‌های گره‌دار و غنچه‌های ناشکفته‌ی دعوت میدارد - در سوره جحد - که تداعی کننده محرومیتی خفتبار و هستی برانداز از مهر و نوازش حضرت معشوق و عطر رحمت بی‌منت‌های اوست و از دیگر طرف، به یاد آورنده بی‌خیالی و بی‌پروائی نسبت به زنگارهای خداگریزی و عداوت پیشگی خودستیزان دین‌گریز می‌باشد. اما با همه اینها، دیدار کننده با ذوق هرگز نمی‌تواند لب از تحسین جلوه‌های بشکوه و زیانمایانه آنها فرو بسته و ستایش خویش را نثار کلک هنر بار عطار ننماید.

در صفحه‌ئی نظر را گرفتار نظامی رازور ولی هوشربا - در سوره توحید - ساخته و فکرت‌های خام را از دسترسی به نور و معنای نورین این طلسم مقدس زیبا باز می‌دارد؛ تا میان ظاهر نقش و نقش ظاهری با حقیقت و روح این نقاشی زنده تعادلی از نظر دریافت و کیفیت وجودی برقرار نماید. زیرا در این نقش آفرینی عشق آلود، از «او» گزارش می‌کند؛ او که الله است؛ و در عین حال احد؛ و این معنی را همچون نقش درهم بسته و نمادین سوره ویژه او، سری به غایت ظریف می‌باشد؛ سری که «صمدیت» از منظری ویژه، برهان ارجمند اوست!

از زیبایی‌های بالیده از محقق، ثلث و ریحان او - در سوره‌های ناس، فلق، آیه نور و ... - مگویی؛ جلوه‌هایی که هم از طریق نمایش زیبایی‌هایی دل‌انگیز، شیخونی سخت جهشبار بر ذوق‌های مرده و عاطفه‌های خوابیده می‌زنند! و هم از طریق ظرف‌های دیداری شده: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ**؛ و نیز: **«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»** گلهای متنوع عاطفه‌های زیبا پسند، اندیشه‌های راهجویانه عشق محور و راز و رمز روش‌شناسی و ابزارشناسی در مسیر رسیدن به معشوق مطلق را به شکوفائی و رقاصی و امیدارند!

با همه آنچه آمد، تذکر این نکته را واجب می‌شماریم که در رابطه با هنر قدسی، تشبیهات، استعارات، نمادها، سمبل‌ها و ... خود از سطح کاربردهای معمولی شاعران و هنرمندان طبیعت‌گرای خام خیال گذشته، ناظر حقایق علوی و ماورائی گشته و نماد واقعیت‌های قدسی می‌باشند. آنهم با توجه به این باور ارجمند که اگر در جهان محسوس و حضرت شهادت برگ و غنچه و گل و ریحان و غیره‌ای را، گیرائی و جذابیتی برای انسان خاک نشین می‌باشد، از برکت وجود حقایق علوی، ملکوتی و لاجرم اصلی آنهاست و لا غیر.

به هر حال، اگر از پیجویی بیشتر، در حوزه زیباشناختی و فرم‌جویانه گلستان قدسی نشان

حضرت عطار منصرف شده و تحقیق و توضیح بیشتر را به رازدانان عالم خوشنویسی محول داریم، آنچه را می‌باید مورد توجه و تحلیل قرار دهیم این نکته بس مهم است که هنر قدسی با همه کثرت نمائی‌های فریبنده‌اش، بنابر طبیعت ذاتی خود از وحدت‌گرایی و وحدت‌نمائی ویژه‌ئی برخوردار می‌باشد؛ آنهم تا بدان حد که این اصل در عوالم و حضرات متنوع وجود قابل تعمیم، تحقیق و تثبیت تواند بود!

با این مایه از باور و بینش و بر مبنای دأب هنری - عرفانی مرحوم عطار (ره)، که در اکثریت مطلق آثار قرآن‌محور او نمایان و بی‌نیاز از براهین اثباتی می‌نمایند، زیورها و مرواریدهای اساور این زیبانگار رازپرور را هرگز نمی‌توان در حد آفرینشگریهای صوری (=دیداری) و در حوزه ثقل‌گریز نشئه‌ی دو بعدی محدود و محصور نمود. زیرا که وی با حفظ اصول هنری قدسی، آنهم در تشابه و تناظر با عالم مثال، بر آن بوده است تا اذهان استعلائی، صفاجوی، آزادی‌طلب و تجردخواه را، به سراپرده تجرد صوری (=مثالی) فراخوانده و با مطرح کردن آنچه شایسته چنین دعوتی است زیورهای عقلی، قلبی و روحی را برای صاحبان عقل و قلب و روح به نمایش و تداعی گذارد.

در این رابطه ویژه، من بنده را باور بر آنست که محوری‌ترین، پرفشارترین و جذبه‌آلودترین اصلی که اساور آخوند را به نگارخانه مقدسی از زیورهای عقلی و بینشی بدل ساخته است، پرداختن مستمر رنگین‌نوشونده چشم‌نواز پر حلاوت عاشقانه اوست به حضرت معشوق و اسماء حسنی و صفات علیا و هوشربا و آزاد کننده‌اش! پرداختنی که همه چیز را بهانه و وسیله آن توجه ساخته و اگر احياناً به امری ظاهراً سوای او و نام حلاوت‌بخش و صفات دلکش و گیرای او می‌پردازد، باز یا آن غیر، آئینه‌ئی است که او را در وی می‌توان به مشاهده ایستاد! و یا خود وسیله توجه کردن و توجه دادن به اوست! هر چند که نفس این پرداختن بیشتر جنبه اشراقی و عارفانه داشته و می‌کوشد تا فهم فلسفی را در نمایش قدرتمندانه ایمان عارفانه، عشقی قلندرانه و آفرینشی مبتکرانه تحت تأثیر قرار دهند!

در واقع همین دقت نظر خلجان‌جوش و استدلال‌محور بوده که مرحوم عطار (ره) را واداشته است تا در نخستین مظهر و مجلای وجود هنری خویش در اساور، آنگاه که دستهای امید و عروج و استغاثه و... را، با سرانگشتان اشارت و شهادتی که در اوج لایتناهی، فنای خویش را اعلام داشته‌اند،

به نمایش می‌گذارد، هوشیارانه و هدفمندانه، نما و حقیقتِ باطنی آنان را در هیئتِ گوهر تابناک تکبیر به تصویر کشیده و از اینطریق این زیور و دست‌آویز بیدیل معرفت را هدیه‌ی رازجویان هنر قدسی می‌کند که: اوصاف معشوق ما از حدِ توصیف فراتر بوده و هیچگونه حدی برای توصیف او متصور نمی‌باشد!

مرحوم عطار (ره) همین برهان مستتر را به شکلی بسیار هنرمندانه و هوشیارانه در نمائی دیگر از زیورهای زینت‌بخشِ فکرتِ استعلائی انسان، در اساور زیانمای خویش به تصویر کشانیده و با دیداری کردنِ برهان، خردِ پرمدعا و بلند پرواز را متوجه ضعف باطنی وی ساخته و از این طریق راهِ دل سپردن به حقیقتِ حضرتِ معشوق را باز کرده است! و آن، همان موردیست که آیه مبارکه نور را با نورانیتهی بیدیل، صراحتی بیباک و سادگی و شفافیتی ارجمند به ظرف حروف و کلمات می‌ریزد؛ منتها با توجه به این اصل هنرمندانه که سطر نخست را درشت و روشن نگاشته و از این طریق، خواننده‌ی خام‌اندیش را به این گمان می‌اندازد که با خواندنِ سریع و دریافتِ ساده‌ی ظاهر عبارت، مفاد معنایی را که در باطنِ واژه‌ها مستتر می‌باشد دریافت خواهد کرد! ولی قبل از اینکه اندیشه به خود آمده و از وزن و عمقِ دریافتِ خویش طرفی بریندد، خطِ محقق بشکوه زیبای خوانای درشت را به خطِ ریحان ریز بدل کرده، در کنار به مشکل افکندن نگاه و وادار کردنش به تلاش و خرامی پروامند و متأملانه، فکر را نیز متوجه ژرفای معنا پیدای کلام ساخته و او را به دقت و ذوق راهیابی به درون کلام رازناک حضرت دوست فرا می‌کشاند!

آنچه در این رابطه لطافتبار قابل توجه تواند بود آنست که مرحوم آخوند (ره)، هرگز با این ترفندِ هنری - عرفانی، مسافر سر و سیرِ مخاطب خود را، امکان لغزیدن به دنیای سستی‌زای یأس نداده، پس از افکندن او در ریاحین کده الوهی (چهار سطر به خط ریحان) آنهم با آن تشبیهات ظاهراً ساده ولی بسیار رازورِ حضرت معشوق، که اذهان نیخته را در مرحله اول، از طریق محسوس کردن آنچه فوق عقلی است به امید درک جانمایه کلام به دنبال خود می‌دواند، دوباره خط را جلی ساخته و ذوق و امید دریافت را در وی بیدار و شکوفامی‌سازد.

معنای تکرار دوباره آنچه اشارتاً تذکر رفت، در نصفِ دیگر تابلو آنست که دوست، بنابر خصلتِ ذاتی خود ظاهرتر از آن است که تو می‌پنداری و در عین حال، باطن تر و پوشیده‌تر از آنست که تو خیال می‌کنی.

این نحوه برخورد عطار، انسان را به یاد مناظره‌یی می‌اندازد که میان «رابعه عدویه» - آن شهید عشق الهی - و سائل خداجوی او رخ نموده است! زیرا وقتی سائل می‌پرسد: «یا رابعه! خدای را چون شناسی؟! پاسخش می‌دهد که: چون شما شناسید، ما بیچون شناسیم.»

با همه اینها، این قسمت از مرواریدهای اساور قدس‌نمای مرحوم عطار (ره)، با بفت ویژه و رازگشای خویش و بازبانی ویژه فریاد می‌کنند که: بیا، اما بی که امید دریافت ذات مقدس حضرت معشوق را در سر پروری! بیا، اما یزار و مبرا از هوس رسیدن به دریافت برهانمندانه فیلسوفان عقل‌محور! بیا، اما بدور از خلجان‌های نومیدی‌آفرین عاشقان خودمحور خام‌کار! بیا، اما نه فقط با پای حواس و عقل جزئی، که با دل و جانت بیا!

در اساور مرحوم عطار (ره)، از اینگونه مرواریدهای خرد و ینش فراوان بوده و در هر غرفه‌ئی از نگارخانه سور و آیات کلام حضرت سبحان، تائی چند به رشته حسن خط سپرده شده است! مثلاً در غرفه‌ای که به نمایش حروف و کلمات عرشی نشان سوره حمد اختصاص یافته و گلزاری نمادین را فراچشم مخاطب خویش می‌گذارد، در واقع بر آنست تا سوره ینش و شهودی بسیار متعالی و بشکوه را دیداری سازد! هر چند که حروف و نقوش مجسم، به دلیل طهارت و قدسیت ویژه خویش، جز برای پاکیزگانی که دیده و دل را با آب ایمان به غیب تطهیر کرده‌اند، قابل لمس نمی‌باشد.

مسافر دل دوست جوی مخاطب عطار، در این گلگشت قدسی و ینشبار اولاً در می‌یابد که: همه حمدها و ستایش‌ها از حضرت معشوق و متوجه خود اوست! و این «از» را چه نکته‌هائی که در بی نیست؟! هم چنانیکه در می‌یابد: اگر در عالمی از عوالم خلقت مربوبی وجود داشته باشد، ربّ او و تربیت کننده او هموست و لاغیر! و این دریافت را چه تهدیدهائی که دنبال نمی‌کند؟! تهدیدهائی که از مته گذاشتن به خشخاشی اینهمه لغزنده (= شفاف) و مغشوش (= غامض و خردگریز) بالا تواند خزید! آنهم زمانی که گوینده استثناء ابلیس را عمداً نادیده گیرد!

آنچه شکوه، زیبایی و جاذبه این دو مروارید روحناز را افزون کرده و جان تبار عاشق بی‌قرار را از شر همه هراسهائی از ایندست آزاد می‌کند اینست که او، معشوق را هم رحمان (= افاضه کننده وجود هر موجود) و هم رحیم (= بخشاینده کمالات لازم و شایسته او) دریافته و صاحب و مالک روز دین می‌شناسد!



و اینک، تو ای رازشناس حقیقت گوی! مرا باز گوی که: کدام روز است که معشوق را روز دین و عاشق را روز دل نباشد؟! چرا که عاشق سرمایه‌ئی جز دل نداشته و جز در هوای معشوق، در مُلک معشوق، در حوزه اقتدار پیدا و پنهان معشوق و در سیطره گریزناپذیرِ مجالِ جمال و جلال او بسر نمی‌برد!

در این گلشن، وقتی چشم این نگارنده سیه‌روزگار به آیه صولتبار و افشاکننده *إِيَّاكَ نَعْبُدُ* و افتاد، رعشه‌ای جانم را فرا گرفته و فریادی بر لبان فکرتم نقش بست که: این ادعا فقط عطار و موالیان او را مبارک باد! چرا که هر گز بی‌سروپائی چون من را نزیید که این «سوار» را زینت دستهای دل‌هوسباز خود سازد! و لذا دنبال کردن گلگشت را به آنانی می‌سپارم که با قلم دست و قلم دل مرحوم عطار (ره) سنخیتی شایسته بهم رسانیده‌اند!

به هر حال، با آنکه در هر باغچه مقدس و نگارخانه عرشی نشان اساور زیورهای هوشربائی از ایندست می‌توان مشاهده و گزارش کرد - آنهم گزارشی که عنوانش را شور و نشاطی وصف ناپذیر و تکرارش را حلاوتی بی‌مثال به دنبال است - برای گریز از اطاله کلام، فقط نکته‌هایی را یادآور شده و کلام را پایان می‌بخشیم.

نخست اینکه اساور مرحوم عطار (ره) جهان را مجموعه‌ئی پراکنده و بی‌ربط معرفی نکرده بلکه همانگونه که در اول مقال آمد و اشاره شد، مراتب و مراحل مختلف تکاملی آنرا شدیداً بهم مرتبط معرفی می‌کند، و این، خصلت ذاتی نگرش توحیدی است! و از آنجا که در این نگرش و هنری که مسئولیت تبارز ظرافتهای ذوقی و زیبایی‌های سِرّی و علنی آنرا به عهده گرفته است دنیای نگرشها، گرایشها، ارزشها و... با یکدیگر در پیوند بوده و بدون توجهی بهم پیوسته (= سیستمیک) و جهادی هنرمندانه، نمادین، فرارونده و معشوق‌محور نه می‌توان به همه راز و رمزهایش به سادگی پی برد و نه هم میتوان مشام جان را از عطر جوار قرب حضرت دوست تازه و معطر ساخت!

عطار نیز غرّفه و گنجینه‌ای را به نمایش زیورهای ارزشی و گرایشهای ارزشبار اختصاص داده و مرواریدهایی شوکتبار ارائه کرده است که هم شفافیت ذهن او را تأیید می‌کند؛ هم ینش عمیق اجتماعی او را؛ هم باور ارجمندش را به ارزشها و خاستگاههای بشکوه ربانی آنها به نمایش می‌گذارد؛ هم روح استعلائی، عزت‌طلب و عرشی‌نگر وی را. زیرا که وی به نمایش و دیداری ساختن رکنی از ثمربخش‌ترین، محوری‌ترین و ارزشبارترین ارکان حیات ایمانمدار اجتماعی

پرداخته است! منتها، از آنجا که میان روابط متنوع و پیچیده شناخت ارزشهای متعالی و گوهر ربانی آنها و نیز خاستگاه و سرچشمه قدسی ابزار، روشها و راههای تحقق و رسیدن به آنها، با سطوح دیداری هنر مقدس مورد نظر مرحوم آخوند (ره) رابطه‌ای تنگاتنگ وجود داشته و درک ظرافتهای بشکوه این اصل، ایجاب می‌کند تا میان شکل و محتوای این غرقة بهشتی رابطه و تناظری ابداعی، حیرت‌جوش و نوازشگر وجود داشته باشد، باز خطوط و علائمی را - مثلاً در صفحه ۱۶ - بکار برده است که بیننده ناوارد، در اولین برخورد متوجه محموله پیام و بار معنایی آنها نتواند شد. درست به همان نحوی که انسان نا آشنا به عظمت ارزشمند، آزادکننده، امنیت‌زای، آرامش‌دهنده و نوازشگر تلاش و جهاد خدامحورانه نمی‌تواند بشود!

عطار در این تابلوی بهشتی، با ایجاد تناظرهائی متنوع میان اقسام خط کوفی از یک طرف و میان این خطوط با دنیای ارزشها از طرف دیگر و میان این هر دو و زمینه‌های عبادی - اجتماعی، که قبلاً هم اشاره‌هائی داشتیم از جانب دیگر، بیننده خود را به عالمی می‌کشاند که: هر نقش دیداری، در عین حال که خودش می‌نماید، خود او نبوده، بلکه نماد و مظهری بدیع و پرجذبه از چیز است که حضور خود را به زبان لباس ظاهر و شکل و فورم برونی اعلام میدارد!

این دستاویز بیدیل که جز پیام انقلابی خداپسند - انقلابی علیه خود خداگریز و دنیاگرن، انقلابی علیه هر چه زمینی و زمینگیر سازنده است؛ انقلابی کرامت‌بخش و فضیلت‌افزای - ندارد، از یکسو با رویکرد به خطوط پیچیده کوفی، شکوه و جلال و ابهت تریب‌کننده انقلابی خدائی را تجسم و تبلور می‌بخشد و از دیگر سوی، پیچیدگی‌های متناظر و راز آلود انقلابهای فضیلت‌بار الهی را در مقاطع شورانگیز تاریخ و خطوط درهم پیوسته زمان. و این خود زیور ملکوتی و گران‌بهای است برای انقلاب‌هائی که می‌خواهند انقلاب و انقلابی و اهداف مقدس انقلاب را در پیچیدگی‌های متنوع و متناظر - ولاجرم لغزنده و لغزنده کثرت‌مدار - حفظ نموده و با خاطری مطمئن به ساحل امن و سرمنزل مقصودش کشانند!

زیور دیگری که مرحوم عطار «قدس الله سره القدوسی» برای راهیان کوی سلامت و ارادتمندان وادی محبت ارمغان داشته است، اینست که جز در گنجینه بی‌همتای ذات احدیت و جز در کلام راهگشا، راهنما، عزت‌بخش، آزادکننده و افشاگر قوانین کمالبار و استعلائی حضرت معشوق سراغش را نتوان گرفت.

عظمت به نمایش نهادن این غرقه بهشتی در سال ۱۳۵۹ شمسی و در اوج زورگوئی های ارتش سرخ روسیه سوسیالیستی و نوکران داخلی وی علیه انقلابیون مسلمان و مجاهد مردان دلیر افغانی، تنها بدان خلاصه نمی شود که: اسلام عزیز را در متن صفحه جان مهذب خود و همگان خود قرار داده و با اعلان گواهی خداوند، فرشتگان و مؤمنان به این واقعیت، بیرون افتادگان از این حکم را بدبخت و کافر و گمراه و خودستیز و ذلیل و... معرفی می کند، بلکه در موقع شناسی، موضع گیری دقیق هنرمندانه و ابلاغ به موقع پیامی است که همچون درفش رنگین و عزت بخش انقلاب اسلامی، سرپرده باورها را با هنرنمایی ویژه خود بیدار و بشکوه می سازد! و این، وظیفه و کار هنرمند مسئول و هنر مقدس می باشد! وظیفه‌ئی که نه از جانب دیگران و ارباب مفاهیم اعتباری بر آنان تحمیل شده باشد! بلکه امری روحانی و گرایشی قدسی که قلب و قالب هنرمند را در زمان لازم خودش از ژرفای وجودش برانگیخته و به آنچه شایسته کردن است سوق می دهد!

عطار (ره)، با جلی و درشت کردن و زود خوانا ساختن جمله مبارکه: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» در واقع، خواننده و دیدار کننده پیام خود را به طرز کاملاً هنرمندانه با دریافت، باور، احساس و گرایش قدس بنیان خویش هم آوا، هماهنگ، همگام و شریک ساخته و از طریق این ترفند مقدس، نه تنها اندیشه و احساس او را در تسخیر هنر خویش در می آورد که میان جان خود و جان او پیوندی هوشربا، یکتا سازنده و یکتا نگر ایجاد می کند. باید افزود که مرحوم عطار (ره)، همین هنرنمایی را در صفحه‌ئی دیگر و با جلی کردن آیه مبارکه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» - آنهم در متن صفحه - انجام داده است!

لازم به یادآوری است که ارزش این زیورهای زینت بخش فکر و بینش، تنها متعلق به همان دوره، در رابطه با دین زدایان کفرپیشه آنروز - که دین را افیون جامعه دانسته و خدای را زاده اندیشه‌های ناتوان و هراس آلود معرفی می کردند - و باز، تنها در پیوند با جهاد مقدس آنروزه مردم سرزمین ما نبوده، بلکه بنا به خصلت قدسی خود و نیز فنانا پذیری و چند وجهی بودن کلام حق، امروزه - و در برابر التقاطی های حیال، تکثر گرایان مغرض، پلورالیستهای مزدور و طراحان بینش باخته صراطهای مستقیم - همان نقش را بازی می کند!

با درخواست پوزش از اطاله کلام، حسن ختام را به سرینجه سحر، نمادین و تداعی کننده خود عطار قدس سره حواله می دهیم تا با کنار زدن پرده‌ئی دیگر از رخساره اساور، ما را با خود و

آرمان خود بدانجا کشاند که خود رمزوار در صفحه ویژه مرقعش (صفحه اساور) به تصویر گذاشته است.

این صفحه با دو نیم دایره متناظر که سرانگشتان بازشان در فضا گم شده - و در واقع تداعی کننده بهم پیوستن و کامل شدن دایره در آن سوی چهره وجود است - تعین یافته است، از یکسو تناظر میان نیمه ملکی وجود با نیمه علوی او را القاء میدارد؛ از دیگر سو، انعکاس حقایق عالیه را در آیینه‌های عالم شهادت به تماشا می‌گذارد؛ از جهتی کل هستی را در نمادی طولی و در هیئت‌هایی متناظر از مبدأ کل، با جمله **قَالَ اللَّهُ..** تا حضرت انسان که آئینه‌دار اسماء جلال و جمال اوست، با جمله **تصدیقیه «صدق الله»** و اثبات اولیت و آخریت به اسم شریف و مبارک حضرت معشوق به نمایش در می‌آورد؛ و از جهتی دیگر با متنی که انتخاب می‌کند، نمائی از سرانجام کار خدامحوران را به تصویر می‌کشد؛ آنهم با این امید که مخاطب او با قرار گرفتن در برابر این صفحه و ترنم آن آیت، ذوق رجوع و دریافت قسمت‌هایی دیگر از سوره مبارکه دهر را پیدا کرده و کام جانش با دریافت این مواعید خلاف‌نابردار شیرین، و بال و پر روح بی‌قرارش برای رهیدن از عالم خاکی به آن سرزمین مقدس گشوده گردد.<sup>(۱)</sup>

رزقه الله العطار و رزقنا بمنه و کرمه

---

۱ - بعد از این جمله و قبل از دعای اختتامیه این جمله قرار دارد: و ما تیمناً گوشه‌هایی از آنچه را این تابلوی تذکربار و تداعی کننده وظیفه القاء و ابلاغ‌شانرا به عهده گرفته است، ارائه میداریم: اما من بنده در میان چرک‌نویس‌ها مطالب را نیافتیم؛ و گمانم مثل بخشهائی دیگر از یادداشت‌هایم گم شده است!



## سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هروی

### نثر

۱. امام سجاد (ع) و انقلابی دیگر
۲. آرمانهای فاطمی (س)
۳. قرآن و دیدگاههای زیبایی‌شناسی
۴. علامه شهید سید اسماعیل بلخی و اندیشه‌های او
۵. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت رحمانی
۶. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت شیطانی
۷. سرآغاز فاجعه جدید در تاریخ معاصر افغانستان
۸. طلوع انقلاب اسلامی
۹. ریشه‌ها و پیامدهای روان‌پزشکی
۱۰. جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان
۱۱. مارکسیسم در افغانستان
۱۲. شکوه شهادت
۱۳. نمودهای وابستگی
۱۴. موقعیت خوشنویسی از دیدگاه اسلام
۱۵. هویت ستیزی
۱۶. افغانستان و تهدید غرب
۱۷. هدف‌گرایی و هدف‌گریزی
۱۸. راز و رمز نویسنده‌گی
۱۹. همسر‌داری و همسر‌گرایی
۲۰. دریچه‌ای بر تمدن معنیدار
۲۱. فرهنگ واره فارسی - عربی
۲۲. تهاجم و شکست شوروی
۲۳. انسان دلسوز به خویشتن

## سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هروی

- | صوتی و تصویری                              | اشعار                      |
|--|----------------------------|
| ۱. هراس‌های نبی اکرم (ص)                   | ۱. بویی از کوثر            |
| ۲. پندهای نبی اکرم (ص) به ابوذر غفاری (ره) | ۲. فرمود عقیده تبار عشاق   |
| ۳. آرمانهای فاطمی (س)                      | ۳. شمیم صحرا               |
| ۴. آرمانهای امام علی (ع)                   | ۴. کاروان ناله             |
| ۵. آرمانهای نبی اکرم (ص)                   | ۵. طور خونین               |
| ۶. آرمانهای امام حسن مجتبی (ع)             | ۶. بیتابی اشراق            |
| ۷. غنمندی امام حسن مجتبی (ع)               | ۷. دوراهی                  |
| ۸. آرمانهای امام حسین (ع)                  | ۸. چند کلمه                |
| ۹. فرهنگ حسینی                             | ۹. نمایش آواز              |
| ۱۰. شرح صحیفه سجادیه                       | ۱۰. بر که ذکر              |
| ۱۱. شرح صد میدان خواجه عبدالله انصار (ره)  | ۱۱. بلور نیاز              |
| ۱۲. شرح منازل السائرین                     | ۱۲. هاله‌ئی از تکبیر       |
| ۱۳. انقلاب بی‌رنج                          | ۱۳. لای بازوان آفتابی نسیم |
| ۱۴. مولوی شناسی                            | ۱۴. سرودهای مهاجر          |
| ۱۵. ازین پنجره نگاهی به شعر و شاعری        | ۱۵. لحظه‌های طلوع          |
|  | ۱۶. از سبوی دل             |
|  | ۱۷. غزل‌های قلبی           |
|  | ۱۸. مهری در نیمه شب        |
|  | ۱۹. نیایش‌های مردود        |
|  | ۲۰. هذیان                  |
|  | ۲۱. در انتظار شعر سپید     |
|  | ۲۲. شعر آفرینش             |